

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

امامت و عصمت امامان (عليهم السلام)

در قرآن

رضا كاردان

نام کتاب: امامت و عصمت امامان (علیهم السلام) در قرآن

مؤلف: رضا کردان

ناشر: مجمع جهانی اهل بیت (علیهم السلام)

چاپخانه: اعتماد

تیراژ: ۳۰۰۰

تاریخ نشر: ۱۳۸۵ ش

ISBN: 964-529-078-3

تمامی حق ترجمه و نشر برای مجمع محفوظ است

www.ahl-ul-bayt.org

«فهرست مطالب»

مقدمه مجمع... ۱۱

پیش گفتار... ۱۳

بخش اول: امامت در آیه ابتلاء

گفتار نخست: جایگاه والای امامت... ۲۵

گفتار دوم: امامت به ظالمان و ستمکاران نمی رسد... ۲۵

گفتار سوم: معرفی مقام امامت از زبان مقام امامت... ۲۵

گفتار نخست... ۲۶

جایگاه والای امامت... ۲۶

رابطه آزمایش و مقام امامت... ۲۷

آزمایش های حضرت ابراهیم(علیه السلام)... ۲۸

آیا امامت در این آیه همان نبوت و رسالت نیست؟... ۲۹

این امامت بر چه چیزی دلالت دارد؟... ۳۰

گفتار دوم... ۳۱

امامت به ظالمان و ستمکاران نمی رسد... ۳۱

دو بیان در پاسخ اشکال... ۳۲

گفتار سوم... ۳۵

معرفی مقام امامت از زبان مقام امامت... ۳۵

بخش دوم: امامت در آیه مباهله

نصارای نجران و ادعای باطل آنان... ۵۳

محور اول... ۵۵

همراهان پیامبر(صلی الله علیه وآله) در آیه مباهله... ۵۵

(... تعالوا ندع أبناءنا و أبناءکم ...)... ۵۵

(... و نساءنا و نساءکم ...)... ۵۶

(... و أنفسنا و أنفسکم ...)... ۵۶

آیا «أنفسنا» بر خود پیامبر(صلی الله علیه وآله) قابل انطباق است؟... ۵۶

محور دوم... ۵۸

هدف از حضور خاندان پیامبر(صلی الله علیه وآله) در مباهله... ۵۸

اوج مقام و عظمت خاندان پیامبر(صلی الله علیه وآله) در آیه مباهله... ۶۰

محور سوم... ۶۳

پیامبر(صلی الله علیه وآله) چه کسانی را برای مباهله آورد؟... ۶۳

احادیث حضور خاندان پیامبر(صلی الله علیه وآله) در مباهله... ۶۳

۱- احادیث اهل سنت... ۶۳

حدیث اول... ۶۴

نکات مستفاد از این حدیث... ۶۴

حدیث دوم... ۶۷

نکته های مستفاد از حدیث... ۷۰

حدیث سوم... ۷۲

صحت و اعتبار احادیث... ۷۶

۲- احادیث شیعه امامیه... ۷۹

حدیث اول... ۷۹

حدیث دوم... ۸۱

- حدیث سوّم ... ۸۲
- حدیث چهارم ... ۸۳
- سخنی با شیخ محمد عبده و رشید رضا ... ۸۴
- یک حدیث ساختگی و مورد اعراض اهل سنت ... ۸۶
- محور چهارم ... ۸۷
- علی(علیه السلام) نفس پیامبر(صلی الله علیه وآله) است ... ۸۷
- سخنی از فخر رازی در بیان استدلال به آیه ... ۸۹
- احادیثی که علی(علیه السلام) را نفس رسول الله(صلی الله علیه وآله) دانسته است ... ۹۱
- محور پنجم ... ۹۵
- سوالاتی پیرامون آیه و پاسخ آنها ... ۹۵
- سخنی با آلوسی ... ۹۵
- بیان استدلال شیعه ... ۹۵
- پاسخ اول آلوسی به استدلال شیعه ... ۹۶
- رد این پاسخ ... ۹۷
- پاسخ دوم آلوسی به استدلال شیعه ... ۹۹
- رد این پاسخ ... ۹۹
- پاسخ سوم آلوسی به استدلال شیعه ... ۱۰۰
- رد این پاسخ ... ۱۰۱
- سخنی با فخر رازی ... ۱۰۲
- پاسخ به اشکال فخر رازی ... ۱۰۲
- سخنی با ابن تیمیه ... ۱۰۴
- رد پاسخ ابن تیمیه ... ۱۰۶

بخش سوم: امامت در آیه اولی الامر

- عصمت پیامبر(صلی الله علیه وآله) در تمام اوامر و نواهی ... ۱۱۳
- اطاعت اولی الامر ... ۱۱۴
- ۱ - مفهوم اولی الامر ... ۱۱۴
- ۲ - مصداق اولی الامر ... ۱۱۴
- ۳ - اولو الامر و احادیث « منزلت »، « اطاعت » و « ثقلین » ... ۱۱۴
- ۴ - احادیثی درباره اولی الامر در منابع شیعه و اهل سنت ... ۱۱۴
- مفهوم اولی الامر ... ۱۱۵
- مصداق اولی الامر ... ۱۱۶
- جایگاه اولی الامر در آیه کریمه ... ۱۱۷
- سخن فخر رازی در آیه اولی الامر ... ۱۱۹
- پاسخ به فخر رازی ... ۱۲۰
- اشکالات فخر رازی در امامت امامان معصوم(علیهم السلام) ... ۱۲۱
- امرای جور اولوا الامر نیستند ... ۱۲۵
- سخن طبری درباره اولی الامر ... ۱۲۶
- اولوا الامر علما نیز نیستند ... ۱۲۸
- نکاتی دیگر در آیه کریمه ... ۱۳۰
- نقد چند نظریه ... ۱۳۰
- اولی الامر صحابه و تابعین نیز نیستند ... ۱۳۲
- اولی الامر، امرای سریه ها نیز نیستند ... ۱۳۳
- اولی الامر ابوبکر و عمر نیز نیستند ... ۱۳۶

- اولی الامر صاحبان ولایت شرعی (مانند پدر) نیز نیستند... ۱۳۷
- اولی الامر و حدیث منزلت و حدیث اطاعت و حدیث ثقلین... ۱۳۸
- حدیث منزلت... ۱۳۸
- حدیث اطاعت... ۱۴۰
- حدیث ثقلین... ۱۴۲
- احادیثی درباره اولی الامر در منابع شیعه و اهل سنت... ۱۴۵
- حدیث اول... ۱۴۵
- حدیث دوم... ۱۵۱
- حدیث سوم... ۱۵۲

بخش چهارم: امامت در آیه ولایت

- دلالت کلمه «إِئِمَّا» بر حصر... ۱۵۸
- تحقیق در معنای «وَلِیَّ»... ۱۵۹
- یادآوری چند نکته اساسی... ۱۶۲
- معنای رکوع... ۱۶۶
- شان نزول آیه ولایت... ۱۶۶
- سؤالاتی پیرامون آیه ولایت و پاسخ آنها... ۱۷۱
- ۱- آیا معنای «وَلِیَّ» در آیه «دوست» نیست؟... ۱۷۱
- ۲- شان نزول مذکور (انفاق حضرت در حال رکوع) ثابت نیست؟... ۱۷۴
- ۳- آیا «إِئِمَّا» بر حصر دلالت می کند؟... ۱۷۸
- ۴- آیا اطلاق «الَّذِینَ آمَنُوا» بر علی (علیه السلام) مجازی است؟... ۱۸۰
- ۵- آیا علی (علیه السلام) انگشتی برای انفاق داشته است؟... ۱۸۰
- ۶- آیا انفاق انگشت بر حضور قلب سازگار است؟... ۱۸۱
- ۷- آیا انفاق موجب بر هم خوردن هیأت نماز نمی شود؟... ۱۸۲
- ۸- آیا به صدقه مستحبی هم زکات گفته می شود؟... ۱۸۳
- ۹- آیا زکات در رکوع ستایش ویژه ای را در بر دارد؟... ۱۸۵
- ۱۰- آیا محتوای این آیه با آیه سابق منافات دارد؟... ۱۸۵
- ۱۱- آیا حصر در آیه با امامت امامان منافات دارد؟... ۱۸۸
- ۱۲- آیا علی (علیه السلام) در زمان پیامبر (صلی الله علیه وآله) نیز سمت سرپرستی داشته است؟... ۱۸۹
- ۱۳- آیا می توان علی (علیه السلام) را باتوجه به آیه ولایت خلیفه چهارم دانست؟... ۱۹۰
- ۱۴- آیا علی (علیه السلام) به آیه ولایت احتجاج نموده است؟... ۱۹۱

بخش پنجم: امامت در آیه صادقین

- بحث در مفردات آیه... ۱۹۶
- موارد استعمال لغوی... ۱۹۶
- استعمالات قرآنی واژه صدق... ۱۹۷
- ارتباط آیه با آیات قبل... ۱۹۹
- ارتباط این آیه کریمه با امامت امامان معصوم (علیهم السلام)... ۲۰۰
- بررسی سخنان دانشمندان و مفسران... ۲۰۱
- سخن علامه بهبهانی... ۲۰۱
- سخن فخر رازی... ۲۰۵
- پاسخ سخن فخر رازی... ۲۰۹
- احادیث شیعه و اهل سنت پیرامون این آیه... ۲۱۱
- پاسخ به این احادیث... ۲۱۴

بخش ششم: امامت در آیه تطهیر

- «انما» مفید حصر ... ۲۱۸
- اراده در آیه تطهیر تکوینی است نه تشریعی ... ۲۱۸
- دلایل تکوینی بودن اراده در آیه تطهیر این است: ... ۲۱۹
- اهل البیت در آیه تطهیر ... ۲۲۴
- ۱- مفهوم اهل البیت چیست؟ ... ۲۲۴
- ۲- مصادیق اهل البیت کدامند؟ ... ۲۲۴
- ۱- بحث در مفاد آیه کریمه ... ۲۲۶
- ۲- بحث در روایات و احادیثی که ذیل این آیه وارد شده اند ... ۲۲۶
- بحث در مفاد آیه ... ۲۲۶
- سیاق در آیه تطهیر ... ۲۲۷
- احادیث پیرامون آیه تطهیر ... ۲۳۴
- دسته بندی احادیث مربوط به آیه تطهیر ... ۲۳۷
- ۱- احادیثی که «اهل البیت» را در آیه تطهیر به پنج تن تفسیر کرده اند ... ۲۳۸
- ۲- تعبیرات حدیث کساء در تفسیر آیه تطهیر ... ۲۴۰
- ۱- تعبیر «إِنَّكَ إِلَى خَيْرٍ» ... ۲۴۱
- ۲- تعبیر «تَنْحَى، فَإِنَّكَ عَلَى خَيْرٍ» ... ۲۴۳
- ۳- تعبیر «فَجَذِبَهُ مِنْ يَدِي» ... ۲۴۴
- ۴- تعبیر «مَا قَالَ: إِنَّكَ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ» ... ۲۴۵
- ۵- تعبیر «لَا، وَأَنْتَ عَلَى خَيْرٍ» ... ۲۴۵
- ۶- تعبیر «فَوَاللَّهِ مَا أَنْعَمَ» ... ۲۴۷
- ۷- تعبیر «مَكَانَكَ، أَنْتَ عَلَى خَيْرٍ» ... ۲۴۸
- ۸- تعبیر «فَوَدِدْتُ أَنَّهُ قَالَ: نَعَمْ» ... ۲۵۰
- ۹- تعبیر «فَتَنَحَّى لِي عَنْ أَهْلِ بَيْتِي» ... ۲۵۱
- ۱۰- تعبیر «إِنَّكَ لَعَلَى خَيْرٍ، وَلَمْ يَدْخُلْنِي مَعَهُمْ» ... ۲۵۲
- ۱۱- تعبیر «فَوَاللَّهِ مَا قَالَ: أَنْتَ مَعَهُمْ» ... ۲۵۳
- ۱۲- تعبیر «إِنَّكَ لَعَلَى خَيْرٍ، وَهُوَ أَهْلُ بَيْتِي» ... ۲۵۳
- ۳- قرأنت آیه تطهیر بر در خانه علی و فاطمه(علیهما السلام) ... ۲۵۴
- ۴- نزول آیه تطهیر درباره پنج تن(علیهم السلام) ... ۲۵۶
- دو نکته درباره آیه تطهیر و احادیث پیرامون آن ... ۲۵۸
- چند سؤال درباره آیه تطهیر و پاسخ آنها ... ۲۶۳

بخش هفتم: امامت در آیه علم الکتاب

- گواهی خداوند متعال ... ۲۸۴
- (من عنده علم الکتاب) کیست؟ ... ۲۸۵
- لوح محفوظ و حقایق هستی ... ۲۸۷
- مطهرون و آگاهی از لوح محفوظ ... ۲۸۸
- مطهرون چه کسانی هستند؟ ... ۲۹۰
- آیه تطهیر و خاندان گرامی پیامبر(صلی الله علیه وآله) ... ۲۹۱
- «أَصْفَ بَرَخِيَا» و آگاهی وی به بخشی از کتاب ... ۲۹۲
- فهرست منابع ... ۲۹۷

مقدمه مجمع

در عصر کنونی، که عصر نبرد فرهنگ هاست، هر مکتبی که بتواند با بهره گیری از شیوه های مؤثر تبلیغ، به نشر ایده های خود بپردازد، در این عرصه پیشتاز خواهد بود و براندیشه جهانیان اثر خواهد گذاشت.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، نگاه جهانیان يك بارديگر به اسلام و فرهنگ تشيع و مکتب اهل بیت (علیهم السلام) معطوف شد، دشمنان برای شکستن این قدرت فکری و معنوی و دوستان و هواداران برای الهام گیری و پیروی از الگوهای حرکت انقلابی و فرهنگی، به امّ القُرّای این فرهنگ ناب و تاریخ ساز چشم دوختند.

مجمع جهانی اهل بیت (علیهم السلام) با درك ضرورت همبستگی و همفکری و همکاری پیروان خاندان عصمت و در راستای ایجاد رابطه فعال با شیعیان جهان و بکارگیری نیروی عظیم و کارآمد و خلاق شیعیان و اندیشمندان مذهب جعفری گام در این میدان نهاد، و با برگزاری همایش ها و نشر کتب و ترجمه آثار و اطلاع رسانی در حوزه تفکر شیعی به گسترش فرهنگ اهل بیت (علیهم السلام) و اسلام ناب محمدی (صلی الله علیه وآله) پرداخت و خدا را سپاس که در این میدان حسّاس و فرهنگ ساز، گام های مهمی برداشت امید است در آینده، این حرکت نورانی و اصیل، هرچه پویاتر و بالنده تر استمرار یابد و جهان امروز و بشریت تشنه معارف زلال قرآن و عترت، بیشتر از چشمه سار این معنویت مکتبی و مکتب عرفانی و اسلام ولایی بهره مند و سیراب گردد.

بر این باوریم که عرضه درست و کارشناسانه و منطقی و استوار فرهنگ اهل بیت (علیهم السلام)، می تواند جلوه های ماندگار میراث خاندان رسالت و پرچمداران بیداری و حرکت و معنویت را در معرض دید جهانیان قرار دهد و دنیای خسته از جهالت مدرن و خودکامگی جهانخواران و فرهنگ های ضدّ اخلاق و انسانیت را در آستانه «عصر ظهور» و تشنه حکومت جهانی امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف بسازد.

از این رو، از آثار تحقیقی و تلاش علمی محققان و نویسندگان در این مسیر استقبال می کنیم و خود را خدمتگزار مؤلفان و مترجمانی می دانیم که در نشر این فرهنگ متعالی، تلاش می کنند.

* * *

خرسندیم که در نوبتی دیگر، یکی از محصولات پژوهشی با عنوان «امامت و عصمت امامان (علیهم السلام) در قرآن» اثر فاضل ارجمند حضرت حجة الاسلام و المسلمین رضا کاردان را در اختیار طالبان حقیقت قرار می دهیم.

معاونت فرهنگی

مجمع جهانی اهل بیت (علیهم السلام)

پیش گفتار

در مسأله امامت دو دیدگاه مشخص وجود دارد، دیدگاه اول از جمهور اهل سنت است که معتقدند پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - هیچ کس را به عنوان جانشین خود معرفی نکرده است و امت پس از آن حضرت وظیفه داشتند جانشین آن حضرت و پیشوای خویش را برگزینند. دیدگاه دوم از شیعه امامیه است که امامت را براساس نصب و تعیین خداوند می دانند و بر این باورند که امامت در راستای نبوت و تعیین امام مانند پیامبر بر عهده خداوند است. شیعه امامیه برای اثبات دیدگاه خویش دلیل های قطعی فراوانی از حکم عقل و کتاب و سنت در اختیار دارد که در منابع کلامی و تفسیری و حدیثی ارائه شده است.

در این مقدمه دیدگاه عقلی شیعه به اقتضای حکم عقل در این مسأله توضیح داده شده است.

فرازهایی که آورده شده کاوش در فطرت و کنکاش در ارتکاز فطری آدمی است:

- ۱- می دانیم اسلام آئینی است جاودانی که برای همه مردم در همه زمان ها نازل شده است.
- ۲- پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - برای تبلیغ و پیشرفت این آئین شریف از تمام امکانات خویش بهره گرفت و هیچ فرصتی را از دست نداد و با ایثار و فداکاری فوق العاده و زائد الوصف تا پایان عمر تلاش کرد چنانکه این مضمون در چند آیه آمده است که آن حضرت می رفت تا جان خویش را بر سر ایمان مردم نهد:

(لَعَلَّكَ بَاخِعَ نَفْسِكَ اِنْ لَا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ)^۱

(فَلَعَلَّكَ بَاخِعَ نَفْسِكَ عَلَىٰ آثَارِهِمْ اِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهَذَا الْحَدِيثِ اَسَفًا)^۲

- ۳- در این راه شهیدان فراوان از بهترین و ارزشمندترین انسانها را فداکرد.

- ۴- آن گرامی تمام آنچه در سعادت انسان ها در ابعاد مختلف مؤثر بود برای آنان بیان می کرد، فروع فقهی و احادیثی که در جزئیات مسائل و احکام شرعی در منابع حدیثی و فقهی اسلامی از شیعه و اهل سنت وارد شده گواه بر این موضوع است.

- ۵- پیامبر اسلام - صلی الله علیه و آله و سلم - در شرائطی رحلت فرمود که اسلام هنوز تمام قلمرو حجاز را فرانگرفته بود چه رسد به این که این شریعت به تمام جهان گسترش یافته باشد.

- ۶- قدرت هایی وجود داشتند که از ناحیه آنان نسبت به اسلام و موجودیت و گسترش و بقاء آن احساس خطر می شد بویژه این که پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - آنان را دعوت به اسلام کرده

۱ - الشعراء: ۳

۲ - سوره کهف: ۶

بود و دعوت آن حضرت را پاسخ نگفته و برخی از آنان عکس العمل نامطلوب در مقابل دعوت حضرت نشان داده بودند مانند امپراطور ایران که نامه پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - را پاره کرده بود.

۷- مقابله و سرکوب چنین قدرتهایی نیاز به قدرت و نیروی کافی از ناحیه مسلمانان و رهبری قاطع پس از آن حضرت داشت.

۸ - حبّ ریاست و حبّ جاه در باطن انسان ها مسأله ای بود که صحابه آن حضرت از آن مستثنی نبودند. مسلمانانی که اطراف پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - وجود داشتند و به آن حضرت عشق می‌ورزیدند گرچه بسیار زیاد به آن حضرت علاقه مند بودند لیکن بسیاری از آنان اسلام در عمق وجودشان نفوذ نکرده بود و هنوز رسوبات اخلاق جاهلیت و تعصبات قومی و قبیله ای در وجود آنان حاکم بود و این خطر وجود داشت که پس از درگذشت آن حضرت به طمع خلافت با یکدیگر رقابت کنند. چنانکه در بعضی از احادیث از آن حضرت روایت شده است که به صحابه خویش می فرمود که من درباره شما پس از خویش از شرك نمی ترسم لیکن می ترسم که شما درباره دنیا با یکدیگر به رقابت بپردازید.^۳

۹- منافقانی وجود داشتند که همواره به توطئه و طرح نقشه ضد اسلام و مسلمین می پرداختند و فرصتی را در این رابطه از دست نمی دادند، این خطر وجود داشت که پس از آن گرامی در خلافت اسلامی نفوذ کنند و شاید گروهی از این منافقان از آغاز دعوت به طمع دست یابی به خلافت به اسلام وارد شده بودند.

ما در تاریخ مشاهده می کنیم برخی از رؤسای قبائل هنگامی که پیامبر (ص) ، اسلام را به آنان عرضه می کند آنان شرط می کنند که در حکومت آینده اسلامی نقش داشته باشند: در سیره ابن هشام چنین آمده است: پیامبر اسلام - صلی الله علیه و آله و سلم - نزد بنی عامر آمد و آنان را به خدای عزوجلّ دعوت کرد و خویشان را بر آنان عرضه داشت یکی از آنان به آن حضرت چنین گفت:

«أرأيت ان نحن بايعناك على امرك ثم أظهرك الله على من خالفك ايكون لنا الامر من بعدك؟ قال: الامر الى الله يضعه كيف يشاء.»^۴

آیا اگر ما با تو بیعت کنیم و اسلام را بپذیریم سپس تو بر مخالفینت غالب و پیروز شوی آیا خلافت بعد از تو از آن ما خواهد بود؟ آن حضرت پاسخ فرمود: اختیار این مطلب دست خداست هر که را بخواهد برای این مقام قرار می دهد.

۱۰- این قضیه ارتکازی و فطری مسلم است که هرکس زمام امور عده ای را در اختیار داشته باشد آنان را بدون سرپرست رهانمی کند حتی در مورد گوسفندانی که تحت رعایت قرار گرفته است. عبدالله بن عمر هنگامی که خلیفه دوم در آستانه مرگ قرار گرفته است به او می گوید:

۳ - صحیح بخاری، ج ۴، باب فی الحوض، ص ۱۴۲، دارالمعرفة، بیروت.

۴ - ج ۲، ص ۴۲۵، داراحیاء التراث العربی بیروت؛ *الروض الاتف*، ج ۴، ص ۳۸؛ *السيرة النبویة*، سید احمد زینی دحلان، ج ۱، ص ۲۸۳، دار احیاء التراث العربی، بیروت.

«ان الناس يتحدثون أنك غير مستخلف و لو كان لك راعي ابل أو راعي غنم ثم جاء و ترك رعيتك رأيت أن قد فرط و رعية الناس أشد من رعية الابل والغنم ماذا تقول لله عزوجل اذ لقيتهولم تستخلف على عبادك»^٥

مردم چنین می گویند که تو جانشینی معین نمی کنی در حالی که اگر برای شتر یا گوسفندان ساربان یا شبانی داشته باشی و او برود و چرای خویش را رها کند او را مقصر به حساب می آوری و معلوم است رعایت مردم از چرانیدن شتر و گوسفند مهمتر است. خدا را چگونه پاسخ می گویی آنگاه که به لقای او واصل شوی و جانشینی بر بندگان او قرار نداده باشی؟

عایشه نیز به این قضیه استناد می کند که به ابن عمر می گوید:

«يا بنى أبلغ عمر سلامى و قل له لاتدع أمة محمد بلا راع استخلف عليهم و لاتدعهم بعدك هملا فانى أخشى عليهم الفتنة»^٦

به عمر سلام مرا برسان و به او بگو امت محمد - صلی الله علیه و آله و سلم - را بدون راعی (سرپرست) نگذار و آنان را بعد از خویش رها نکن که من بر آنان از فتنه می ترسم.

و نیز روایت شده است که عبدالله بن عمر به پدرش چنین گفت که:

کاش برای خویش جانشین تعیین کنی... آیا اگر کسی رابه عنوان قیم و سرپرست مردم بفرستی دوست نداری کسی را به جای خود بگمارد؟ گفت: چرا.

گفت: اگر چوپانی برای گوسفندان بگماری آیا دوست نداری که کسی را به جای خود تعیین کند؟...^٧

معاویه نیز در مورد استخلاف یزید آن را متذکر می شود و می گوید:

«انى أرى أن أدع أمة محمد بعدى كالضأن لاراعى لها»^٨

من می ترسم امت محمد - صلی الله علیه و آله و سلم - را پس از خودم مثل گوسفندان بدون چوپان رها سازم.

۱۱- پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - در سفرهای خویش همواره برای خود جانشین تعیین می کرد و هیچ گاه مدینه را بدون جانشین نمی گذاشت. کتاب های سیره و تاریخ این مطلب را یادآور شده و نام کسانی را که آن حضرت جانشین قرار داده اند ضبط کرده است.

در سیره ابن هشام که غزوه های پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - بیان شده است جانشینان آن حضرت را در مدینه چنین یادآور شده است:

۱- غزوه بواط: سائب بن عثمان بن مظعون^٩

۲- غزوه عسیره: اباسلمة بن عبدالاسد^{۱۰}

۵- الرياض النضرة، ج ۲، ص ۳۵۳، دار الندوة الجديدة بیروت؛ سنن بیهقی، ج ۸، ص ۱۴۹، دار المعرفه بیروت؛ حلیه الاولیاء، ج ۱، ص ۴۴، دار الفکر.

۶- الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۲۳.

۷- طبقات ابن سعد، ج ۳، ص ۳۴۳، دار بیروت للطباعة و النشر.

۸- تاریخ طبری، ج ۳، جزء ۵، ص ۱۵۴، مؤسسه عزالدین للطباعة و النشر؛ الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۱۸۴، منشورات الشریف الرضی.

۹- سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۲۴۸.

۱۰- همان مدرک

- ٣- غزوه سفوان بدر اولى: زيد بن حارثة^{١١}
- ٤- غزوه بدر كبرى: اباالبابة^{١٢}
- ٥- غزوه بنى سليم: سباع بن عرفطة^{١٣}
- ٦- غزوه سويق: بشير بن عبدالمنذر (ابولبابه)^{١٤}
- ٧- غزوه ذى امر: عثمان بن عفان^{١٥}
- ٨- غزوه فرع: ابن ام مكتوم^{١٦}
- ٩- غزوه بنى قينقاع: بشير بن عبدالمنذر^{١٧}
- ١٠- غزوه احد: ابن ام مكتوم^{١٨}
- ١١- غزوه بنى النضير: ابن ام مكتوم^{١٩}
- ١٢- غزوه ذات الرقاع: ابوذر غفارى يا عثمان بن عفان^{٢٠}
- ١٣- غزوه بدر ديكر: عبدالله بن عبدالله بن ابي بن سلول انصارى^{٢١}
- ١٤- غزوه دومة الجندل: سباع بن عرفطة^{٢٢}
- ١٥- غزوه خندق: ابن ام مكتوم^{٢٣}
- ١٦- غزوه بنى قريظه: ابن ام مكتوم^{٢٤}
- ١٧- غزوه بنى لحيان: ابن ام مكتوم^{٢٥}
- ١٨- غزوه ذى قره: ابن ام مكتوم^{٢٦}
- ١٩- غزوه بنى المصطلق: ابوذر غفارى^{٢٧}
- ٢٠- حديبية: نميلة بن عبدالله ليثى^{٢٨}
- ٢١- غزوه خيبر: نميلة بن عبدالله ليثى^{٢٩}
- ٢٢- فتح مكة: كلثوم بن حصين^{٣٠}

١١- همان مدرک، ص ٢٥١

١٢- ج ٢، ص ٢٦٣ و ٢٦٤

١٣- ج ٣، ص ٤٩

١٤- ج ٣، ص ٥٠

١٥- ج ٣، ص ٤٩

١٦- ج ٣، ص ٥٠

١٧- ج ٣، ص ٥٢

١٨- ج ٣، ص ٦٨

١٩- ج ٣، ص ٢٠٠

٢٠- ج ٣، ص ٢١٤

٢١- ج ٣، ص ٢٢٠

٢٢- ج ٣، ص ٢٢٤

٢٣- ج ٣، ص ٢٣١

٢٤- ج ٣، ص ٢٤٥

٢٥- ج ٣، ص ٢٩٢

٢٦- ج ٣، ص ٣٢١

٢٧- ج ٣، ص ٣٠٢

٢٨- ج ٣، ص ٣٢١

٢٩- ج ٣، ص ٣٤٢

۲۳- غزوه حنین: عتاب بن اسید^{۳۱}

۲۴- غزوه تبوک: محمد بن مسلمة انصاری یا سباع بن عرفطة^{۳۲}

روایت صحیح و مشهور این است که برای رفتن تبوک پیامبر بزرگوار اسلام - صلی الله علیه و آله و سلم - علی بن ابیطالب - علیه السلام - را جانشین خویش قرار دادند و ده ها مدرک از کتب حدیث و تاریخ گواه بر این مطلب است.

۲۵- حجة الوداع: ابودجانه انصاری یا سباع بن عرفطة^{۳۳}

و در سریّه ها که خود حضور نداشتند برای هر یک از آن ها فرمانده قرار می دادند. حتی در برخی از آن ها چند نفر را معین می کردند که چنانچه یکی از آن ها آسیب دید به ترتیب افراد دیگر فرماندهی را عهده دار شوند. مانند موته که زید بن حارثه را قرار داد. که اگر او آسیب دید جعفر بن ابی طالب و اگر او آسیب دید عبدالله بن رواحه فرمانده گردد.^{۳۴}

و در بئر معونه که چهل نفر فرستادند عبدالمنذر بن عمر را امیر آنان قرار داد.^{۳۵} و در داستان رجیع که برای آموزش فقه ۶ نفر را فرستادند، مرثد بن ابی مرثد عنوی را سرپرست آنان قرار داد.^{۳۶} حال، با توجه به مطالب مذکور و دقت در آن ها پیامبری که هدف وی تربیت امت است چنانکه قرآن کریم فرموده است: (و یزکیهم و یعلمهم الکتاب و الحکمة) و در سفرهای خویش هر چند کوتاه و جزئی از قرارداد جانشین دریغ نمی کند و هیچ گروهی را که اعزام می دارد بدون سرپرست نمی گذارد و از آینده پس از خود آگاه است گواه بر آن، خبرهای غیبی است که محدثان بزرگ شیعه و اهل سنت در منابع حدیثی خویش آورده اند و از فتنه هایی که پس از وی بر آیین وی هجوم می آورد، واقف است چنانکه خود خبر داده است آیا در رابطه با خلافت و جانشینی خود که مهمترین مسأله امت پس از او و هراس انگیزترین موضوع برای او است هیچ طرحی برای خلافت ندارد و هیچ کس را پس از خود تعیین نمی کند و همچنان بی تفاوت از کنار آن می گذرد؟!!!!
و خدایی که این پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم - را مبعوث به رسالت فرموده است و او را این چنین می ستاید که:

(لقد جاءکم رسول من أنفسکم عزیز علیہ ما عنتم حریص علیکم بالمؤمنین رنوف رحیم)^{۳۷}

هیچ کس را که نگهبان رسالت و حافظ معارف و مخزن علوم و آگاه از جمیع تعالیم شریعت او باشد به عنوان جانشین قرار نداده است؟!!!!

این مسأله ای است که عقل سلیم و وجدان بیدار آن را نمی پذیرد و ادله قاطع از کتاب و سنت برخلاف آن است.

۳۰- ج ۴، ص ۴۲

۳۱- ج ۴، ص ۸۳

۳۲- ج ۴، ص ۱۶۲

۳۳- ج ۴، ص ۲۴۸، داراحیاء التراث العربی، بیروت.

۳۴- ج ۴، ص ۵، داراحیاء التراث العربی، بیروت.

۳۵- سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۱۹۴

۳۶- همان مدرک، ج ۳، ص ۱۸۳

۳۷- التوبه: ۱۲۸

بر این اساس شیعه امامیه عقیده دارد که پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - از جانب خداوند متعال امام و خلیفه پس از خود را معین کرده و این مسأله در قرآن کریم و سنت پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - تبیین شده است.

در این کتاب آیاتی چند که مسأله امامت و ویژگی های امامان در آن ها مطرح است مورد بحث و بررسی قرار گرفته است.

آیات مذکور از این قرار است:

- ۱- آیه ابتلاء;
- ۲- آیه مباهله;
- ۳- آیه اولی الامر;
- ۴- آیه ولایت;
- ۵- آیه صادقین;
- ۶- آیه تطهیر;
- ۷- آیه علم الکتاب (آیه شهادت) .

در این آیات نخست در خود آن ها بحث و بررسی به عمل آمده آنگاه احادیث مربوط به آن ها آورده شده و از آن ها برای تبیین دلالت آیات بهره گرفته شده است.

نظر به این که روی سخن در این بحث ها با اهل سنت نیز می باشد نظرهای علماء و مفسران واحادیث آنان نیز آورده شده و به شیوه علمی مورد بحث قرار گرفته است و شبهات و اشکالاتی که در مورد آن ها مطرح است آورده شده و پاسخ داده شده است.

رضا کاردان

بخش اول

امامت در آیه ابتلاء

قال و من ذریتی قال لاینال عهدی الظالمین^{۳۸}

می دهم. گفت: و از ذریه ام؟ فرمود: عهد من به ستمکاران نمی رسد.

از این آیه کریمه دو مطلب اساسی استفاده می شود:

۱ - امامت از نبوت و رسالت برتر و بالاتر است;

۲ - امامت به ظالمان و ستمکاران نمی رسد.

این بخش در سه گفتار تنظیم شده است:

گفتار نخست: جایگاه والای امامت;

گفتار دوم: امامت به ظالمان و ستمکاران نمی رسد;

گفتار سوم: معرفی مقام امامت از زبان مقام امامت.

گفتار نخست

جایگاه والای امامت

در این آیه کریمه می بینیم که خداوند حضرت ابراهیم - علیه السلام - را در دوران پیری و در اواخر عمر وی و پس از گذشت سالها از نبوت و رسالت او، مورد آزمایش قرار داد، و او هم از عهده این آزمون الهی برآمد و کاملاً آن را با موفقیت به انجام رسانید. جعل امامت، ارتقاء درجه ای بود که پس از این آزمایش بزرگ و صبر و پایداری عظیم، به وی اهدا گردید.

برای روشن شدن بهتر این مطلب از آیه کریمه، باید چند نکته اساسی را توضیح دهیم:

- ۱- رابطه میان آزمایش حضرت ابراهیم - علیه السلام - و جعل امامت برای وی چگونه است؟
- ۲- آزمایش هایی که در این آیه کریمه مطرح شده است از چه نوع آزمایش هایی بوده است؟
- ۳- آیا می توان گفت: منظور از امامتی که به حضرت ابراهیم داده شد، همان نبوت و رسالت وی بوده است؟

- ۴- این امامتی که به وی داده شد، بر چه چیزی دلالت دارد؟

رابطه آزمایش و مقام امامت

در آیه کریمه: (وَ إِذْ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا...)، کلمه «إِذْ» ظرف زمان است و نیاز به متعلق دارد. متعلق «إِذْ» چیست؟

احتمال نخست این است که «إِذْ» متعلق به «أَذْكَر» (به خاطر آور) است که محذوف و مقتر است؛ یعنی: ای پیامبر! به یادآور زمانی را که ابراهیم را پروردگارش به کلماتی آزمود. بر این احتمال چند اشکال وارد است:

- ۱- مستلزم حذف و تقدیر است که خلاف اصل است.
- ۲- انقطاع جمله «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا» را از جمله قبل بدون ذکر حرف عطف در پی دارد. توضیح اینکه: ظاهر سیاق جمله «قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ...» آن است که منقطع از قبل نیست و از نظر معنی و مضمون وابسته به قبل است، و با توجه به اینکه حرف عطف در مورد آن نیامده است پس ظاهر این است که جمله قبل با آمدن این جمله کامل می گردد، و ارتباط میان این دو فراز با متعلق بودن «إِذْ» به «قَالَ» است. در این صورت معنای آیه چنین می شود: «آنگاه که ابراهیم را پروردگارش آزمود، به وی گفت: تو را برای مردم امام قرار می دهم». بر این اساس این آزمایش ها زمینه ساز برای موهبت امامت حضرت ابراهیم بوده است.

گواه قاطع بر این مطلب آیه دیگری است که ارتباط صبر و امامت برای گروهی از پیامبران در آن به خوبی بیان شده است: (و جعلنا منهم أئمةً يهدون بأمرنا لما صبروا و كانوا بآياتنا يوقنون)^{۳۹}، یعنی: از آنان امامانی قرار دادیم که به امر ما هدایت می کنند، چون صبر کردند و به آیات ما یقین داشتند.

در این آیه صبر و یقین موجب جعل امامت برای این پیامبران معرفی شده است که این ارتباط به وضوح رابطه میان آزمایش و امامت حضرت ابراهیم - علیه السلام - را در آیه مورد بحث واضح و روشن می سازد.

آزمایش های حضرت ابراهیم (علیه السلام)

امتحان ها و آزمایش های حضرت ابراهیم - علیه السلام - در رابطه با چه مسائلی بود که موهبت بزرگ امامت را به دنبال داشت؟

آیه کریمه دلالت دارد که این آزمایش به وسیله کلماتی انجام گرفته است و حضرت ابراهیم - علیه السلام - هم کاملاً از عهده آنها بر آمده است. ظاهر این کلمات، تکالیف و دستورات ویژه ای بود که وی به وسیله آنها آزمایش شد.

در قرآن کریم آنچه به عنوان «آزمایش روشن» در تاریخ زندگی حضرت ابراهیم - علیه السلام - مطرح است اقدام وی برای ذبح فرزند خویش است: (إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ)^{۴۰} این (اقدام برای ذبح فرزند) محققاً همان آزمایش روشن است. این آزمایش تبلور ایثار و جلوه تسلیم کامل حضرت ابراهیم در برابر خداوند متعال بود.

یادآوری این مطلب لازم است که این ابتلاء و آزمایش حضرت ابراهیم - علیه السلام - در سن کهولت و پیری انجام شد، آن هم در شرایطی که فرزند وی به سن جوانی رسیده بود. اصولاً آن حضرت تا هنگامی که دوران جوانی را پشت سر گذاشت دارای فرزند نبود و آنگاه که به سن کهولت رسید و از داشتن فرزند مأیوس بود، خداوند اسماعیل و اسحاق را به وی موهبت کرد و این در حالی بود که سالها از نبوت و رسالت وی گذشته بود.

آیا امامت در این آیه همان نبوت و رسالت نیست؟

آیا امامتی که خداوند به حضرت ابراهیم موهبت کرد همان نبوت و رسالت وی بود - چنانکه برخی از مفسران یادآور شده اند - یا این امامت مقام دیگری است؟

از بیان قبل روشن شد که این امامت غیر از آن نبوت و رسالتی است که قبلاً آن را دارا بوده است، به دو دلیل:

۳۹ - سوره سجد: ۲۴

۴۰ - سوره صافات: ۱۰۶

اولاً: آیه کریمه به روشنی دلالت دارد که این امامت به دنبال آزمایش های فراوان موهبت گردیده است، که نمونه بارز و روشن این آزمایش ها اقدام به ذبح فرزندش بود در حالی که نبوت و رسالت قبلاً به وی داده شده بود.

ثانیاً: در آیه کریمه «**جَاعِلُكَ**» اسم فاعل است، و از جهت ادبی اسم فاعل تنها در صورتی می تواند در ما بعد خویش عمل کند و اسمی را به عنوان مفعول نصب دهد که به معنای ماضی نباشد،^۴ بلکه باید به معنای حال و یا استقبال باشد. بر این اساس در جمله: «**إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا**» که «جاعل» دو مفعول گرفته است (یکی کاف ضمیر و دیگری اماماً) نمی تواند به گذشته نظر داشته باشد.

این امامت بر چه چیزی دلالت دارد؟

از آیه کریمه می آموزیم که مفهوم امامت پیشوایی است و با نبوت و رسالت فرق دارد. امام کسی است که پیشوای دیگران است و در پیشاپیش انسانها قرار می گیرد و کسی است که به طور مطلق خداوند او را امام برای مردم قرار داده است و در تمام ابعاد انسانی پیشوا و اسوه و الگوی مردم ساخته است و باید مردم در همه این ابعاد از وی الهام بگیرند و به او اقتدا کنند.

اینکه این مقام (امامت) پس از سالها رسالت آن حضرت و به دنبال پیروزی در تمام امتحانات بزرگ الهی به وی داده شد، به روشنی می فهماند که مقام امامت هم سنگ نبوت و رسالت نیست بلکه مرتبه ای والاتر و رفیع تر از آن است.

نتیجه این بحث آن خواهد بود که: وقتی ثابت شد مقام امامت از نبوت برتر است و نبوت بر اساس دلائل قطعی مشروط به عصمت می باشد، پس چیزی که از آن برجسته تر و متعالی تر است به طریق اولی به عصمت مشروط خواهد بود.

گفتار دوم

امامت به ظالمان و ستمکاران نمی رسد

این آیه کریمه عصمت امام را می رساند زیرا از جمله «**لَا يَنْالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ**» یعنی: «عهد من (امامت) به ستمکاران نمی رسد»، استفاده می شود که ستمگران به مقام امامت نمی رسند.

وقتی خداوند فرمود: (إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا)؛ «من تو را برای مردم امام قرار می‌دهم، حضرت ابراهیم - علیه السلام - عرض کرد: «و من ذریّتی؟»، از ذریه و فرزندان من هم کسانی به این مقام خواهند رسید؟ خداوند فرمود: (لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ)؛ عهد من به ستمکاران نمی‌رسد.

از این جمله نکات زیر به دست می‌آید:

اولاً: امامت عهد خداوند است.

ثانیاً: این عهد به ستمکاران نمی‌رسد، و چون هر گناهی ستم محسوب می‌شود،^{۴۲} پس هر کس معصوم نباشد گرفتار گناه می‌گردد.

بر این اساس، دلالت آیه بر اینکه هر امامی در زمان تصدی مقام امامت باید از گناه مصون باشد روشن و غیر قابل انکار است.

آیا از این جمله می‌توان استفاده کرد: «افرادی که قبل از تصدی امامت ستمی انجام داده‌اند می‌توانند به مقام امامت نایل شوند» یا خیر؟

به بیان دیگر: عنوان مشتق - مانند ظالم - ظهور در وصف در زمان حال دارد و کسی را که قبلاً دارای این وصف بوده است ولی در زمان حال وصف در او نیست، در بر نمی‌گیرد، بنابراین طبق این آیه کریمه کسی که در حال تصدی مقام خلافت، ظالم باشد از نایل به مقام امامت محروم است ولی کسی که قبلاً ظالم بوده است در حال تصدی، ستمگر به حساب نمی‌آید می‌تواند به مقام امامت نایل گردد.

دو بیان در پاسخ اشکال

بیان اولی که در پاسخ این اشکال ارائه شده از محقق بزرگ مرحوم حاج شیخ محمد حسین اصفهانی است که مرحوم علامه طباطبایی در تفسیر المیزان آن را آورده است:^{۴۳}

ذریه حضرت ابراهیم - علیه السلام - به چهار گروه تقسیم می‌شوند:

۱- گروهی که قبل از تصدی مقام امامت ستمگر بوده‌اند، و بعد از تصدی این مقام نیز ستمگر باشند.

۲- گروهی که قبل از تصدی مقام امامت عادل بوده‌اند و بعد از تصدی ستمگر باشند.

۳- گروهی که قبل از تصدی مقام امامت ظالم بوده‌اند، و بعد از تصدی عادل باشند.

۴- گروهی که هم قبل از تصدی مقام امامت و هم بعد از تصدی این مقام عادل باشند.

حضرت ابراهیم با آن عظمتی که دارد هیچ‌گاه برای دو گروه اول که در زمان تصدی مقام امامت ستمگر باشند درخواست امامت نمی‌کند. بر این اساس جمله «و من ذریّتی»؛ از فرزندان من هم؟ تنها گروه سوم و چهارم را شامل می‌شود، و خداوند هم در پاسخ وی می‌فرماید: (لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ)؛ عهد من به ستمکاران نمی‌رسد. با این جمله گروه سوم که در گذشته ستمگر

۴۲ - به لحاظ اینکه انجام هر گناه - صغیره باشد یا کبیره - استحقاق کفر الهی را به دنبال دارد، با این وصف گناهکار با گناه به خوشتن ستم نموده است.

۴۳ - تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۲۷۷، دارالکتب الاسلامیه.

بوده اند ولی در زمان تصدی امامت عادل باشند خارج می شوند و تنها به گروه چهارم از ذریه مورد سؤال وی امامت داده می شود.

بیان دوم از مرحوم طبرسی در تفسیر مجمع البیان^{۴۴} است، وی می گوید:

می پذیریم که عنوان ظالم به کسی که فعلاً ظالم نیست حقیقتاً اطلاق نمی گردد، ولی یادآور می شویم کسی که قبلاً ستم کرده است، در هنگام ستم حقیقتاً بر وی عنوان ظالم صادق بوده است، آیه مذکور گذشته چنین کسی را شامل می شود، چنین کسی دیگر شایسته امامت نیست و به امامت نایل نمی شود و جمله «لاینال» که مضارع منفی است بر این جهت دلالت دارد.

بنابراین، کسی که حتی در يك لحظه از عمر خود معصیت کرده باشد به مقام امامت نمی رسد، چون در آن هنگام ظالم و ستمگر است و آیه کریمه می گوید: (لاینال عهدی الظالمین); عهد من به ستمکاران نخواهد رسید.

بر این اساس روشن شد که آیه از دو جهت بر عصمت امامان حتی قبل از تصدی امامت دلالت دارد و کسی که متصدی مقام امامت است در تمام عمر از عصمت برخوردار است. همچنین واضح شد که امامت مقامی الهی است و از ناحیه خداوند متعال جعل می شود یعنی موهبتی است که خداوند به هرکس که شایسته بداند عطا می فرماید.

گفتار سوم

معرفی مقام امامت از زبان مقام امامت

پس از بیان آیه کریمه، شایسته است حدیثی را که از امام هشتم علی ابن موسی الرضا - علیه السلام - در تبیین حقیقت امامت روایت شده است یادآور شویم:

أبو محمد القاسم بن العلاء - رحمه الله - ، رفعه عن عبدالعزيز بن مسلم قال: كنا مع الرضا - عليه السلام - بمرور، فاجتمعنا في الجامع يوم الجمعة في بدء مَقْدَمنا؛ فأداروا أمر الإمامة وذكروا كثرة اختلاف الناس فيها.

فدخلت على سيدي - عليه السلام - فأعلمته خوض الناس فيه، فتبسم - عليه السلام - ثم قال: يا عبدالعزيز جهل القوم وخدعوا عن آرائهم.

إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ لَمْ يَقْبِضْ نَبِيَّهٖ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - حَتَّى أَكْمَلَ لَهُ الدِّينَ، وَ أَنْزَلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنَ فِيهِ تَبْيَانُ كُلِّ شَيْءٍ، بَيَّنَّ فِيهِ الْحَلَالَ وَالْحَرَامَ وَالْحُدُودَ وَالْأَحْكَامَ، وَ جَمِيعَ مَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ النَّاسُ كَمَلًا، فَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ: (مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ)،^{٤٥} وَ أَنْزَلَ فِي حُجَّةِ الْوَدَاعِ، وَ هِيَ آخِرُ عَمْرِهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - : (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا)^{٤٦} وَ أَمَرَ الْإِمَامَةَ مِنْ تَمَامِ الدِّينِ.

و لم يمض - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ - حَتَّى بَيَّنَّ لَأَمَّتِهِ مَعَالِمَ دِينِهِمْ وَ أَوْضَحَ لَهُمْ سَبِيلَهُمْ، وَ تَرَكَهُمْ عَلَى قَصْدِ سَبِيلِ الْحَقِّ، وَ أَقَامَ لَهُمْ عَلِيًّا عَلَمًا وَ إِمَامًا، وَ مَا تَرَكَ لَهُمْ شَيْئًا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ الْأُمَّةُ إِلَّا بَيْنَهُ. فَمَنْ زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ لَمْ يَكْمَلْ دِينَهُ فَقَدْ رَدَّ كِتَابَ اللَّهِ، وَ مِنْ رَدِّ كِتَابِ اللَّهِ فَهُوَ كَافِرٌ بِهِ.

هل يعرفون قدر الإمامة و محلها من الأمة فيجوز فيها اختيارهم؟! إِنَّ الْإِمَامَةَ أَجَلٌ قَدْرًا وَ أَعْظَمُ شَأْنًا وَ أَعْلَى مَكَانًا وَ أَمْنَعُ جَانِبًا وَ أَبْعَدُ غَوْرًا مِنْ أَنْ يَبْلُغَهَا النَّاسُ بِعُقُولِهِمْ، أَوْ يَنَالُوهَا بِأَرَائِهِمْ أَوْ يَقِيمُوا إِمَامًا بِاخْتِيَارِهِمْ.

إِنَّ الْإِمَامَةَ خَصَّ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِهَا إِبْرَاهِيمَ الْخَلِيلَ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - بَعْدَ النَّبُوَّةِ وَ الْخَلَّةِ مَرْتَبَةِ ثَالِثَةٍ، وَ فَضِيلَةَ شَرْفِهِ بِهَا وَ أَشَادَ بِهَا ذِكْرَهُ، فَقَالَ: (إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا). فَقَالَ الْخَلِيلُ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - سروراً بها: (و من ذريتَيَّ) قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى: (لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ).^{٤٧} فَأَبْطَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ إِمَامَةَ كُلِّ ظَالِمٍ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ صَارَتْ فِي الصَّفْوَةِ.

٤٥ - سورة انعام: ٣٨

٤٦ - سورة مائدة: ٣

٤٧ - سورة بقره: ١٢٤

ثمَّ أكرمهُ الله تعالى بأن جعلها في ذرِّيَّته أهل الصِّفوة و الطهارة فقال:
(و وهبنا له إسحاق و يعقوب نافلة، و كلاً جعلنا صالحين * و جعلناهم أئمةً يهدون بأمرنا و أوحينا إليهم
فعل الخيرات و إقام الصلوة و إيتاء الزكوة و كانوا لنا عابدين)^{٤٨}.

فلم تزل في ذرِّيَّته يرثها بعض عن بعض قرناً فقرناً حتى ورثها الله تعالى النبيّ -
صلى الله عليه و آله و سلم - فقال جلّوتعالى: (إنّ أولى الناس بإبراهيم للذين اتبعوه و هذا النبيّ و
الذين آمنوا و الله ولىّ المؤمنين)^{٤٩}، فكانت له خاصّة فقلّدها - صلى الله عليه و آله و سلم - علماً
- عليه السلام - بأمر الله تعالى على رسم ما فرض الله، فصارت في ذرِّيَّته الأصفياء الذين آتاهم الله العلم
و الإيمان بقوله تعالى: (و قال الذين أوتوا العلم و الإيمان لقد لبثتم في كتاب الله إلى يوم البعث).^{٥٠} فهي
في ولد عليّ - عليه السلام - خاصّة إلى يوم القيامة؛ إذ لا نبيّ بعد محمد - صلى الله عليه و آله -، فمن
أين يختار هؤلاء الجّهال.

إنّ الإمامة هي منزلة الأنبياء و إرث الأوصياء.

إنّ الإمامة خلافة الله و خلافة الرسول - صلى الله عليه و آله و سلم - و مقام أمير المؤمنين
- عليه السلام - و ميراث الحسن و الحسين - عليهما السلام -.

إنّ الإمامة زمام الدّين، و نظام المسلمين، و صلاح الدنيا و عزّ المؤمنين.

إنّ الإمامة أسّ الإسلام النامي، و فرع السّامي.

بالإمام تمام الصلاة و الزكاة و الصيام و الحج و الجهاد، و توفير الفيء و الصدقات، و إمضاء الحدود و
الأحكام، و منع الثغور و الأطراف.

الإمام محلّ حلال الله، و يحرمّ حرام الله، و يقيم حدود الله، و يدبّ عن دين الله، و يدعو إلى سبيل ربّه
بالحكمة و الموعظة الحسنة و الحجّة البالغة.

الإمام كالشمس الطالعة المجلّة بنورها للعالم، و هي في الأفق بحيث لاتناله الأيدي و الأبصار.

الإمام البدر المنير، و السّراج الزاهر، و النور الساطع، و النجم الهادي في غياهب الدجى، و أجواز
البلدان و القفار و لجج البحار.

الإمام الماء العذب على الظماء، و الدالّ على الهدى، و المنجي من الردى، الإمام النار على اليفاع، الحارّ
لمن اصطلى به، و الدليل في المهالك. من فارقه فهالك.

الإمام السحاب الماطر، و الغيث الهاطل، و الشمس المضيئة، و السماء الظليلة، و الأرض البسيطة، و
العين الغزيرة، و الغدير و الروضة.

الإمام الأنيس الرفيق، و الوالد الشفيق، و الأخ الشقيق، و الأمّ البرّة بالولد الصغير، و مفزع العباد في
الداهية النّاد.

الإمام أمين الله في خلقه، و حجّته على عباده، و خليفته في بلاده، و الداعي إلى الله، و الذّابّ عن حرم
الله.

٤٨ - سورة أنبياء: ٧٣-٧٢

٤٩ - سورة آل عمران: ٦٨

٥٠ - سورة روم: ٥٦

الإمام المطهر من الذنوب، والمبرأ عن العيوب، المخصوص بالعلم، الموسوم بالحلم، نظام الدين، و عزّ المسلمين، و غيظ المنافقين، و بوار الكافرين.

الإمام واحد دهره، لا يدانيه أحد و لا يعادله عالم، و لا يوجد منه بدل، و لا له مثل و لا نظير، مخصص بالفضل كله من غير طلب منه له و لا اكتساب، بل اختصاص من المفضل الوهاب.

فمن ذا الذي يبلغ معرفة الإمام أو يمكنه اختياره؟! هيهات هيهات! ضلت العقول، و تاهت الحلوم، و حارت الأبواب، و خست العيون، و تصاغرت العظماء، و تحيرت الحكماء، و تقاصرت الحلماء، و حصرت الخطباء، و جهلت الألباء، و كلت الشعراء، و عجزت الأدباء، و عيبت البلغاء، عن وصف شأن من شأنه، أو فضيلة من فضائله، و أقرت بالعجز و التقصير. و كيف يوصف بـكله، أو ينعت بكنهه، أو يفهم شيء من أمره، أو يوجد من يقوم مقامه و يغنى عنه؟!

لا، كيف و أتى؟ و هو بحيث النجم من يد المتناولين، و وصف الواصفين! فأين الاختيار من هذا؟ و أين العقول عن هذا؟ و أين يوجد مثل هذا؟! أتظنون أن ذلك يوجد في غير آل الرسول محمد صلى الله عليه وآله و سلم - كذبتهم - والله - أنفسهم، و منتهى الأباطيل، فارتقوا مرتقاً صعباً دحضاً تزلّ عنه إلى الحضيض أقدامهم.

راموا إقامة الإمام بعقول حائرة بانرة ناقصة، و آراء مضلة، فلم يزدادوا منه إلا بُعداً، (قاتلهم الله أتى يؤفكون)؟

و لقد راموا صعباً و قالوا إفكاً، و ضلّوا ضلالاً بعيداً، و وقعوا في الحيرة، إذ تركوا الإمام عن بصيرة «و زين لهم الشيطان أعمالهم فصدهم عن السبيل و كانوا مستبصرين»^{٥١}.

رغبوا عن اختيار الله و اختيار رسول الله - صلى الله عليه وآله و سلم - و أهل بيته إلى اختيارهم، و القرآن يناديهم: (و ربك يخلق ما يشاء و يختار ما كان لهم الخيرة سبحان الله و تعالى عما يشركون)^{٥٢} و قال عز وجل: (و ما كان لمؤمن و لا مؤمنة إذا قضى الله و رسوله أمراً أن يكون لهم الخيرة من أمرهم)^{٥٣} الآية. و قال: (ما لكم كيف تحكمون * أم لكم كتاب فيه تدرسون * إن لكم فيه لما تخيرون * أم لكم أيمان علينا بالغة إلى يوم القيامة إن لكم لما تحكمون * سلهم أيهم بذلك زعيم * أم لهم شركاء فليأتوا بشركائهم إن كانوا صادقين)^{٥٤}.

و قال عز وجل: (أفلا يتدبرون القرآن أم على قلوب أقفالها)^{٥٥} أم «طبع الله على قلوبهم فهم لا يفقهون»^{٥٦} أم (قالوا سمعنا و هم لا يسمعون * إن شرّ الدواب عند الله الصمّ البكم الذين لا يعقلون * و لو علم الله فيهم خيراً لأسمعهم و لو أسمعهم لتولّوا و هم معرضون)^{٥٧} أم (قالوا سمعنا و عصينا)^{٥٨} بل هو فضل الله يؤتيه من يشاء و الله ذو الفضل العظيم.

٥١ - اقتباس از سوره نمل: ٢٤

٥٢ - سوره قصص: ٦٨

٥٣ - سوره احزاب: ٣٦

٥٤ - سوره قلم: ٣٦-٤١

٥٥ - سوره محمد: ٢٤

٥٦ - اقتباس من سوره توبه: ٨٧

٥٧ - سوره انفال: ٢٣-٢١

٥٨ - سوره بقره: ٩٣

فكيف لهم باختيار الإمام؟! و الإمام عالم لايجهل، و راع لايُنكل، معدن القدس و الطهارة، و النسك و الزهادة، و العلم و العبادة، مخصوص بدعوة الرسول - صلى الله عليه و آله و سلم - ، و نسل المطهرة البتول، لا مغمز فيه في نسب، و لايدانيه ذوحسب، في البيت من قریش، و الذروة من هاشم، و العترة من الرسول - صلى الله عليه و آله و سلم - ، و الرضا من الله عزوجل، شرف الأشراف، و الفرع من عبدمناف، نامي العلم، كامل الحلم، مضطلع بالإمامة، عالم بالسياسة، مفروض الطاعة، قائم بأمر الله عزوجل، ناصح لعباد الله، حافظ لدين الله.

إنّ الأنبياء و الأئمة - صلوات الله عليهم - يوفقهم الله و يؤتيهم من مخزون علمه و حكمه ما لا يؤتيه غيرهم، فيكون علمهم فوق علم أهل الزمان في قوله تعالى: (أفمن يهدى إلى الحق أحق أن يتبع آمن لا يهدى إلا أن يهدى فما لكم كيف تحكمون)^{٥٩}، و قوله تبارك و تعالى: (و من يؤت الحكمة فقد أوتى خيراً كثيراً)^{٦٠} و قوله في طالوت: (إنّ الله اصطفاه عليكم و زاده بسطة في العلم و الجسم و الله يؤتى ملكه من يشاء و الله واسع عليم)^{٦١}.

و قال لنبيه - صلى الله عليه و آله و سلم -: «أنزل عليك الكتاب و الحكمة و علمك ما لم تكن تعلم و كان فضل الله عليك عظيماً»^{٦٢}، و قال في الأئمة من أهل بيت نبيه و عترته و ذريته - صلوات الله عليهم -: (أم يحسدون الناس على ما آتاهم الله من فضله فقد آتينا آل إبراهيم الكتاب و الحكمة و آتيناهم ملكاً عظيماً * فمنهم من آمن به و منهم من صد عنه و كفى بجهنم سعيراً)^{٦٣}.

و إنّ العبد إذا اختاره الله عزوجل لأمر عباده شرح صدره لذلك، و أودع قلبه ينباع الحكمة، و ألهمه العلم إلهاماً، فلم يعي بعده بجواب، و لا يحير فيه عن الصواب، فهو معصوم مؤيد موفق مسدد، قد أمن من الخطايا و الزلل و العثار، يخصّه الله بذلك ليكون حجته على عباده، و شاهده على خلقه، و ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء و الله ذو الفضل العظيم.

فهل يقدرّون على مثل هذا فيختارونه؟ أو يكون مختارهم بهذه الصفة فيقدّمونه؟ تعدّوا - و بيت الله - الحقّ و نبذوا كتاب الله وراء ظهورهم كأنهم لا يعلمون، و في كتاب الله الهدى و الشفاء، فنبذوه و اتّبعوا أهواءهم، فذمّهم الله و مقّتهم و اتّعسّهم فقال جلّو تعالى: (و من أضلّ ممّن اتّبع هواه بغير هدى من الله إنّ الله لا يهدي القوم الظالمين)^{٦٤} و قال: (فتعسّأ لهم و أضلّ أعمالهم)^{٦٥} و قال: (كبر مقتاً عند الله و عند الذين آمنوا كذلك يطبع الله على كلّ قلب متكبر جبار)^{٦٦} و صلى الله على النبيّ محمد و آله و سلّم تسليمأ كثيراً»^{٦٧}.

٥٩ - سورة يونس: ٣٥

٦٠ - سورة بقره: ٢٦٩

٦١ - سورة بقره: ٢٤٧

٦٢ - اقتباس من سورة النساء: ١١٣

٦٣ - سورة نساء: ٥٤-٥٥

٦٤ - سورة قصص: ٥٠

٦٥ - سورة محمد: ٨

٦٦ - سورة غافر: ٣٥

٦٧ - اصول كافي، مترجم، ج ١، ص ٢٨٣؛ اصول كافي، غير مترجم، ج ١، ص ١٩٨؛ عيون اخبار الرضا - عليه السلام -، ج ١، ص ٢١٦.

... از عبدالعزیز بن مسلم روایت است که گفت: خدمت امام رضا - علیه السلام - در مسجد مرو بودیم، در روزهای آغاز ورودمان در روز جمعه در مسجد جامع گرد آمدیم. حاضران درباره مسأله امامت به گفتگو پرداختند و اختلافات بسیاری را که در آن وجود دارد، مطرح ساختند.

من خدمت آقایم (امام رضا - علیه السلام -) وارد شدم و آن گرامی را در جریان گفتگوی آنان قرار دادم. حضرت تبسمی فرمود، و سپس چنین گفت: ای عبدالعزیز، این قوم راه نادانی را در پیش گرفتند و از ناحیه آراءشان فریب خوردند.

خدای عزوجل پیامبرش را از این جهان نبرد جز اینکه دین را برای وی کامل ساخت و قرآن را - که روشنگر هر چیزی است و حلال و حرام و حدود و احکام و تمام نیازهای انسان به طور کامل در آن بیان شده است - بر وی نازل کرد و فرمود: **(ما فرطنا فی الكتاب من شیء)** «ما در کتاب چیزی فرو گذار نکردیم»؛ و در حجة الوداع - که آخر عمرش بود - آیه **(الیوم أكملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الإسلام دیناً)** را نازل کرد. و بدین ترتیب دین را کامل ساخت و امر امامت متمم دین است.

و پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - را از این جهان نبرد جز اینکه برای امت معالم دین آنان را بیان نمود و راه حق را که می بایست در آن گام بردارند برای آنان روشن ساخت و علی - علیه السلام - را رهبر آنان معرفی کرد و هیچ چیزی که مورد نیاز امت بود وانگذاشت جز اینکه آن را بیان کرد.

پس با این وصف کسی که پندارد خدای عزوجل دینش را کامل نساخته است، کتاب خدا را رد کرده و چنین کسی کافر است. آیا اینان به ارزش امامت و جایگاه آن در امت وقوف دارند تا گزینش آنان در این مسأله نافذ باشد؟ محققاً امامت ارزشمندتر و عظیم الشان تر و بلند مرتبه تر و عمیق تر از آن است که مردم آن را به عقولشان درک کنند و با آرای خود به آن دست یابند تا امامی را خود با اختیارشان برگزینند.

امامت مقامی است ویژه، که خداوند، ابراهیم خلیل - علیه السلام - را پس از مقام نبوت و خلت بدان اختصاص داد و به عنوان مرتبه ای فوق آن دو مقام و فضیلتی بزرگ، او را بدان گرامی ساخت و فرمود: **(إني جاعلك للناس إماماً)** یعنی: «من تو را برای مردم امام قرار می دهم». ابراهیم خلیل از روی خوشحالی گفت: **«و من ذریتی»** از ذریه من هم؟ خدای تبارک و تعالی فرمود: **(لا ینال عهدی الظالمین)**؛ عهد من (امامت) به ستمکاران نخواهد رسید.

این آیه امامت هر ستمگری را تا روز قیامت باطل ساخت و آن را تنها در افراد ممتاز و برگزیده قرار داد ... تا آنکه پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - آن را به ارث برد ... او نیز آن را به فرمان خدا در علی و فرزندان معصوم وی که از علم و ایمان برخوردار بودند قرار داد و این مقام در فرزندان معصوم وی تا روز قیامت خواهد بود.

پس کجا این نابخردان می توانند امام را برگزینند؟!!

امامت منزلت پیامبران و میراث اوصیای الهی است.

امامت جانشینی خدا و جانشینی پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - و مقام امیر المؤمنین - علیه السلام - و میراث حسن و حسین - علیهما السلام - است.

امامت زمام دین و نظام مسلمین و صلاح دنیا و عزت مؤمنین است.

تنها به وسیله امام است که نماز و زکات و روزه و حج و جهاد به طور کامل انجام می شود و به وسیله امام حدود و احکام الهی انفاذ می گردد و مرزها و کناره ها نگهداری می شود.

امام است که حلال خدا را حلال و حرام خدا را حرام می شمارد، حدود خدا را بر پا و از (کیان) دین دفاع می کند و به راه پروردگارش با حکمت و پند نیکو و دلیل محکم و رسا دعوت می کند.

امام مانند خورشید است که با طلوع خویش جهان را در روشنایی فرومی برد، با اینکه خود در افقی بلند قرار گرفته است و چشمها و دستها نمی توانند به آن دست یابند.

امام ماه تابان و چراغ فروزان و نوری ساطع و ستاره ای (درخشان) است که در عمق تاریکی ها و رهگذر شهرها و کویرها و گرداب دریاها (که در زمان چهل و فتنه و سرگردانی مردم) هدایت کننده مردم است.

امام تشنگان را آبی گوارا و گمراهان را دلیلی راهنما است...

امام ابری است بارنده، بارانی است فرو ریزنده، خورشیدی است فروزنده، سقایی است سایه دهنده، زمینی است گسترده، چشمه ای است جوشنده و برکه و گلستان است.

امام همدم و رفیق، پدر مهربان، برادر برابر، مادر دلسوز، پناه بندگان خدا در گرفتاری ها سخت است.

امام امانتدار خدا در خلق او و حجت الهی بر بندگان او و جانشین وی در بلاد اوست.

امام دعوت کننده به خدا و دفاع کننده از حرم (حدود و مقدرات و احکام) الهی است.

امام پاک از گناهان و برکنار از عیب ها و بدی ها است.

(او) اختصاص یافته به علم و نشان یافته به بردباری و نظام دین و عزت مسلمین و خشم منافقین و هلاک کافرین است.

امام یگانه روزگار (در فضایل و ارزشهای انسانی) است.

کسی در مقام به وی نزدیک نشود و عالمی هم سنگ وی نگردد و جایگزین و همانندی برای وی یافت نمی شود. امام کسی است که تمام فضیلتها بی آنکه خود آنها را دنبال کند و (با تلاش و کسب) آنها را به دست آورد از جانب خداوند به او بخشیده و عنایت شده است.

پس که را رسد که به شناخت امام دست یابد یا توان گزینش و اختیار آن را داشته باشد. هیئات، هیئات! (در این زمینه) خردها گم و دیده ها خسته و بزرگان کوچک و حکیمان سرگردان و خطیبان و خردمندان و شاعران و ادیبان و بلیغان ناتوان و خسته و عاجزند از اینکه شأنی از شئون آن (امامت) یا فضیلتی از فضایل آن را به وصف آورند و چگونه این مقام در حیطه وصف و بیان خواهد گنجید، در حالی که امام مانند ستاره است که از قلمرو توصیف و بیان انسانها به دور است.

آیا می پندارید که این ویژگیها در غیر خاندان پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - وجود خواهد داشت؟! به خدا سوگند نفسهایشان آنها را به دروغ واداشت، و پندارهای باطل آنان را به انحراف کشاند.

به جایگاه بلندی بالا رفتند که سرانجام گامهای آنان لغزیده به پستی سقوط در افتادند. خواستند با خردهای ناچیز و گمراه و سرگردان خود امام را به پا دارند که جز دوری و گمراهی و انحراف به فرجامی دست نیافتند.

از گزینش خدا و رسول و اهل بیتش به گزینش خود گراییدند در حالی که قرآن آنان را این چنین فرا می خواند: (و رَبِّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَ يَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ) پروردگار تو آنچه بخواهد می آفریند و برمی گزیند؛ آنان را گزینشی نیست. منزّه و متعالی است از آنچه شرک می ورزند». (و نیز خداوند می فرماید: (وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ ...)) هیچ مرد و زن مؤمنی را حقی نیست که وقتی خدا و پیامبرش امری را بگذرانند گزینش از کار آنها باشد...

پس چگونه ایشان را رسد که امام انتخاب کنند در حالی که امام دانشمندی است که نادانی در قلمرو وی راه ندارد. سرپرستی است که ترس و بازگشت در او نیست. کانون قداست و پاکی و طاعت و زهد و علم و عبادت است، اختصاص یافته به دعای پیامبر و از نژاد پاک فاطمه بتول - علیها السلام - است. در دودمانش جایی برای عیب جویی نیست و هیچ بزرگ نژادی به او نرسد و از خاندان قریش و کنگره هاشم و عترت پیامبر و پسند خدای عز و جل است. (مایه) شرافت اشراف و زاده عبدمناف است. دارای دانشی بالنده و بردباری کامل است. در رهبری قوی و در سیاست آگاه است. به فرمان خدا اطاعتش واجب است. قائم به امر خدا، خیرخواه بندگان خدا، و حافظ دین خداست.

خدای عزوجل پیامبران و امامان را توفیق بخشیده و از خزانه علم و حکمت خود آنچه به دیگران نداده به آنان داده است. از این رو دانش آنان برتر از دانش مردم زمانشان می باشد که خدای تعالی فرموده است: (أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ...); آیا کسی که به سوی حق هدایت می کند برای پیروی شایسته تر است یا کسی که خود راه نمی یابد جز آنکه وی را هدایت کنند؟ شما را چه شده است؟ چگونه حکم می کنید؟ و گفته دیگر خدای تعالی: (وَمِنْ يُؤْتِ الْحِكْمَةَ...); هر که را حکمت داده شد خیر بسیاری دریافت کرده است. و نیز گفته خدای تعالی درباره طالوت: (إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ...); خدا او را بر شما برگزید و به علم و قدرت وی افزود و خدا ملک خویش را به هر که خواهد می دهد و او گسترده و داناست.

و به پیامبر خویش فرمود: (وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ...); و خدا بر تو کتاب و حکمت نازل کرد و آنچه تو نمی دانستی به تو تعلیم داد و فضل خدا بر تو بزرگ است.

و درباره امامان از اهل بیت و عترت پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمود: (أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ...); یا به مردم نسبت به آنچه خدا از فضل خود داده است حسد می برند؟ حقا که ما خاندان ابراهیم را کتاب و حکمت دادیم و به آنان ملک عظیمی موهبت کردیم. کسانی به آن گرویدند و کسانی از آن روی گردانیدند و جهنم آنان را بس افروخته آتشی است.

به راستی آن گاه که خدای عز و جل بنده ای را برای اصلاح امور بندگان برگزیند سینه اش را گشاده سازد، و چشمه های حکمت در دلش گذارد، و علمی به او الهام کند که از آن پس در پاسخی فرو نماند، و از راه حق انحراف نیابد.

پس او (امام) معصوم مورد تأیید و توفیق و تسدید الهی است. از هر گونه خطا و لغزش و سقوط در امان است. خدا وی را به این صفات امتیاز داده است تا حجت رسای او بر بندگان و گواه بر مخلوقاتش باشد و این بخشش و کرم خدا است به هر که خواهد عطا کند و خدا دارای کرم بزرگی است.

آیا در توان مردم است چنین کسی را برگزینند یا گزیده آنان این چنین باشد؟ به خانه خدا سوگند که این مردم از حق تجاوز کردند و به گونه نادانان کتاب خدا را پشت سر انداختند در صورتی که هدایت و شفا در کتاب خداست. کتاب خدا را دور افکندند و از هوسهای خود پیروی کردند. خدای هم آنان را نکوهش نمود و دشمن داشت و به سقوط کشانید و فرمود: (وَمَنْ أَضَلَّ مِمَّنْ اتَّبَعَ هَوَاهُ بَغِيرَ هُدَىٰ مِنَ اللَّهِ...); کیست گمراه تر از آنکه هوس خویش را بدون هدایتی از جانب خدا دنبال کند؟ محققاً خداوند ستمکاران را هدایت نمی کند. و فرمود: (فَتَعَسَّأَ لَهُمْ وَ أَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ ...); تبااهی باد بر آنان و اعمالشان نابود شود. و فرمود: (كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ ...); بزرگ است در دشمنی نزد خدا و نزد مؤمنان اینگونه بر دل هر گردنکش جباری مهر می نهد، و درود و سلام فراوان خدا بر پیامبر محمد و خاندان او باد.

بخش دوم

امامت در آیه مباهله

(فمن حاجك فيه من بعد ما جاءك من العلم فقل تعالوا ندع أبناءنا وأبناءكم ونساءنا ونساءكم وأنفسنا وأنفسكم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله على الكاذبين)^{٦٨}
یکدیگر) برخیزیم، پس لعنت خدا را بر دروغ گویان قرار دهیم.

نصارای نجران و ادعای باطل آنان

در آیه کریمه سخن درباره نصارای نجران است که حضرت عیسی - علیه السلام - را خدا می شمردند و بدون پدر به دنیا آمدن او را نشانه خداوندی وی می پنداشتند. آیه قبل:

(انّ مثل عیسی عند الله کمثل آدم خلقه من تراب ثم قال له کن فیکون)^{٦٩}

به راستی مثل عیسی نزد خدا مانند مثل آدم است که او را از خاک آفرید و سپس او را با امر "کن" موجود ساخت.

سخن آنان را باطل می کند، یعنی اگر شما درباره عیسی بن مریم - علیها السلام - به خاطر اینکه بدون پدر به دنیا آمده است به الوهیت قائل شدید، حضرت آدم که بدون پدر و مادر به هستی قدم گذاشته سزاوارتر است که به خداوندی او معتقد گردید.

با وجود این برهان قطعی آنان نیز پذیرای حق نشدند و همچنان به اعتقاد خویش باقی ماندند. در مرحله بعد، آیه کریمه پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - را مخاطب نمود تا آنان را برای مباحله فراخواند.

اگر چه پیرامون این آیه (آیه مباحله) بحثهای زیادی وجود دارد، اما آنچه در این نوشتار مورد توجه است، نکاتی در رابطه با اهل بیت پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - به ویژه علی - علیه السلام - است که همراه آن حضرت برای مباحله آمدند.

بحثهایی که بر اساس استفاده از آیه کریمه و احادیث مطرح می شود، پیرامون پنج محور است:

۱- پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - مأمور بوده چه کسانی را برای مباحله فراخواند؟

۲- هدف از حضور آنان در صحنه مباحله چه بوده است؟

۳- در امتثال حکم آیه چه کسانی را همراه خویش آورده است؟

۴- تبیین جایگاه علی - علیه السلام - در آیه مباحله و اینکه آن حضرت در آیه نفس پیامبر

- صلی الله علیه و آله و سلم - به حساب آمده است و احادیث پیرامون آن.

٦٨ - سوره آل عمران: ٦١

٦٩ - سوره آل عمران: ٥٩

۵- پاسخ به سؤالاتی که در مورد آیه مطرح است.

محور اول

همراهان پیامبر (صلی الله علیه و آله) در آیه مباحله

در مورد بحث اول - که آن حضرت باید چه کسانی را برای مباحله فرا می خواند - با دقت و تأمل در آیه کریمه بیان چند مسأله ضروری به نظر می رسد:

الف: «أبناءنا» و «نساءنا» چه کسانی هستند؟

ب: منظور از «أنفسنا» کیست؟

(... تعالوا ندع أبناءنا و أبناءکم ...)

ابناء جمع این است یعنی پسران، و چون «ابناء» به «نا» ضمیر متکلم مع الغیر^{۷۰} اضافه شده است و مقصود خود آن حضرت است حضرت باید حداقل سه تن را که پسران وی به حساب آیند برای مباحله فراخواند.

(... و نساءنا و نساءکم ...)

«نساء» اسم جمع به معنی زنان و به «نا» ضمیر متکلم مع الغیر اضافه شده است و اقتضا دارد که آن گرامی تمام زنانی را که در خانواده وی هستند (چنانچه دلالت جمع مضاف بر عموم ملحوظ باشد) یا حداقل سه تن را (که خاصیت حداقل جمع است) برای مباحله بیاورد.

آنچه در این بحث یادآوری می شود مقتضای دلالت «أبناءنا و نساءنا و أنفسنا» است و بحث در محور بعدی که هدف از مباحله چه بوده نیز مکمل این بحث خواهد بود.

اما اینکه به عنوان مصادیق «أبناء» و «نساء» چند تن و چه کسانی برای مباحله حضور یافتند مطلبی است که بررسی آن مربوط به بحث در محور سوم خواهد شد.

(... و أنفسنا و أنفسکم ...)

انفس جمع نفس است و چون به ضمیر «نا» که مقصود خود آن حضرت است اضافه شده، دلالت بر این دارد که باید پیامبر حداقل سه تن را (به لحاظ اقتضای جمع بودن) که نفس وی محسوب می شوند، برای مباحله حاضر سازد.

۷۰ - ضمیرهای متکلم مع الغیر به کار رفته در این آیه کریمه از نظر معنای مراد یکسان نیستند. در «نَدْعُ» پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - و طرف محاجّه آن حضرت از نصاری ملحوظ است، و «ابناء» و «نساء» و «انفس» به این لحاظ، خارج هستند، و در «ابناءنا» و «نساءنا» و «انفسنا» خود پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - منظور است و طرف مخاصمه و ابناء و نساء و انفس نیز خارج هستند. در «نبتهل» پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - و طرف محاجّه و ابناء و نساء و انفس همه داخل هستند.

آیا «أنفسنا» بر خود پیامبر (صلی الله علیه و آله) قابل انطباق است؟

گر چه نفس در «انفسنا» به معنای حقیقی آن تنها بر نفس مبارك رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - اطلاق می گردد، ولی با توجه به قرآینی که در آیه کریمه نمی توان «أنفسنا» را بر خود آن بزرگوار منطبق دانست و آن قرائن از این قرارند:

۱- أنفسنا جمع است و هر کسی يك نفس بیشتر ندارد.

۲- جمله (فقل تعالوا ندع) آن حضرت را موظف به دعوت به معنای حقیقی آن می کند و دعوت حقیقی هیچ گاه به خود انسان تعلق پیدا نمی کند یعنی اینکه انسان خود را بخواند غیر معقول است. برای این اساس، اینکه برخی پنداشته اند در استعمالاتی مانند «فطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ» یا «دعوت نفسی» و مانند اینها، افعالی مانند «دعوت» (خواندن) به نفس تعلق پیدا کرده، در اثر غفلت از این نکته است که یا «نفس» به معنای خود انسان و ذات وی استعمال نشده است یا «دعوت» خواندن حقیقی نیست. بلکه در مثل «فطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ» منظور از نفس هوای نفسانی انسان است و معنای جمله چنین است که «هوای نفسانی او، کشتن برادرش را برای وی آسان ساخت» و در مثل «دعوت نفسی» منظور وادار ساختن و آماده کردن خود برای انجام کار است و خواندن به معنای حقیقی معنی ندارد که به نفس تعلق پیدا کند.

۳- «ندع» به لحاظ اینکه خود پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - را در برمی گیرد دلالت بر نفس دارد و دیگر لازم نیست کسی که دعوت کننده دیگران و محور برای انجام مباحثه است خود را نیز دعوت کند.

محور دوم

هدف از حضور خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله) در مباحله

چرا به پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - امر شد که خاندان خویش را برای مباحله همراه خود بیاورد، با اینکه به نظر می‌رسد مباحله ما بین دو طرف دعوی است و دو طرف در این داستان شخص پیامبر اسلام - صلی الله علیه و آله و سلم - و نمایندگان نصاری نجران بودند؟

برخی پنداشته اند که هدف از حضور نزدیکترین افراد از بستگان و خویشاوندان آن حضرت در صحنه مباحله، تنها نشان دادن اطمینان و یقین آن حضرت به راستی گفتار و درست بودن دعوت خویش است، چرا که به همراه آوردن عزیزترین اشخاص برای انسان تنها در صورتی عاقلانه است که انسان یقین کامل به صدق گفتار و درستی ادعای خویش داشته باشد. و در صورت نبودن چنین اطمینانی به دست خود عزیزانش را در معرض آسیب و خطر نابودی و هلاکت قرار داده است و هیچ انسان عاقلی چنین اقدامی نمی‌کند.

این توجیه نمی‌تواند برای تبیین انحصار حضور خاندان گرامی پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - از بین کل خویشاوندان در مباحله درست باشد، زیرا در این صورت احضار این خاندان و شرکت آنان در صحنه مباحله هیچ فضیلت و ارزشی را برای آنان در بر نخواهد داشت، در حالی که دقت و تأمل در آیه کریمه و احادیثی که ذیل آیه وارد شده است فضیلتی بزرگ را برای همراهان پیامبر در این ماجرا نشان می‌دهد.

زمخشری که از علمای بزرگ اهل سنت است می‌گوید:

«و فيه دليل لا شيء أقوى منه على فضل أصحاب الكساء»^{۷۱}

در آیه کریمه قوی ترین دلیل بر فضیلت اصحاب کساء - علیهم السلام - است.

آلوسی در روح المعانی می‌گوید:

«و دلالتها على فضل آل الله و رسوله - صلی الله علیه و سلم - مما لا يمتري فيها مؤمن و النصب جازم

الإيمان»^{۷۲}

دلالت آیه کریمه بر فضیلت آل پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - که آل الله هستند و فضیلت رسول الله

- صلی الله علیه و آله و سلم - از اموری است که قابل تردید برای هیچ مؤمنی نیست، و نصب (دشمنی و

عداوت با خاندان پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - ایمان را از بین می‌برد.

گرچه آلوسی چنین سخنی می‌گوید اما از سطر بعد برای منصرف ساختن این فضیلت بزرگ

از خاندان پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - تلاش کرده است.^{۷۳}

حال ببینیم چرا خداوند امر فرمود که این خاندان گرامی - علیهم السلام - همراه پیامبر

- صلی الله علیه و آله و سلم - برای مباحله حاضر شوند؟ به دنبال پاسخ این سؤال به آیه کریمه باز

۷۱- تفسیر الکشاف، ج ۱، ص ۳۷۰، دار الکتب العربی، بیروت.

۷۲- روح المعانی، ج ۳، ص ۱۸۹ دار إحياء التراث العربی، بیروت.

۷۳- سخن وی را در بخش طرح اشکالات نقد خواهیم کرد.

می‌گردیم: (... فقل تعالوا ندع أبناءنا و أبناءكم و نساءنا و نساءكم و أنفسنا و أنفسكم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله على الكاذبين)

در آیه کریمه نخست دعوت پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - از «ابناء» و «نساء» و «انفس» و آنگاه ابتهال آنان و قرار دادن لعنت خداوند بر دروغگویان مطرح شده است.

اوج مقام و عظمت خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله) در آیه مباهله

مفسران ابتهال را به معنای تضرع در دعا یا إلتعان (نفرین و لعن کردن) گرفته‌اند و این دو با یکدیگر منافات ندارند و می‌تواند هر دو منظور ابتهال باشد.

در آیه کریمه دو چیز مطرح است، یکی ابتهال که از نبتهل استفاده می‌شود و دیگری «قرار دادن لعنت خداوند بر کسانی که در این مورد دروغگویند» که (فنجعل لعنة الله على الكاذبين) بر آن دلالت دارد و هر يك از این دو دارای مفهوم و مصداقی خاص در خارج هستند و دومی که قرار دادن لعنت خدا بر دروغگویان است بر اولی که ابتهال است توسط «فاء» که دلالت بر تفریع و سببیت می‌کند، عطف شده است.

پس با این بیان ابتهال پیامبر و خاندان گرامی وی نقش علت را ایفا می‌کند، و قرار دادن لعنت و عقوبت الهی بر کاذبان، معلولی است که بر آن مترتب می‌شود، و این مقامی والا است که هلاک ساختن و عقوبت خداوند نسبت به کافران به جعل پیامبر و خاندان وی محقق گردد. این بیان حاکی از ولایت تکوینی خاندان گرامی آن حضرت است، ولایتی هم سنگ با ولایت خداوند.

اگر گفته شود: در «فنجعل لعنة الله...» «فاء» گر چه برای ترتیب است اما در مثل چنین مواردی «فاء» دلالت بر تفسیر جمله بعد نسبت به جمله قبل دارد و ترتیبی که «فاء» دلالت بر آن دارد ترتیب ذکر است، مانند (و نادى نوح ربه فقال ربّ اِنّ ابني من اهلي)^۷ نوح پروردگارش را ندا کرد پس گفت: پروردگارا! پسر من از اهل من است که جمله «فقال...» مبین جمله «فنادى» است.

پاسخ این است: اولاً: آنچه «فاء» بر آن دلالت می‌کند ترتیب و تفریع است و حقیقت این دو این است که «دو جمله ای که «فاء» آنها را به یکدیگر مربوط ساخته دارای دو مضمون هستند که مضمون جمله دوم بر جمله اول مترتب است» و این معنای حقیقی فاء و لازمه تفریع است. یعنی دلالت «فاء» بر ترتیب ذکر به معنای ترتیب دو مضمون در خارج نیست، بلکه ترتیب در لفظ و کلام است و چنانچه قرینه ای بر آن نباشد نمی‌توان کلام را بر آن حمل کرد. در این صورت آیه کریمه دلالت بر مقامی ارجمند برای خاندان گرامی آن حضرت دارد زیرا دلالت می‌کند که ابتهال و دعای آنان با ابتهال پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - هم سنگ است و مجموعاً هلاکت و عذاب الهی را بر دروغگویان در این واقعه فرود می‌آورد.

ثانیاً: در جمله «فَجَعَلَ لَعْنَةَ اللَّهِ» ما بعد «فاء» صلاحیت ندارد مبین و مفسر جمله سابق یعنی «نَبْتَهْلُ» باشد، زیرا نقش دعا کننده خواستن و طلب کردن از خداوند است نه قرار دادن لعنت بر کاذبان. با این وصف این جَعَلَ لعنت - که جعل تکوینی است - اولاً به پیامبر و خاندان گرامی وی مستند شده و ثانیاً توسط «فاء» تفریع بر ابتهال آنان مترتب گردیده است. گویا این حقیقت را آن گروه از نصاری نجران نیز دریافتند. در این رابطه به يك جمله از حدیثی که فخر رازی در تفسیر خویش آورده است توجه می کنیم:

«... فقال اسقف نجران: يا معشر النصارى! إني لأرى وجوهاً لو سألوا الله أن يزيل جبلا من مكانه

لأزاله بها، فلاتبأهلوا فتهلكوا ولا يبقی علی وجه الأرض نصرانيّ إلى يوم القيامة».^{۷۵}

اسقف نجران (معتبر و عالم نصاری با مشاهده آن چهره های نورانی چنان تحت تأثیر قرار گرفت که) گفت: ای گروه نصاری! من چهره هایی را می بینم که اگر از خدا بخواهند کوهی را از جای بر کند آن را بر خواهد کند. از این رو با آنان مباحله نکنید که نابود خواهید شد و هیچ نصرانی بر روی زمین تا روز قیامت باقی نخواهد ماند.

با دقت در مضمون آیه این امور به وضوح روشن گردید:

۱- پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - خاندان گرامی خویش را همراه خود آورد تا در کنار وی در این ابتهال سرنوشت ساز شرکت کنند، و مباحله می بایست به طور مشترك از سوی او و خاندان گرامی وی انجام شود تا در جعل لعنت و عذاب بر کاذبان مؤثر افتد.

۲- ایمان و یقین آن حضرت و خاندان گرامی وی به محتوای رسالت و دعوت او برای همگان ظاهر شد.

۳- مقام والا و رفیع خاندان گرامی وی و قرب آنان به خدا در این قصه برای جهانیان تجلی پیدا کرد.

اکنون ببینیم پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - از «أبناءنا» (پسران آن حضرت) و از «نساءنا» (زنان آن حضرت) و از «أنفسنا» (کسانی که مانند نفس وی به شمار می آمدند) چه کسانی را همراه خویش آورد؟

محور سوم

پیامبر (صلی الله علیه و آله) چه کسانی را برای مباحله آورد؟

به اتفاق شیعه و اهل سنت، پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - برای مباحله کسی جز علی و فاطمه و حسن و حسین - علیهم السلام - را همراه خویش نیاورد. در این زمینه چند مسأله شایسته بررسی است:

الف: احادیثی که حضور خاندان پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - در صحنه مباحله را بیان کرده اند.

ب: اعتبار احادیث و صحت صدور آنها.

ج: روایتی که در برخی کتب اهل سنت ذکر شده ولی مورد توجه واقع شده است.

احادیث حضور خاندان پیامبر (صلی الله علیه وآله) در مباحثه

۱- احادیث اهل سنت

نظر به اینکه در این نوشتار بیشتر روی سخن با اهل سنت است احادیثی که آورده می شود بیشتر از منابع حدیثی آنان است. به عنوان نمونه چند حدیث در این زمینه آورده می شود:

حدیث اول

در صحیح مسلم^{۷۶} و سنن ترمذی^{۷۷} و مسند احمد^{۷۸} این حدیث آمده و لفظ مسلم چنین است:

حدثنا قتيبة بن سعيد و محمد بن عباد ... قالوا: حدثنا حاتم (و هو ابن اسماعيل) عن بكير بن مسمار، عن عامر بن سعد بن أبيوقاص، عن أبيه، قال: أمر معاوية بن أبي سفيان سعداً فقال: ما منعك أن تسبّ أبا التراب؟ فقال: أما ما ذكرتُ ثلاثاً قالهنّ له رسول الله صلى الله عليه و سلم - فلن أسبّه. لأن تكون لي واحدة منهنّ أحبّ إليّ من حمر النعم.

سمعت رسول الله - صلى الله عليه و سلم - يقول له لمّا خلفه في بعض مغازيه فقال له عليّ: يا رسول الله، خلّفتني مع النساء و الصبيان؟ فقال له رسول الله - صلى الله عليه و سلم - : أما ترضى أن تكون منى بمنزلة هارون من موسى إلا انه لا نبوة بعدي؟

و سمعته يقول يوم خيبر: لأعطين الراية رجلاً يحبّ الله و رسوله و يحبّه الله و رسوله. قال: فتناولنا لها. فقال: ادعوا لي عليّاً. فأتني به أرمداً، فبصق في عينه و دفع الراية إليه، ففتح الله عليه. و لمّا نزلت هذه الآية (... فقلّ تعالوا ندع أبناءنا و أبناءكم) دعا رسول الله - صلى الله عليه و سلم - عليّاً و فاطمة و حسناً و حسيناً، فقال: اللهم هؤلاء أهلي».

قتيبة بن سعيد برای ما حدیث کرد ... از عامر بن سعد بن ابیوقاص از پدرش (سعد بن ابیوقاص) که معاویه سعد را امر کرد و گفت: تو را چه مانع است که ابوتراب (علی بن ابی طالب - علیه السلام -) را دشنام دهی؟ (سعد) گفت: من سه چیز (سه فضیلت) را از او در خاطر دارم، که رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - درباره وی فرموده است، هرگز وی را دشنام نخواهم داد. چنانچه من یکی از این سه فضیلت را می داشتم از شتران سرخ مو برایم محبوبتر بود:

۱- شنیدم پیامبر خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - در حالی که وی را در برخی از جنگها در مدینه به جای گذاشته بود و علی - علیه السلام - گفت: یا رسول الله! مرا با زنان و بچه ها (در شهر) به جا می گذاری؟ فرمود: آیا راضی نیستی که تو نسبت به من به منزله هارون باشی نسبت به موسی، جز اینکه پس از من پیامبری نیست؟

۷۶- صحیح مسلم، ج ۵، ص ۲۳، کتاب فضائل الصحابة، باب من فضائل علي بن أبي طالب، ح ۳۲، مؤسسه عزالدین للطباعة و النشر

۷۷- سنن ترمذی، ج ۵، ص ۵۶۵، دارالفکر

۷۸- مسند احمد، ج ۱، ص ۱۸۵، دار صادر، بیروت

۲- شنیدم (رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم -) در خیبر می فرمود: هر آینه پرچم را به مردی خواهم داد که خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسولش هم او را دوست دارند. (سعد) گفت: ما برای این (مقام بزرگ) سر می کشیدیم (که آن حضرت ما را برای این کار تعیین خواهد کرد یا نه؟) آنگاه فرمود: علی را برایم صدا کنید. علی را در حالی که درد چشم داشت نزد آن حضرت آوردند و آب دهان مبارک در چشم وی افکند و پرچم را به وی داد و خداوند پیروزی را به دست وی نصیب مسلمانان گردانید.

۳- وقتی این آیه نازل گردید: (... فقل تعالوا ندع أبناءنا و أبناءكم و نساءنا و نساءكم و أنفسنا و أنفسكم ...) پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - علی و فاطمه و حسن و حسین - علیهم السلام - را فراخواند و فرمود: «خدایا، اینان اهل من هستند».

نکات مستفاد از این حدیث

۱- جمله اخیر که در حدیث آمده بود: «اللهم هؤلاء أهلي»؛ خدایا اینان اهل من هستند، دلالت می کند بر اینکه «ابناء» و «نساء» و «انفس» که در آیه کریمه آمده اند به لحاظ این است که آنان اهل پیامبرند.

۲- هر يك از «ابناء و نساء و انفس» جمع مضاف هستند (چنانکه قبلاً گفته شد) اقتضا دارد که آن حضرت تمام پسران و زنان خانواده خویش و کسانی که مانند خود او شمرده می شوند، همه را باید در صحنه مباحله بیاورد، در حالی که از «ابناء» تنها «حسن و حسین» و از «نساء» تنها «فاطمه» و از «انفس» تنها «علی» - علیهم السلام - را آوردند. این مطلب با توجه به اینکه می فرماید: «خدایا اینها اهل من هستند» می رساند که اهل آن حضرت تنها اینان هستند و همسران وی خارج از اهل آن حضرت (به این معنی) هستند.

۳- واژه «أهل» و «أهل البيت» معنای اصطلاحی ویژه ای دارد که جز بر این پنج تن که آل عبا و اصحاب کساء نامیده می شوند، بر دیگران قابل اطلاق نیست و این مطلب از احادیث بسیاری که در ذیل آیه تطهیر و مناسبتهای دیگر از پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - روایت شده است به خوبی استفاده می شود.

حدیث دوم

فخر رازی در تفسیر کبیر ذیل آیه مباحله آورده است:

«روی أنه - علیه السلام - لما أورد الدلائل على نصارى نجران، ثم إنهم أصرّوا على جهلهم، فقال - عليه السلام - : إن الله أمرني إن لم تقبلوا الحجة أن أباهلكم. فقالوا: يا أبا القاسم، بل نرجع فننظر في أمرنا ثم نأتيك.

فلما رجعوا قالوا للعاقب - و كان ذا رأيهم - : يا عبدالمسيح، ما ترى؟ فقال: والله لقد عرفتم يا معشر النصارى أن محمداً نبي مرسل و لقد جاءكم بالكلام الحق في أمر صاحبكم. والله ما باهل قوم نبياً قط

فعاش كبيرهم و لا نبت صغيرهم! و لنن فعلتم لكان الاستتصال، فإن أبيتم إلا الإصرار على دينكم و الإقامة على ما أنتم عليه فوادعوا الرجل و انصرفوا إلى بلادكم.

وكان رسول الله - صلى الله عليه و سلم - خرج و عليه مرط من شعر أسود، و كان قد احتضن الحسين و أخذ بيد الحسن، و فاطمة تمشي خلفه و عليّ - عليه السلام - خلفها، و هو يقول: إذا دعوت فأمنوا. فقال أسقف نجران: يا معشر النصارى! إنني لأرى وجوهاً لو سألوا الله أن يزيل جبلا من مكانه لأزاله بها! فلاتبأهلو فتهلكوا، و لا يبقى على وجه الأرض نصرانيّ إلى يوم القيامة.

ثم قالوا: يا أبا القاسم! رأينا أن لاتبأهلك و أن نفرّك على دينك فقال: - صلوات الله عليه - فإذا أبيتم المباهلة فاسلموا يكن لكم ما للمسلمين، و عليكم ما على المسلمين، فأبوا، فقال: فإني أناجزكم القتال، فقالوا: ما لنا بحرب العرب طاقة، و لكن نصالحك على أن لاتغزونا و لا تردنا عن ديننا على أن نوّدي إليك في كلّ عام ألفي حلة: ألفاً في صفر و ألفاً في رجب، و ثلاثين درعاً عادية من حديد، فصالحهم على ذلك.

و قال: والذي نفسي بيده إنّ الهلاك قد تدلّى على أهل نجران، و لو لاعنوا لمسخوا قردة و خنازير، و لاضطرم عليهم الوادي ناراً، و لاستأصل الله نجران و أهله حتى الطير على رؤس الشجر، و لما حال الحول على النصارى كلّهم حتى يهلكوا.

و روى أنّه - عليه السلام - لما خرج في المرط الأسود فجاء الحسن - عليه السلام - فأدخله، ثم جاء الحسين - عليه السلام - فأدخله، ثم فاطمة - عليها السلام -، ثم عليّ - عليه السلام -، ثم قال: (إنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت و يطهّركم تطهيراً). و اعلم أنّ هذه الرواية كالمُتَّفَق على صحتها بين أهل التفسير و الحديث.^{٧٩}

وقتی پیامبر - صلى الله عليه و آله و سلم - دلایل را بر نصاری نجران اقامه کرد و آنان بر جهل و نادانی خویش اصرار ورزیدند، آن حضرت فرمود: خدا به من امر کرده است که اگر شما ادله را نپذیرید با شما مباحله کنم. گفتند: یا ابا القاسم! ما باز می گردیم و درباره کار خویش می اندیشیم، و سپس نزد تو می آییم.

وقتی (میان قوم خویش) بازگشتند به «عاقب» - که صاحب نظر آنان بود - گفتند: یا عبدالمسیح! نظر تو در این باره چیست؟ وی گفت: ای گروه نصاری، شما محمد را می شناسید و می دانید که وی پیامبر و فرستاده خداوند است و سخن حق را درباره صاحب شما (یعنی حضرت عیسی) آورده است. به خدا سوگند هیچ قومی با پیامبرشان مباحله نکرده اند جز آنکه بزرگ و کوچک آنان از بین رفته اند. چنانچه شما هم به مباحله تن دهید بکلی از بین خواهید رفت.

بنابراین اگر همچنان اصرار دارید که بر دین خود باقی بمانید او را واگذارید و به شهر خویش باز گردید.

پیامبر - صلى الله عليه و آله و سلم - (برای مباحله) بیرون آمد در حالی که حسین - عليه السلام - را در آغوش داشت و دست حسن - عليه السلام - را گرفته بود و فاطمه - عليها السلام - دنبال آن حضرت و

علی - علیه السلام - پشت سر وی در حرکت بودند، در حالی که می فرمود: «هنگامی که من دعا کردم، شما آمین بگویید».

اسقف نجران گفت: ای گروه نصاری! من چهره هایی را مشاهده می کنم که اگر از خدا بخواهند کوهی را از جای خویش برگند، آن را برخواد کند. پس با اینان مباحله نکنید که نابود می شوید و هیچ نصرانی بر روی زمین تا روز قیامت باقی نخواهد ماند.

سپس گفتند: یا اباالقاسم! نظر ما این است که با شما مباحله نکنیم. پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمود: حال که مباحله نمی کنید، پس مسلمان شوید تا با مسلمانان در سود و زیانشان سهیم باشید. آن را هم نپذیرفتند. فرمود: در این صورت جنگ ما با شما حتمی است. گفتند: ما توان جنگیدن با اعراب را نداریم، ولی با شما مصالحه می کنیم که با ما نجنگید و ما را از دینمان باز نگردانید، و در مقابل، ما هر سال دو هزار حله، هزار حله در ماه صفر و هزار حله در ماه رجب و سی زره آهنین به شما بپردازیم. حضرت آن را پذیرفت و بر این اساس با آنان مصالحه کرد.

آنگاه فرمود: سوگند به خدایی که جانم در دست اوست، اهل نجران در آستانه نابودی قرار گرفتند، و اگر مباحله کرده بودند به صورت میمون و خوک مسخ شده بودند، و بیابانی که در آن قرار داشتند در آتش فرو می رفت و خداوند نجران و اهل آن را ریشه کن و نابود می ساخت، حتی پرندگانی که روی درختان قرار داشتند، از بین می رفتند و يك سال نمی گذشت که کل نصاری به نابودی می گراییدند. روایت شده است هنگامی که پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - با آن عبای موپین سیاه بیرون آمد (فرزندش) حسن را نیز در آن داخل ساخت، و حسین آمد و او را نیز داخل نمود و علی و فاطمه - علیهما السلام - هم آمدند. سپس فرمود: (إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ...) جز این نیست که خداوند اراده کرده است پلیدی را از شما اهل البیت دور سازد و شما را به گونه ویژه ای پاکیزه قرار دهد.

فخر رازی در مورد صحت این حدیث می گوید: «گویا این حدیث مورد اتفاق علمای تفسیر و حدیث است».

نکته های مستفاد از حدیث

در این حدیث نکاتی شایسته یادآوری است:

۱- حضور خاندان پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - در حدیث این گونه بیان شده است که: خود آن حضرت در جلو در حالی که حسین - علیه السلام - را - که کودکی بود - در آغوش داشت، و دست حسن - علیه السلام - را - که او نیز کودکی است (اندکی از حسین بزرگ تر) - در دست دارد، و فاطمه - علیها السلام - دختر گرامی آن حضرت به دنبال وی و علی - علیه السلام - پس از فاطمه - علیها السلام - است. این کیفیت، بسیار جالب توجه و چشمگیر است. چه اینکه این هیأت با آنچه در آیه مباحله آمده منسجم است. این انسجام را می توان در ابعاد ذیل بررسی کرد:

الف: ترتیبی که در آمدن آنان وجود دارد تبلور همان ترتیبی است که در آیه کریمه است. یعنی

نخست «أَبْنَاءُنَا» و سپس «نِسَاءُنَا» و پس از آن «أَنْفُسُنَا» است.

ب: اینکه رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - فرزند کوچک خود حسین بن علی - علیه السلام - را در آغوش گرفته و دست فرزند خردسال دیگرش حسن بن علی - علیه السلام - را در دست دارد، عینیت تعبیر «أبناءنا» در آیه است.

ج: در میان قرار گرفتن فاطمه - علیها السلام - - مصداق منحصر به فرد «نساءنا» در این گروه - که از پیش رو و پشت سر مورد ستر و حفاظ قرار گرفته بود، می تواند تجسم تعبیر نساننا در آیه باشد.

۲- در این حدیث پیامبر به خاندان گرامی اش فرمود: «إِذَا دُعِيتَ فَأَمْتُوا» یعنی: آنگاه که من دعا کردم شما آمین^{۸۰} بگویید، و این همان چیزی است که در آیه مباحله آمده است: (نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ).

در اینجا «ابتهال» تنها به پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - نسبت داده نشده است، بلکه ابتهال هم از ناحیه خود پیامبر - به شکل دعا - و هم از ناحیه عزیزی که همراه وی آمده اند - به صورت آمین گفتن - باید تحقق یابد تا موجب جعل هلاکت و عقوبت الهی بر دروغگویان (در این واقعه) شود که گذشت.

۳- اعتراف آن گروه از نصاری به فضیلت و مقام آنان، و در نهایت انصرافشان از مباحله پس از مشاهده چهره های نورانی و مقدس آنان.

حدیث سوم

حدیث دیگری که واژه های «ابناءنا» و «نساءنا» و «انفسنا» در آن تنها بر علی و فاطمه و حسن و حسین - علیهم السلام - تطبیق شده، حدیث «مناشدة يوم الشورى» است. در این حدیث امیرالمؤمنین علی - علیه السلام - برای اصحاب شوری (عثمان بن عفان و عبدالرحمن بن عوف و طلحه و زبیر و سعد بن ابی وقاص) در روزی که این شورا تشکیل شد و منتهی به خلافت عثمان گردید فضایل خویش را یادآور می شود. بدین ترتیب که در مطرح کردن هر يك از فضیلت های خویش آنان را به خدا سوگند می دهد و از آنان نسبت به وجود انحصاری این فضیلتها درباره خود اعتراف می گیرد. حدیث از این قرار است:

«أخبرنا أبو عبد الله محمد بن إبراهيم، أنا أبو الفضل أحمد بن عبد المنعم بن أحمد ابن بNDAR، أنا أبو الحسن العتيقي، أنا أبو الحسن الدارقطني، أنا أحمد بن محمد بن سعيد، أنا يحيى بن زكريا بن شيبان، أنا يعقوب بن سعيد، حدثني مثنى أبو عبد الله، عن سفیان الثوري، عن أبي إسحاق السبيعي، عن عاصم بن ضمرة و هبيرة. و عن العلاء بن صالح، عن المنهال بن عمرو، عن عباد بن عبد الله الأسدي. و عن عمرو بن وائلة قالوا:

قال علي بن أبي طالب يوم الشورى: والله لأحتجنّ عليهم بما لا يستطيع قرشيهم و لا عربهم و لا عجمهم رده و لا يقول خلافة. ثم قال لعثمان بن عفان و لعبدالرحمن بن عوف و الزبير و طلحة و سعد -

و هم أصحاب الشورى و كلهم من قريش، و قد كان قدم طلحة - : أنشدكم بالله الذي لا إله إلا هو، أفیکم أحد و حد الله قبلی؟ قالوا: اللهم لا.

قال: أنشدكم بالله، هل فيکم أحد صلى الله قبلي و صلى القبلتين؟ قالوا: اللهم لا.

قال: أنشدكم بالله، أفیکم أحد أخو رسول الله - صلى الله عليه و سلم - غیری، إذ أخى بین المؤمنین فأخى بیني و بین نفسه و جعلني منه بمنزلة هارون من موسى إلا أني لست بنبي؟ قالوا: لا.

قال: أنشدكم بالله، أفیکم مطهر غیری، إذ سد رسول الله - صلى الله عليه و سلم - أبوابکم و فتح بابي و كنت معه في مساکنه و مسجده؟ فقام إليه عمه فقال: يا رسول الله، غلقت أبوابنا و فتحت باب علي؟ قال: نعم، الله أمر بفتح بابہ و سد أبوابکم!!! قالوا: اللهم لا.

قال: نشدتکم بالله، أفیکم أحد أحب إلى الله و إلى رسوله مني إذ دفع الراية إلي يوم خیبر فقال: لأعطين الراية إلى من يحب الله و رسوله و يحب الله و رسوله، و يوم الطائر إذ يقول: «اللهم انتني بأحب خلقك إليك يأكل معي»، فجئت فقال: «اللهم و إلى رسولک، اللهم و إلى رسولک» غیری؟^{٨١} قالوا: اللهم لا.

قال: نشدتکم بالله، أفیکم أحد قدم بین یدی نجواه صدقة غیری حتی رفع الله ذلك الحكم؟ قالوا: اللهم لا.

قال: نشدتکم بالله، أفیکم من قتل مشرکی قريش و العرب في الله و في رسوله غیری؟ قالوا: اللهم لا.

قال: نشدتکم بالله، أفیکم أحد دعا رسول الله - صلى الله عليه و سلم - في العلم و أن يكون أذنه الواعية مثل ما دعا لي؟ قالوا: اللهم لا.

قال: نشدتکم بالله، هل فيکم أحد أقرب إلى رسول الله - صلى الله عليه و سلم - في الرحم و من جعله رسول الله - صلى الله عليه و سلم - نفسه و إبناءه أبناءه و... غیری؟ قالوا: اللهم لا^{٨٢}...

در این حدیث عاصم بن ضمره و هبیره و عمرو بن واثله از علی - علیه السلام - روایت کرده اند که آن حضرت در روز شورا چنین فرمود:

به خدا سوگند هر آینه بر شما چنان استدلال کنم که هیچ قرشی و عرب یا عجمی نتواند آن را رد کند و خلاف آن را مطرح سازد.

شما را به خدایی که هیچ خدایی جز او نیست سوگند می دهم، آیا از شما کسی هست که پیش از من خدا را به یگانگی پرستیده باشد؟ گفتند: بار خدایا! خیر.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا در میان شما جز من کسی هست که برادر رسول الله - صلى الله عليه و آله و سلم - باشد، آنگاه که میان مؤمنان اخوت و برادری برقرار نمود، و مرا برادر خود ساخت و مرا نسبت به خود به منزله هارون برادر موسی قرار داد، جز اینکه من پیامبر نیستم؟ گفتند: خیر.

فرمود: شما را به خدا سوگند می دهم، آیا میان شما جز من کسی هست که پاکیزه قرار داده شده باشد، آنگاه که پیامبر خدا - صلى الله عليه و آله و سلم - درهای خانه های شما را به مسجد بست و در خانه مرا باز گذاشت و من در مسکن و مسجد با او (و در حکم او) بودم که عمویش (عباس) برخاست و گفت: یا رسول الله! درهای خانه های ما را بستی و در خانه علی را باز گذاشتی. پیامبر

٨١. شاید مراد این باشد که «خدایا، نزد پیامبرت نیز محبوبترین خلق علی است

٨٢. تاریخ مدینه دمشق، ج ٤٢، ص ٤٣١، دار الفکر

- صلی الله علیه و آله و سلم - فرمود: این خدا بود که به باز گذاشتن در خانه وی و بستن درهای شما فرمان داد؟ گفتند: بار خدایا! خیر.

فرمود: شما را به خدا سوگند می‌دهم، آیا در میان شما کسی هست که خدا و رسولش وی را بیش از من دوست بدارند، آنگاه که پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - پرچم را روز خیبر بلند کرده و گفت: «هر آینه پرچم را به کسی خواهم داد که خدا و رسولش را دوست بدارد و خدا و رسولش هم وی را دوست بدارند»، و روزی که درباره پرنده بریان فرمود: «خدایا، کسی را که از همه بیشتر دوست می‌داری نزد من آور تا با من هم غذا شود»، و در پی این دعا من آمدم. کیست که این مطلب برای او اتفاق افتاده باشد جز من؟ گفتند: بار پروردگارا، خیر.

فرمود: شما را به خدا سوگند می‌دهم، آیا در میان شما جز من کسی هست که پیش از نجوای خویش صدقه‌ای داده باشد تا زمانی که خداوند این حکم را نسخ کرد؟ گفتند: بار خدایا، خیر. فرمود: شما را به خدا سوگند، آیا میان شما جز من کسی هست که مشرکان قریش و عرب را در راه خدا و رسولش کشته باشد؟ گفتند: بار خدایا، خیر.

فرمود: شما را به خدا سوگند، آیا میان شما کسی هست که پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - برایش در مورد (افزایش) علم دعا کرده باشد و گوش شنوای وی باشد آن گونه که درباره من دعا کرد؟ گفتند: بار خدایا، خیر.

فرمود: شما را به خدا سوگند، آیا میان شما کسی هست که در خویشاوندی به پیامبر خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - از من نزدیکتر باشد و کسی که پیامبر خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - او را نفس خود و پسران او را پسران خود و... قرار داده باشد؟ گفتند: بار خدایا، خیر.

همین گونه که ملاحظه می‌کنیم در این حدیث حاضران در صحنه مباحثه که پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - آنان را به امر خداوند آورده در انحصار علی و فاطمه و حسن و حسین - علیهم السلام - قرار داده شده است.

صحت و اعتبار احادیث

از احادیث اهل سنت به همین اندازه که آوردیم بسنده می‌کنیم، و درباره صحت مضمون این احادیث یعنی انحصار حاضران در صحنه مباحثه به پنج تن آل عبا (علی و فاطمه و حسن و حسین - علیهم السلام -) تنها مطلبی را که حاکم نیشابوری آورده است یادآور می‌شویم:

وی در کتاب معرفة علوم الحديث^{۸۳} نخست نزول آیه مباحثه را از ابن عباس نقل می‌کند و اینکه علی - علیه السلام - نفس پیامبر و «نساءنا» درباره فاطمه و «ابناءنا» درباره حسن و حسین - علیهم السلام - است، می‌آورد. آن گاه اخباری را که در تفاسیر از ابن عباس و دیگران در این زمینه وارد شده است را متواتر دانسته و سخن پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - را که به خاندان گرامی خویش اشاره کرد و فرمود: «هؤلاء أبنائنا و أنفسنا و نساءنا» یادآور می‌شود.

نقل احادیث این باب که از گروهی از صحابه مانند جابر بن عبدالله و ابن عباس و امیرالمؤمنین علی - علیه السلام - به طرق متعدد نقل شده است در این جزوه مختصر نمی گنجد از این رو قسمتی از منابع که احادیث در آنها یادآوری شده یا به آنها اشاره گردیده در پاورقی آمده است.^{۸۴}

- ۸۴ - احکام القرآن/ جصاص / ج ۲ / ص ۱۴ / دار الکتب العربی بیروت
 اختصاص مفید/ ص ۵۶ / من منشورات جماعة المدرسين فی الحوزة العلمية
 اسباب النزول / ص ۶۸ / دار الکتب العلمية بیروت
 اسد الغابة / ج ۴ / ص ۲۵ / دار احیاء التراث العربی بیروت
 الاصابة / ج ۲ / جزء ۴ / ص ۲۷۱
 البحر المحيط / ج ۳ / ص ۴۷۹ / دار احیاء التراث العربی بیروت
 البداية و النهاية / ج ۵ / ص ۴۹ / دار الکتب العلمية بیروت
 البرهان / ج ۱ / ص ۲۸۹ / مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان
 التاج الجامع للاصول / ج ۳ / ص ۳۳۳ / دار احیاء التراث العربی بیروت
 تاریخ مینة دمشق / ج ۴۲ / ص ۴۳۱ / دار الفکر
 تذکرة خواص الامة / ص ۱۷ / چاپ نجف
 تفسیر ابن کثیر / ج ۱ / ص ۳۷۸ / دار المعرفة بیروت
 تفسیر بیضاوی / ج ۱ / ص ۱۶۳ / دار الکتب العلمية بیروت
 تفسیر خازن (لباب التأویل) / ج ۱ / ص ۲۳۶ / دار الفکر
 تفسیر الرازی / ج ۸ / ص ۸۰ / دار احیاء التراث العربی بیروت
 تفسیر السمرقندی/ (بحر العلوم)/ ج ۱ / ص ۲۷۴ / دار الکتب العلمية بیروت
 تفسیر طبری / ج ۳ / ص ۳۰۱ - ۲۹۹ / دار الفکر
 تفسیر طنطاوی / ج ۲ / ص ۱۳۰ / دار المعارف القاهرة
 تفسیر علی بن ابراهیم قمی/ ج ۱ / ص ۱۰۴
 تفسیر الماوردی / ج ۱ / ص ۳۸۹ و ۳۹۹ / مؤسسة الکتب الثقافية / دار الکتب العلمية بیروت
 التفسیر المنیر / ج ۳ / ص ۲۴۵ ، ۲۴۸ ، ۲۴۹ / دار الفکر
 تفسیر النسفی (در حاشیه خازن) / ج ۱ / ص ۲۳۶ / دار الفکر
 تفسیر النیشابوری / ج ۳ / ص ۲۱۳ / دار المعرفة بیروت
 تلخیص المستدرک / ج ۳ / ص ۱۵۰ / دار المعرفة بیروت
 جامع احکام القرآن / قرطبی / ج ۴ / ص ۱۰۴ / دار الفکر
 جامع الاصول / ج ۹ / ص ۴۶۹ / دار احیاء التراث العربی
 الجامع الصحيح للترمذی / ج ۵ / ص ۵۹۶ / دار الفکر
 الدر المنثور / ج ۲ / ص ۲۳۳ - ۲۳۰ / دار الفکر
 دلائل النبوة ابونعیم اصفهانی / ص ۲۹۷
 ذخائر العقبی / ص ۲۵ / مؤسسة الوفاء بیروت
 روح المعانی / ج ۳ / ص ۱۸۹ / دار احیاء التراث العربی
 الرياض النضرة / ج ۳ / ص ۱۳۴ / دار الندوة الجديدة بیروت
 زاد المسیر فی علم التفسیر / ج ۱ / ص ۳۳۹ / دار الفکر
 شواهد التنزیل/ حاکم حسکانی / ج ۱ / ص ۱۶۷-۱۵۵ / مجمع احیاء الثقافة الاسلامیة
 صحیح مسلم / ج ۵ / ص ۲۳ / کتاب فضائل الصحابة / باب فضائل علی بن ابی طالب / ج ۳۲ / مؤسسة عزالدین
 الصواعق المحرقة / ص ۱۴۵ / مکتبة القاهرة
 فتح القدر / ج ۱ / ص ۳۱۶ / ط مصر (به نقل احقاق)
 فرائد السمطين / ج ۲ / ص ۲۳ ، ۲۴ / مؤسسة المحمودی بیروت
 الفصول المهمة / ص ۲۵ - ۲۳ ، ۱۲۶ - ۱۲۷ / منشورات الاعلمی
 کتاب التسهیل لعلوم التنزیل / ج ۱ / ص ۱۰۹ / دار الفکر
 الکشاف / ج ۱ / ص ۱۹۳ / دار المعرفة بیروت
 مدارج النبوة / ص ۵۰۰ / ط بمبئی (به نقل احقاق)
 المستدرک علی الصحیحین / ج ۳ / ص ۱۵۰ / دار المعرفة بیروت
 مسند احمد / ج ۱ / ص ۱۸۵ / دار صادر بیروت

۲- احادیث شیعه امامیه

در میان احادیث شیعه نیز احادیث فراوانی درباره این واقعه می توان یافت، مناسب است نمونه هایی از آنها را یادآور شویم:

حدیث اول

از امام صادق - علیه السلام - روایت شده است که وقتی نصاری نجران بر پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - وارد شدند هنگام نمازشان فرا رسید. همانجا به زدن ناقوس پرداختند و نماز را (طبق مراسم خویش) به جا آوردند. اصحاب گفتند: یا رسول الله! اینان در مسجد شما اینگونه عمل می کنند! فرمود: آنان را واگذارید.

هنگامی که از نماز فارغ شدند نزد پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - آمدند و گفتند: ما را به چه دعوت می کنی؟ فرمود: به یگانه پرستی و اینکه من فرستاده خدایم و اینکه عیسی بنده و آفریده خداست، می خورد و می آشامد و قضای حاجت می کند. گفتند: (اگر او بنده خداست) پس پدرش کیست؟ وحی بر پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - نازل گردید که چه می گوید درباره آدم؟ او بنده و آفریده خداست و می خورد و می آشامد ... و نکاح می کند، گفتند: آری. فرمود:

اگر هر کس بنده و آفریده خداست باید پدر داشته باشد، پس پدر آدم کیست؟ آنان از پاسخ ناتوان ماندند. خداوند این دو آیه کریمه را نازل ساخت که (إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ، خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ* فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَابْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ...) ^{۸۵} یعنی براستی مثل عیسی نزد خدا مانند مثل آدم است که او را از خاک آفرید، سپس او را با امر «کن» موجود ساخت. (و به دنبال این آیه، آیه مباهله را نازل فرمود).

پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمود: با من مباهله کنید، چنانچه من راست گفته باشم عذاب بر شما نازل می گردد و اگر دروغ گفته باشم عذاب بر من نازل خواهد شد.

گفتند: به انصاف نظر دادی و قرار مباهله گذاشتند. وقتی به منازل خویش بازگشتند رؤسای آنان گفتند: اگر محمد - صلی الله علیه و آله و سلم - با قومش برای مباهله بیاید او پیامبر نیست و با او مباهله خواهیم کرد، و اگر با خانواده و نزدیکانش بیاید مباهله نخواهیم کرد.

صبحگاهان که آمدند دیدند امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسین - علیهم السلام - همراه پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - هستند. آنگاه پرسیدند: اینان کیستند؟ به آنان گفته شد: آن مرد پسر عمو و

مشکوٰۃ المصابیح / ج ۳ / ص ۱۷۳۱ / المکتب الاسلامی

مصابیح السنة / ج ۴ / ص ۱۸۳ / دار المعرفة بیروت

مطالب السؤل / ص ۷ / چاپ تهران

معالم التنزیل / ج ۱ / ص ۴۸۰ / دار الفکر

معرفة اصول الحديث / ص ۵۰ / دار الکتب العلمیة بیروت

مناقب ابن مغزلی / ص ۲۶۳ / المکتبة الاسلامیة تهران

۸۵ - سوره آل عمران: ۵۹، ۶۱

وصی و دامادش علی بن ابی طالب - علیه السلام - است و آن زن دخترش فاطمه - علیها السلام - و آن دو کودک حسن و حسین - علیهما السلام - هستند.

آنان از مباحله منصرف شدند و به حضرت گفتند: «ما موجبات رضایت تو را فراهم می کنیم. ما را از مباحله معاف بدار!» حضرت با آنان مصالحه کرد و قرار شد جزیه بپردازند.^{۸۶}

حدیث دوم

سید بحرانی در تفسیر «البرهان» از ابن بابویه از امام رضا - علیه السلام - روایت می کند: در سخنی که حضرت با مأمون و علما (درباره فرق عترت و امت و فضیلت عترت بر امت) داشت فرمود: آنجا که خداوند درباره افرادی که از طهارت و یژه خدایی برخوردارند بیان می کند و پیامبرش را فرمان می دهد که آنان را برای مباحله بیاورد می فرماید: (... فقل: تعالوا ندع أبناءنا و أبناءکم و نساءنا و نساءکم و أنفسنا و أنفسکم ...)

علما به آن حضرت گفتند: مقصود از «أنفسنا» خود پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - است! امام رضا - علیه السلام - فرمود: اشتباه کردید. مقصود از «أنفسنا» علی بن ابی طالب است. به دلیل اینکه پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - به بنی ولیع فرمود: «أَوَلَا بُعِثَ إِلَيْهِمْ رَجُلًا كُنْفَسِي» یعنی: باید بنی ولیع دست از کار خویش بردارند، در غیر این صورت مردی را که مانند خودم باشد به سوی آنان خواهم فرستاد.

و مقصود از «أبناءنا» حسن و حسین و مقصود از «نساءنا» فاطمه است و این ویژگی است که هیچ کس نمی تواند به آن دست یابد و فضیلتی است که در توان بشری نیست که به آن برسد و شرافتی است که کسی نمی تواند به آن نایل گردد یعنی نفس علی - علیه السلام - را مانند نفس خود قرار داد.^{۸۷}

حدیث سوم

در این حدیث هارون الرشید به موسی بن جعفر - علیه السلام - می گوید: شما چگونه خویشان را ذریه پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - می دانید در حالی که نسل انسان از طریق پسر گسترش می یابد و شما فرزند دختر پیامبر هستید.

حضرت از پاسخ این سؤال عذر خواست. هارون گفت: باید دلیل خویش را در این مسأله بیان کنی. شما فرزندان علی - علیه السلام - ادعای آگاهی کامل نسبت به قرآن دارید و اینکه هیچ حرفی از آن از قلمرو علم شما بیرون نیست و در این زمینه به قول خدای تعالی: (... مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ ...) استدلال می کنید و بدین ترتیب از رأی علما و قیاس آنان خویشان را بی نیاز می دانید!

۸۶ - تفسیر علی بن ابراهیم، مطبعة النجف، ج ۱، ص ۱۰۴؛ البرهان، ج ۱، ص ۲۸۵

۸۷ - تفسیر البرهان، ج ۱، ص ۲۸۹، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان

۸۸ - سوره انعام: ۳۸

حضرت در پاسخ هارون به قرائت این آیه کریمه که حضرت عیسی - علیه السلام - را از ذریه حضرت ابراهیم - علیه السلام - دانسته است، پرداختند: (... و من ذریته داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون و كذلك نجزي المحسنين و زكريا و يحيى و عيسى و إلیاس ...) ^{۸۹}، و از هارون سؤال کردند: پدر عیسی چه کسی بوده است؟ گفت: عیسی بدون پدر به دنیا آمده است. فرمود: خداوند او را از طریق مریم به ذریه پیامبران ملحق ساخته و ما را نیز از طرف مادرمان فاطمه - علیها السلام - به پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - ملحق نموده است.

آنگاه حضرت دلیل دیگری برای هارون بیان کرد و آیه مباهله را برای وی خواند و فرمود: هیچ کس ادعا نکرده است که هنگام مباهله، پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - کسی جز علی و فاطمه و حسن و حسین - علیهم السلام - را زیر کساء داخل کرده باشد. بنابر این تأویل «أبناءنا» در آیه حسن و حسین - علیهما السلام -، و «نساءنا» فاطمه - علیها السلام -، و «أنفسنا» علی - علیه السلام - است. ^{۹۰}

حدیث چهارم

در این حدیث که شیخ مفید در «الاختصاص»، آن را آورده است، موسی بن جعفر - علیه السلام - فرمود: تمامی امت بر این مطلب اتفاق کرده اند که آن هنگام که پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم -، نجرانیان را برای مباهله فرا خواندند. در کساء (پوششی که خاندان گرامی حضرت زیر آن قرار گرفتند) هیچ کس جز پیامبر و علی و فاطمه و حسن و حسین - علیهم السلام - قرار نداشت. بنابر این در قول خدای متعال (فقل تعالوا ندع أبناءنا و أبناءکم و نساءنا و نساءکم و أنفسنا و أنفسکم) تأویل «أبناءنا» حسن و حسین و «نساءنا» فاطمه و «أنفسنا» علی بن ابی طالب - علیهم السلام - است. ^{۹۱}

سخنی با شیخ محمد عبده و رشید رضا

صاحب تفسیر «المنار» نخست می گوید: «روایت شده است که پیامبر - صلی الله علیه و سلم - برای مباهله، علی و فاطمه و دو فرزند آنان را (که بر آنان درود و رضوان الهی باد) برگزید و آنها را بیرون برد و فرمود: اگر من دعا کردم شما آمین بگویید»، در ادامه روایت مسلم و ترمذی را به اختصار نقل می کند، آنگاه می گوید:

استاد امام (شیخ محمد عبده) گفته است: روایات در این جهت که پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - برای مباهله علی و فاطمه و فرزندان ایشان را برگزید متفق اند و کلمه «نساءنا» را در آیه بر فاطمه و کلمه «أنفسنا» را بر علی حمل می کنند. ولی این روایات از شیعه سرچشمه گرفته (و آنان این احادیث را به دروغ ساخته اند) و مقصد آنان هم معلوم است. آنان تا می توانند در نشر و ترویج این روایات تلاش می کنند و این روش آنان در بسیاری از اهل سنت هم شایع گردیده است! لکن کسانی که این روایات را جعل کرده اند نتوانسته اند آن را به خوبی تطبیق کنند چرا که کلمه «نساءنا» در هیچ لغت

۸۹ - سوره انعام: ۸۴-۸۵

۹۰ - البرهان، ج ۱، ص ۲۸۹، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان

۹۱ - الاختصاص، ص ۵۶، من منشورات جماعة المدرسين فی الحوزة العلمية.

عربی درباره دختر انسان به کار نمی رود، مخصوصاً در حالی که خود شخص همسرانی دارد و این بر خلاف لغت عرب است و بعیدتر این است که مراد از «أنفسنا» علی باشد!^{۹۲}

این سخن از عبده - که از مصلحان و عالمان بزرگ شمرده شده - بسیار شگفت انگیز است. وی با اینکه به کثرت و اتفاق در روایات توجه کرده، در عین حال آنها را بر وضع و جعل حمل نموده است.

آیا يك مسلمان - چه رسد به عالمی بزرگ - می تواند به خود جرأت دهد و حقیقتی را که در سنت اصیل و معتبر رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - ریشه ای محکم دارد، به این سادگی مورد انکار قرار دهد؟! اگر احادیثی که در صحاح و مسانید معتبر به سند صحیح روایت شده، آن هم در کتابی مانند صحیح مسلم - که نزد اهل سنت پس از قرآن مجید یکی از دو کتاب اتقن از همه کتابها شمرده شده است - چنین آسیب پذیر باشد. پس برای اثبات یا ردّ يك مطلب در مذاهب اسلامی به چه مرجعی باید اعتماد کرد؟ آیا حدیثی که در زبان ائمه مذهب خودشان حکم به تواتر آن شده است، اگر معتبر نباشد پس چه حدیثی معتبر خواهد بود؟!

آیا قبول و ردّ حدیث باید بر اساس معیارها و ضوابط باشد یا هر کس بر اساس ذوق و سلیقه خویش می تواند هر حدیثی را رد یا قبول کند؟ آیا این بازی با سنت رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - نیست؟

عبده با دقت به معنی آیه توجه نکرده و پنداشته است کلمه «نساءنا» در مورد حضرت فاطمه استعمال شده است. در حالی که «نساءنا» در معنای خودش به کار رفته است، اما همسران رسول اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - ، که در آن موقع نه تن بودند، هیچیک صلاحیت این مقام رفیع را نداشتند و تنها زنی که در خاندان پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - است از اهل بیت وی شمرده می شد و از صلاحیت مذکور برخوردار بود حضرت فاطمه - علیها السلام - است که همراه آن حضرت برای مباحله برده شد.^{۹۳}

درباره «أنفسنا» در اوایل این نوشتار بحث شد، و در محور بعدی نیز به تفصیل مورد بحث قرار خواهد گرفت.

يك حدیث ساختگی و مورد اعراض اهل سنت

مسئله دیگری که با توجه به روایات مذکور روشن شد این بود که جز پنج تن آل عبا فرد دیگری در صحنه مباحله آورده نشد.

با این وصف روایتی که از ابن عساکر در برخی کتابها نقل شده که پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - ابوبکر و فرزندان وی و عمر و فرزندان وی و عثمان و فرزندان وی و علی و فرزندان وی - علیهم السلام - را آورد، از هیچ گونه اعتباری برخوردار نیست. زیرا:

۹۲ - تفسیر المنار، ج ۳، ص ۳۲۲ دارالمعرفة، بیروت

۹۳ - در این زمینه به بخش «آیه تطهیر» مراجعه فرمایید

اولاً: طبق آنچه محققین مانند آلوسی در روح المعانی^{۹۴} یادآور شده اند، این حدیث بر خلاف چیزی است که جمهور علما روایت کرده اند، و از این رو مورد اعتماد نیست.

ثانیاً: در سند آن، چند نفر که به دروغگویی متهم هستند وجود دارند، مانند: سعید بن عنبسه رازی که ذهبی در کتاب میزان الاعتدال^{۹۵} می گوید: یحیی بن معین گفته است: «وی بسیار دروغگو است»، و ابوحاتم گفته است: «وی راست نمی گوید». و نیز در سند آن هیثم بن عدی است که ذهبی در سیر اعلام النبلاء^{۹۶} می گوید: ابن معین و ابن داود گفته اند: «وی بسیار دروغگوست» و نسائی و دیگران وی را متروک الحدیث دانسته اند.

جای تأسف اینکه در حدیث جعلی مذکور، آن مضمون دروغ از قول امام صادق و امام باقر - علیهما السلام - روایت شده است!

محور چهارم

علی (علیه السلام) نفس پیامبر (صلی الله علیه و آله) است

در بحثهای قبل روشن شد که منظور از «أنفسنا» نمی تواند خود پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - باشد و با توجه به اینکه بر اساس احادیث مذکور جمع حاضر برای مباحثه تنها علی و فاطمه و حسن و حسین - علیهم السلام - بودند، جز علی - علیه السلام - نمی تواند مصداق منحصر به فرد عنوان «أنفسنا» در آیه باشد و این یکی از فضیلت‌های درخشان آن بزرگوار بلکه برترین آنهاست.

در این تعبیر قرآنی، علی - علیه السلام - نفس پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - معرفی شده است؛ و با توجه به اینکه هر کس يك نفس بیشتر ندارد و معنی ندارد علی - علیه السلام - حقیقتاً نفس پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - باشد، ظاهر می شود که این اطلاق، اطلاق حقیقی نیست بلکه منظور از آن مانند بودن و مماثلت است؛ و چون این مانند بودن مطلق است اطلاق ایجاب می کند که هر ویژگی و صفت کمال و منصبی که در پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - وجود دارد در علی - علیه السلام - نیز وجود داشته باشد؛ جز آنچه بر اساس دلیل خارج شده است مانند اینکه آن حضرت پیامبر نیست. از پیامبری که گذشت کمالات و ویژگیهای دیگر پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - در این تعبیر داخل است، و از جمله آنها زعامت و سرپرستی پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - برای امت و افضلیت آن حضرت از تمام کائنات حتی از پیامبران گذشته است.

بر این اساس، آیه کریمه علاوه بر دلالت بر امامت حضرت علی - علیه السلام - و بر افضلیت و برتری آن حضرت بر امت بعد از رسول اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم -، دلالت بر افضلیت علی - علیه السلام - از پیامبران دیگر نیز دارد.

۹۴- روح المعانی، ج ۳، ص ۱۹۰، دار احیاء التراث العربی

۹۵- میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۱۵۴، دار الفکر

۹۶- سیر اعلام النبلاء، ج ۱۰، ص ۱۰۴، مؤسسة الرسالة

سخنی از فخر رازی در بیان استدلال به آیه

فخر رازی در تفسیر کبیر می گوید:

در ری مردی بود که معلم شیعه اثناعشریه بود^{۹۷} و چنین می پنداشت که علی از تمام پیامبران جز حضرت محمد - صلی الله علیه و آله و سلم - برتر است؛ و چنین می گفت: آنچه بر این مطلب (برتری علی بر همه انبیاء) دلالت دارد، قول خداوند متعال در آیه مباهله است که فرموده: (و أنفسنا و أنفسکم) زیرا مراد از «انفسنا» خود پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - نیست، چون انسان خود را نمی خواند. بنا بر این مراد غیر آن حضرت است و اجماع است بر اینکه آن غیر علی بن ابی طالب - علیه السلام - است. پس آیه دلالت می کند بر اینکه نفس علی - علیه السلام - نفس محمد - صلی الله علیه و آله و سلم - است، و ممکن نیست علی - علیه السلام - حقیقتاً نفس پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - باشد. ناگزیر مقصود این است که این نفس مانند آن نفس است و این اقتضا می کند که این نفس با آن نفس از تمام وجوه برابر باشد. تنها دو چیز از این کلیت خارج شده است: یکی نبوت و دیگری افضلیت، زیرا اجماع بر این است که علی پیامبر نیست و افضل از پیامبر نیست. از این دو مطلب گذشته، اطلاق در تمام مسایل دیگر محکم است و اجماع دلیل است بر اینکه پیامبر از همه پیامبران الهی افضل است. پس علی هم باید از همه آنان افضل باشد.

سپس گفته است: این استدلال به حدیثی که مورد قبول موافق و مخالف است، تأیید می گردد و آن حدیث قول پیامبر است که فرمود: «کسی که بخواهد آدم - علیه السلام - را در علمش و نوح - علیه السلام - را در طاعتش و ابراهیم - علیه السلام - را در خلقتش^{۹۸} و موسی - علیه السلام - را در هیبتش و عیسی - علیه السلام - را در صفوتش (برگزیده بودن وی) مشاهده کند به علی بن ابی طالب - علیه السلام - نظر کند».

۹۷ - این مرد بزرگ که فخر رازی از وی این چنین یاد می کند آنسان که شرح حال او در کتابها حاکی است، از مجتهدان بزرگ و عقیده شناسان والای شیعه و استاد فخر رازی بوده است.

مرحوم محدث قمی درباره وی می فرماید: شیخ سدید الدین محمود بن علی بن الحسن حمصی رازی، علامه متکلم متبحر و صاحب کتاب «التعلیق العراقی» در فن کلام است.

و از نوشته ای از شیخ بهایی روایت می کند که وی از مجتهدان علمای شیعه و اهل قریه ای به نام حمص در ری بوده است که در حال حاضر آن قریه خراب شده است.

سفینه البحار، ج ۱، ص ۳۴۰، انتشارات کتابخانه محمودی

مرحوم سید محسن امین جبل عاملی از يك نسخه خطی کتاب «التعلیق العراقی» یا «المنقذ من التقليد» نقل می کند که بر آن نوشته بود: «انها من املاء مولانا الشيخ الكبير العالم سدید الدین حجة الاسلام و المسلمین لسان الطائفة و المتکلمین اسد المناظرین محمود بن علی بن الحسن الحمصی ادام الله فی العز بقاءه و کبت فی الذل حسدته و اعداه ...». یعنی: «این نسخه املائی استاد بزرگ دانشمند سدیدالدین حجة الاسلام و المسلمین، زبان گویای شیعه و متکلمین آنان، شیر بیشه مناظره و بحث، محمود بن علی بن الحسن الحمصی است که خداوند عزت او را پایدار سازد و حسودان و دشمنان وی را به خاک مذلت فرو نشاند».

اعیان الشیعة، ج ۱۰، ص ۱۰۵، دارالتعارف للمطبوعات، بیروت

فیروز آبادی در کتاب «القاموس المحيط» می گوید: «محمود بن علی الحمصی متکلم اخذ عنه الامام فخر الدین».

القاموس المحيط، ج ۲، ص ۲۹۹، دارالمعرفة، بیروت

از این عبارت فیروز آبادی استفاده می شود که این عقیده شناس بزرگ و والا استاد فخر رازی هم بوده است که فخر رازی در نام بردن از وی به این موضوع اشاره ای نکرده است.

۹۸ - خلّت یعنی دوستی، و خلیل الله یعنی دوست خدا

فخر رازی سخن خویش را ادامه می دهد:

دیگر علمای شیعه به آیه مذکور استدلال می کنند که علی - علیه السلام - از سایر صحابه افضل است، زیرا وقتی آیه دلالت دارد که نفس علی مانند نفس رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - است جز در آن چه به دلیل خارج شده باشد و نفس پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - افضل از صحابه بود، پس نفس علی - علیه السلام - نیز افضل از صحابه خواهد بود.

فخر رازی به یکی از جملات این استدلال اشکالی دارد که در بخش آخر سؤالات مربوط به آیه آن را مطرح کرده و پاسخ خواهیم داد.

احادیثی که علی (علیه السلام) را نفس رسول الله (صلی الله علیه و آله) دانسته است

احادیثی که علی - علیه السلام - را نفس رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - معرفی می کند، می توان به سه گروه تقسیم کرد:

گروه اول: احادیثی که در مورد آیه مباهله هستند

قسمتی از این احادیث در بیان حضور پنج تن آل عبا - علیهم السلام - در صحنه مباهله هستند و قبلاً اشاره شد. اکنون به اختصار جملاتی در این باره یادآور می شویم:

الف: ابن عباس آیه کریمه را یادآور شده و می گوید: «و علی نفسه»؛ علی نفس پیامبر است، که در آیه مباهله آمده است.^{۹۹}

ب: شعبی پس از اینکه قول جابر بن عبدالله را درباره اهل بیت - علیهم السلام - یادآور می شود، می گوید: «أبناءنا» حسن و حسین و «نساءنا» فاطمه و «أنفسنا» علی بن ابی طالب است.^{۱۰۰}

ج: حاکم نیشابوری پس از اینکه تواتر اخبار را از عبدالله بن عباس و صحابه دیگر درباره آوردن پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - علی و فاطمه و حسن و حسین - علیهم السلام - را همراه خویش نقل می کند، این مطلب را هم که «أبناءنا» حسن و حسین و «نساءنا» فاطمه و «أنفسنا» علی بن ابی طالب است مورد تواتر اخبار می داند.^{۱۰۱}

د: در حدیثی که علی - علیه السلام - اصحاب شوری را سوگند می دهد و فضایل خویش را بیان می کند، می فرماید: «نشدتکم بالله هل فیکم أحد أقرب إلی رسول الله - صلی الله علیه و سلم - فی الرحم، و من جعله رسول الله نفسه و إبناءه أبناءه... غیری؟»^{۱۰۲} یعنی: شما را به خدا سوگند می دهم! آیا میان شما کسی هست که از جهت رحم و خویشاوندی به رسول خدا

۹۹ - معرفة علوم الحديث، ص ۵۰، دارالکتب العلمیة، بیروت

۱۰۰ - اسباب النزول، ص ۶۷، دارالکتب العلمیة، بیروت

۱۰۱ - معرفة علوم الحديث، ص ۵۰، دارالکتب العلمیة، بیروت

۱۰۲ - تاریخ مدینة دمشق، ج ۴۲، ص ۴۳۱، دارالفکر

- صلی الله علیه و آله و سلم - نزدیکتر از من باشد. کسی هست که آن حضرت او را نفس خود و فرزندان او را فرزندان خود... قرار داده باشد؟ گفتند: بار خدایا! خیر.

گروه دوم: احادیثی که در مورد قبیله بنی ولیع هستند

این احادیث از گروهی از صحابه، مانند ابوذر و جابر بن عبدالله و عبدالله بن حنطب وارد شده است و مضمون آنها چنین است که پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمود: (طبق لفظ حدیث اُبی ذر): «لِیَنْتَهَیْنَ بَنُو وَلِیْعَةَ أَوْ لِأَبْعَثَنَّ إِلَیْهِمْ رَجُلًا كُنْفَسِي یَمْضِي فِیْهِمْ أَمْرِي، فِیَقْتُلُ الْمُقَاتِلَةَ وَ یَسْبِي الذَّرِیَّةَ...»^{۱۰۳}; باید قبیله بنی ولیع از کار خویش دست بردارند؛ در غیر این صورت مردی را که مانند خودم است به سوی آنان خواهم فرستاد که فرمان مرا میان آنان جاری کند. کسانی را که به جنگ آمده اند بکشد و ذریه آنان را اسیر کند....

عمر - که پشت سر من قرار داشت - گفت: مقصود حضرت کیست؟ گفتیم: تو و یارت (ابوبکر) منظور نیستید. گفت: پس چه کسی منظور است؟ گفتیم: مقصود کسی است که در حال وصله کردن کفش خویش است. گفت: علی است که مشغول وصله زدن کفش خویش است.

گروه سوم: احادیثی که درباره محبوبترین اشخاص نزد پیامبر(صلی الله علیه و آله) هستند

در برخی از این احادیث از پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - سؤال می شود: چه کسی از همه مردم بهتر و یا از همه به سوی شما محبوب تر است؟

پس از اینکه حضرت پاسخ می دهند، از جایگاه علی - علیه السلام - در محبوبیت یا افضلیت آن حضرت سؤال می شود. پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - به اصحاب خویش رو می کند و می فرماید: «إِنَّ هَذَا یَسْأَلُنِي عَنِ النَّفْسِ» یعنی: این سؤال از من درباره خود من است! یعنی: علی نفس من است.^{۱۰۴}

در برخی از این احادیث، حضرت فاطمه - علیها السلام - از پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - سؤال می کند که درباره علی - علیه السلام - چیزی نفرمودید؟ آن حضرت فرمود: «عَلِيّ نَفْسِي، فَمَنْ رَأَيْتِهِ أَنْ یَقُولَ فِی نَفْسِهِ شَيْئًا؟»^{۱۰۵} یعنی: علی نفس من است. چه کسی را دیده ای که درباره خودش چیزی بگوید؟

۱۰۳ - السنن الکبری للسنانی، ج ۵، ص ۱۲۷، دارالکتب العلمیة، بیروت

محقق آن در ذیل گفته است: در سند این حدیث راویان ثقه قرار دارند.

المصنّف لابن أبي شیبة، ج ۶، ص ۳۷۴، دارالتاج: المعجم الأوسط للطبرانی، ج ۴، ص ۴۷۷، مکتبة المعارف، الرياض

تذکر این نکته لازم است که در عبارت «المعجم الأوسط» عمداً یا از روی اشتباه، به جای «کنفسی» «لنفسی» آمده است، و هیشمی در مجمع الزوائد از طبرانی «کنفسی» روایت کرده است؛ مجمع الزوائد هیشمی، ج ۷، ص ۱۱۰، دارالکتاب العربی و ص ۲۴۰، دارالفکر

۱۰۴ - جامع الأحادیث، سیوطی، ج ۱۶، ص ۲۵۷-۲۵۶، دارالفکر، کنز العمال، ج ۱۳،

ص ۱۴۳-۱۴۲، مؤسسة الرسالة

۱۰۵ - مناقب خوارزمی، ص ۱۴۸، مؤسسة النشر الاسلامی: مقتل الحسين علیه السلام، ص ۴۳، مکتبة المفید

این احادیث از عده ای از صحابه مانند عمرو عاص و عایشه و جد عمرو بن شعیب روایت شده است.

از این احادیث که به زبانهای مختلف وارد شده و تعداد آنها بسیار است استفاده می شود که علی - علیه السلام - نفس پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - است و دلالت آیه کریمه را بر اطلاق مانند هم بودن تأکید می کند؛ جز آنچه بر اساس ضرورت قطعی و دلیل خارجی از این اطلاق بیرون باشد (مانند نبوت که خارج است) پس تمام فضیلت ها و سیمت های دیگر آن حضرت از جمله افضلیت بر امت بلکه بر تمام آفرینش و سرپرستی و زعامت حضرت نسبت به تمام امت اسلامی در این اطلاق داخل است.

محور پنجم

سؤالاتی پیرامون آیه و پاسخ آنها

سخنی با آلوسی

آلوسی در «روح المعانی»^{۱۰۶} در تفسیر این آیه کریمه می گوید: برای هیچ مؤمنی دلالت آیه کریمه بر فضیلت خاندان پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - که آل الله هستند - قابل تردید نیست و اگر کسی تلاش کند این فضیلت را از آنان منصرف سازد نوعی نصب (کینه توزی نسبت به آنان) مرتکب شده، و نصب موجب از بین رفتن ایمان است.

بیان استدلال شیعه

آنگاه استدلال شیعه را به آیه کریمه بر خلافت بلافصل علی - علیه السلام - پس از رسول اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - یادآور می شود و به این روایت استناد می کند که پس از نزول آیه کریمه، پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - علی و فاطمه و حسنین - علیهم السلام - را برای مباحله حاضر ساخت، و می گوید:

در این صورت منظور از «أبناءنا» حسن و حسین - علیهما السلام - و از «نساءنا» فاطمه - علیها السلام - و از «أنفسنا» علی - علیه السلام - است. وقتی علی - علیه السلام - نفس رسول شد و حمل بر معنای حقیقی محال بود (زیرا حقیقتاً علی - علیه السلام - نمی تواند خود رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - باشد)، ناگزیر منظور مساوی و مماثل بودن با آن حضرت است و چون پیامبر افضل و اولی به تصرف در شؤون مسلمین است، کسی هم که مانند او باشد این چنین خواهد بود. بنابراین افضلیت و سرپرستی علی - علیه السلام - نسبت به کل امت از آیه کریمه استفاده می شود.

پاسخ اول آلوسی به استدلال شیعه

آنگاه آلوسی در مقام پاسخ به استدلال شیعه می گوید: به این استدلال شیعه این گونه پاسخ داده می شود:

اولاً: ما قبول نداریم منظور از «أنفسنا» حضرت امیرالمؤمنین - علیه السلام - باشد، بلکه منظور از نفس خود پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - است و حضرت امیر - علیه السلام - داخل در «أبناءنا» است و عرفاً داماد را پسر انسان می گویند. سپس سخن شیخ طبرسی، مفسر بزرگ شیعه را نقل می کند که گفته است منظور از «أنفسنا» نمی تواند خود پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - باشد، زیرا انسان هیچ گاه خودش را نمی خواند، و این سخن را به هذیان نسبت می دهد؟!

رد این پاسخ

آلوسی در آغاز سخن می پذیرد که آیه کریمه دلالت بر فضیلت خاندان پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - دارد و تلاش برای انکار این فضیلت را نوعی نصب دانست. اکنون ملاحظه می کنیم که چگونه خود در تلاش برای منصرف ساختن این فضیلت بزرگ از آن خاندان گرامی است و با این کار خویش با تمام احادیثی که آورده شد مخالفت می کند و آنچه ابن تیمیه آن را که انجام نداد (یعنی انکار انطباق «أنفسنا» بر علی - علیه السلام -) او را انجام می دهد.

گرچه ما در آغاز بحث، درباره «أنفسنا» و اینکه منظور از آن نمی تواند خود پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - باشد سخن گفتیم؛ اما در این جا نیز یادآور می شویم اگر منظور از «أنفسنا» خود پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - باشد و علی - علیه السلام - داخل در «أبناءنا» شمرده شود اولاً نادرست است و ثانیاً بر خلاف دلیل است.

نادرست بودن به لحاظ اینکه «خواندن» در آیه خواندن حقیقی است و اینکه آلوسی در استعمالاتی مانند «دَعَتْهَ نفسه» آن را شایع و متعارف دانسته است غفلت از این نکته است که این گونه استعمالها استعمال مجازی است و نیاز به قرینه دارد و در آیه کریمه این قرینه منتفی است، بلکه معنای «دَعَتْهَ نفسه» وادار کردن و مصمم ساختن خویش است نه خواندن و طلب کردن خویش.

و شمول «أبناءنا» نسبت به امیرالمؤمنین - علیه السلام - که داماد حضرت بود نیز مستلزم استعمال لفظ در غیر معنای موضوع له و حمل بر مجازیت بدون قرینه است.

بنابراین «أبناءنا» جز بر حسنین - علیهما السلام - قابل حمل نیست و «أنفسنا» جز بر علی - علیه السلام - منطبق نمی شود.

اگر گفته شود: چه مرجّحی است که «ندع» به معنای حقیقی آن باشد و اطلاق «أنفسنا» بر حضرت علی - علیه السلام - مجاز باشد؟ بلکه ممکن است گفته شود: «أنفسنا» بر شخص و ذات خود انسان اطلاق می شود که معنای حقیقی است و در معنای «ندع» تصرف شود و آن را به معنای «نحضر» بگیریم، یعنی خویشتن را حاضر سازیم.

پاسخ این است: اگر «ندع» به معنای حقیقی باشد يك مجاز بیشتر در کار نخواهد بود و آن اطلاق «أنفسنا» بر علی بن ابی طالب - علیه السلام - است ولی اگر «ندع» مجاز باشد مستلزم مجاز بودن دیگری هم هست یعنی اطلاق «أبنائنا» بر علی - علیه السلام - که داماد آن حضرت است و قرینه ای هم بر چنین مجازیتی وجود ندارد.

قرینه برای استعمال «أنفسنا» در علی - علیه السلام - مقابله بین «ندع» و «أنفسنا» است که عقلاً و عرفاً ظهور در مغایرت دارد. در این فرض هم «ندع» در معنای خود استعمال شده و هم «أبنائنا» در معنای حقیقی خویش به کار رفته است.

و اما اینکه سخن آلوسی بر خلاف دلیل است، زیرا آن همه احادیثی که آورده شد حاکی از این بود که منظور از «أنفسنا» علی - علیه السلام - است. که بر آن ادعای تواتر هم شده بود^{۱۰۷} و همه آن احادیث بر خلاف این قول است.

پاسخ دوم آلوسی به استدلال شیعه

پاسخ دیگری که آلوسی به استدلال شیعه داده این است: بر فرض که منظور از «أنفسنا» علی - علیه السلام - باشد، باز آیه دلالت بر خلافت بلافصل آن حضرت ندارد، زیرا اطلاق «أنفسنا» بر آن حضرت به این لحاظ است که نفس به معنای نزدیک (خویشاوند) و شریک در دین و آیین به کار می رود و به کار رفتن این لفظ در آن حضرت می تواند به لحاظ اتصال و ارتباط وی با پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - در نسبت و پیوند دامادی وی و اتحاد در دین باشد. افزون بر این اگر منظور کسی باشد که با پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - مساوی است، آیا منظور تساوی در همه صفات است یا برخی از صفات؟ اگر منظور مساوی در همه صفات باشد لازمه اش اشتراك علی - علیه السلام - با پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - در نبوت و خاتمیت و بعثت بر همه مردم جهان است، و تساوی این چنانچه به اجماع باطل است؛ و اگر منظور مساوی در برخی از صفات باشد بر ادعای شیعه که مسأله افضلیت و امامت بلافصل است دلالت ندارد.

رد این پاسخ

پاسخ این استدلال آلوسی به چند وجه است:

اولاً: اطلاق «نفس» بر قریب و خویشاوند و شریک در دین و آیین هیچ فضیلتی را در بر ندارد، در حالی که این اطلاق چنانکه از احادیث به دست آمد فضیلتی بزرگ برای علی - علیه السلام - است و سعد بن ابی وقاص در حدیثی که قبلاً آورده شد این را به همین عنوان در برابر معاویه مطرح کرد و آن را دلیل امتناع خویش از سب و ناسزا گفتن نسبت به آن حضرت دانست.

ثانیاً: اطلاق نفس بر شریک در دین، یا خویشاوند نزدیک که اطلاق مجازی است نیاز به قرینه دارد و این قرینه منتفی است.

ثالثاً: اطلاق نفس وقتی حقیقتاً ممکن نشد منظور کسی است که به جای آن حضرت است، و این همانندی و تساوی مطلق است و شامل تمام اوصاف و سمیت های پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - می شود جز نبوت که بر اساس دلیل قطعی خارج از این دایره است.

رابعاً: در این صورت جایی برای سخن بعدی آلوسی باقی نمی ماند که مساوات در همه صفات است یا برخی از صفات، زیرا مساوات به خاطر اطلاق در همه صفات است جز در آنچه دلیل قطعی مانند نبوت آن را خارج ساخته باشد. بنا بر این افضلیت و سر پرستی پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - مانند دیگر صفات کمال وی، در این تنزیل و قائم مقامی داخل است.

پاسخ سوم آلوسی به استدلال شیعه

آلوسی می گوید: اگر آیه دلالتی بر خلافت حضرت علی - علیه السلام - داشته باشد لازم می آید: آن حضرت در زمان خود پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - امام باشد و این به اجماع باطل است. اگر این خلافت مقید به وقت خاصی شود، **اولاً:** این تقید دلیل ندارد؛ و **ثانیاً:** اهل سنت هم آن را قبول دارند یعنی آن حضرت در وقت خاصی که زمان خلافت خود آن حضرت باشد از این مقام برخوردار بوده است.

رد این پاسخ

اولاً: جانشینی علی - علیه السلام - برای پیامبر در زمان حیات آن حضرت مسأله ای است که از احادیث فراوانی ثابت می شود و از روشن ترین آنها حدیث منزلت است که علی - علیه السلام - را نسبت به پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - به منزله هارون نسبت به موسی - علیهما السلام - قرار می دهد، و معلوم است که هارون در زمان حیات حضرت موسی جانشین وی بود که قرآن کریم گفتار حضرت موسی را برای برادرش هارون بیان می کند و می فرماید: «**اخلفنی فی قومی**»،^{۱۰۸} در میان قوم جانشینم باش.

بر این اساس در هر موقعیتی که پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - حضور خویش را از دست بدهد علی - علیه السلام - جانشین آن حضرت می شود (چنان که هنگام تبوک چنین بود) و این مسأله در شرح حدیث منزلت توضیح داده شده است.^{۱۰۹}

ثانیاً: تنزیل علی - علیه السلام - به منزله نفس پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - در آیه مباهله مطلق است؛ و اگر اجماعی در کار باشد که در زمان حیات آن حضرت علی - علیه السلام - جانشین آن حضرت نبوده است، این اجماع آن اطلاق را در زمان حیات مقید می کند. در نتیجه این اطلاق از هنگام رحلت و درگذشت آن حضرت به قوت خود باقی است.

روشن شد تمام اشکالاتی که آلوسی مطرح کرده بی پایه است، و دلالت آیه بر امامت و خلافت بلافصل علی - علیه السلام - هیچ مناقشه ای ندارد.

۱۰۸ - سوره اعراف: ۱۴۲

۱۰۹ - به جزوه «امامت» در حدیث غدیر، ثقلین، منزلت از نویسنده مراجعه شود

سخنی با فخر رازی

فخر رازی پس از اینکه استدلال به این آیه کریمه را از محمود بن حسن حمصی^{۱۱۰} بر افضلیت علی - علیه السلام - بر پیامبران گذشته نقل کرده (که استدلال وی به تفصیل آورده شد) اشکالی به این صورت مطرح می کند:

اولاً: اجماع قائم است که پیامبر از غیر پیامبر افضل است.

ثانیاً: اجماع انعقاد یافته که علی - علیه السلام - پیامبر نبوده است. طبق این دو مقدمه آیه افضلیت علی - علیه السلام - را بر پیامبران ثابت نمی کند.

پاسخ به اشکال فخر رازی

در پاسخ به رازی می گوئیم:

اولاً: اجماع بر اینکه «پیامبر از غیر پیامبر افضل است» عمومیتی ندارد که ثابت کند هر پیامبری از تمام افراد دیگر حتی از غیر افراد امت وی برتر باشد. قدر متیقن این است که هر پیامبری از امت خود افضل است. و این مانند آن است که گفته شود: «مرد از زن افضل است» این بدان معنی است که صنف مردان از زنان افضل هستند، نه اینکه هر فردی از مردان بر هر فردی از زنان فضیلت دارد. بنابر این منافات ندارد زنانی باشند که بر مردان برتری داشته باشند.

ثانیاً: انعقاد اجماع بر مطلب مذکور ثابت نیست، زیرا همواره علمای شیعه با آن مخالف بوده اند. آنان امامان معصوم خویش را - بر اساس ادله قاطعی که در اختیار دارند - از پیامبران گذشته برتر می دانسته اند.

ابوحیان اندلسی در تفسیر «البحر المحيط»^{۱۱۱} پاسخی دیگری به استدلال شیعه - دایر بر اینکه منظور از نفس در آیه همانندی و تساوی در صفات است - از رازی^{۱۱۲} نقل کرده و گفته است:

«در اطلاق نفس لازم نیست همانندی در همه اوصاف باشد چنان که متکلمین گفته اند: «همانندی در همه صفات نفس است»، زیرا این يك اصطلاح از آنان است، و در لغت عرب کلمه نفس در مورد همانندی در برخی صفات هم اطلاق می شود. عرب می گوید: «هذا من انفسنا» یعنی: این از خود ماست یعنی از قبیله ماست».

پاسخ این است که همانندی در همه صفات یا برخی از صفات نه يك بحث لغوی است و نه يك بحث کلامی؛ بلکه بحثی مربوط به اصول فقه است، زیرا وقتی استعمال نفس به معنای حقیقی متعذر شد باید آن را به معنای مجازی حمل کرد و باید نزدیک ترین معنی به معنای حقیقی - که به أقرب المجازات تعبیر می شود - اراده گردد، و اقرب المجازات به معنای حقیقی «نفس» مانند بودن است.

این مانند بودن مطلق است و قیدی ندارد و این اطلاق ایجاب می کند علی - علیه السلام - در تمام صفات مانند پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - باشد جز مسأله ای مانند نبوت که بر اساس ادله

۱۱۰ - عالم عقیده شناس بزرگ شیعه که قبلاً نام برده شد

۱۱۱ - البحر المحيط، ج ۲، ص ۴۸۱، مؤسسة التاريخ العربی، دار احیاء التراث العربی

۱۱۲ - اگر مقصود ابوحیان از «رازی»، همان فخر رازی است باید این اشکالات را از کتابهای دیگر وی آورده باشد، زیرا در تفسیر کبیر تنها همان اشکال را که ذکر شد آورده است.

خارجی از این همانندی بیرون است. با این وصف تمام اوصاف و مناصب دیگر در این اطلاق داخل است که از جمله افضلیت علی - علیه السلام - بر سایر پیامبران - علیهم السلام - و سرپرستی علی الاطلاق آن حضرت نسبت به امت اسلامی است.

سخنی با ابن تیمیه

ابن تیمیه وقتی استدلال علامه حلی را بر امامت علی - علیه السلام - به آیه مباهله مطرح می کند می گوید:

اینکه پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - برای مباهله علی و فاطمه و حسن و حسین - علیهم السلام - را آورده است در حدیث صحیح وارد شده است،^{۱۱۳} ولی این دلالت بر امامت و افضلیت علی - علیه السلام - ندارد زیرا این دلالت در صورتی است که آیه دلالت بر مساوات علی - علیه السلام - با پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - داشته باشد و آیه چنین دلالتی ندارد زیرا هیچ کس با پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - مساوی نیست، نه علی - علیه السلام - و نه غیر او.

از سوی دیگر لفظ «أنفسنا» در لغت عرب اقتضای مساوات ندارد،^{۱۱۴} و تنها دلالت بر مُجَانِسْت و مُشَابَهَت دارد. در این زمینه مشابَهَت در برخی امور، مانند اشتراك در ایمان و یا اشتراك در دین کافی است و اگر اشتراك در نسب هم باشد بهتر خواهد بود.

بنابراین، منظور از «أنفسنا» در آیه (... و أنفسنا و أنفسكم...) مردانی هستند که در دین و نسب از هر کس نزدیک تر باشند. از این رو آن حضرت از پسران حسن و حسین - علیهما السلام - و از زنان فاطمه - علیها السلام - و از مردان علی - علیه السلام - را آورد، و کسی نزد آن حضرت از اینان نزدیک تر نبود.

از سوی دیگر مباهله با نزدیکان صورت می گیرد نه با افرادی که از انسان دور باشند، گرچه این افراد دور نزد خداوند افضل و برتر باشند.

ابن تیمیه که مسأله نزدیک بودن از جهت خویشاوندی را مطرح کرده است و از طرفی هم چون عباس عموی پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - از علی - علیه السلام - در خویشاوندی نزدیک تر است و در قید حیات است می گوید:

عباس اگر چه در قید حیات بود ولی از سابقین اولین (پیشگامان نخستین در اسلام) نبود و در میان آموزادگان پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - هیچ کدام از علی - علیه السلام - به آن حضرت نزدیک تر نبودند. بر این اساس تعیین علی - علیه السلام - برای مباهله به خاطر این بود که در خویشاوندان پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - کسی که جایگزین او باشد وجود نداشت؛ و این مطلب تساوی علی را با آن حضرت در هیچ چیزی به اثبات نمی رساند.

۱۱۳ - ابن تیمیه پذیرفته است که أنفسنا در آیه با توجه به حدیث مذکور بر علی - علیه السلام - منطبق است.

۱۱۴ - ابن تیمیه پنج آیه قرآن را به عنوان شاهد و گواه سخن خویش آورده است که از جمله آنها این آیات است:

۱ - «لولا اذ سمعتموه ظن المؤمنون و المؤمنات بأنفسهم خیراً»، (سوره نور: ۱۲)، «چرا هنگامی که آن را شنیدید مردان و زنان مؤمن نسبت به خودشان گمان خوب نبردند»، منظور این است که چرا برخی از آنان نسبت به برخی دیگر گمان خوب نبردند.

۲ - «و لاتلمزوا أنفسكم»، (سوره حجرات: ۱۱)، «از خودتان (برخی از شما نسبت به برخی دیگر) عیب جویی نکنید».

رد پاسخ ابن تیمیه

پاسخ ابن تیمیه را در چند نکته می توان ارائه کرد:

۱- او می گوید: «کسی نمی تواند مساوی با پیامبر - صلی الله علیه و آله وسلم - باشد»، اگر مقصود تساوی در همه صفات از جمله نبوت باشد صحیح است، ولی همان طور که قبلاً گفته شد اطلاق تساوی - به علت ادله قاطعی که بر خاتمیت پیامبر - صلی الله علیه و آله وسلم - دلالت می کند - مقید می شود، و تساوی در غیر آن به قوت خود باقی است و اطلاق آن را ثابت می کند.

از سوی دیگر این سخن وی هم که "لفظ «أنفسنا» در لغت اقتضای مساوات را ندارد" صحیح نیست هر چند آیاتی از قرآن کریم را که کلمه «أنفسهم» یا «أنفسکم» در آنها به کار رفته برای آن شاهد آورده است زیرا در همین آیات هم تساوی مراد است، مثلاً در جمله «و لا تلمزوا أنفسکم» یعنی «از خودتان عیب جویی نکنید»، وقتی لفظ «انفس» به افراد دیگر اطلاق شود معنی ندارد آنان حقیقتاً عین خود انسان باشند. ناگزیر مقصود تساوی و تشابه آنان در جهتی از جهات است و معلوم است که آن جهت در اینگونه استعمالات این است که هر يك جزئی از يك مجموعه ایمانی یا مجموعه قبیله ای هستند.

بنابراین در این اطلاقات هم تساوی لحاظ شده است، ولی قرینه وجود دارد که این تساوی در امر خاصی است و این منافات ندارد با اینکه در جایی که این قرینه نباشد تساوی مطلق منظور باشد، جز آنچه دلیل آن را خارج کرده باشد.

۲- ابن تیمیه اقربیت یا خویشاوندی در جهت نسب را سهیم دانسته است، این سخن به دو دلیل صحیح نیست:

اولاً: این مطلب با «نساءنا و نساءکم» در آیه ناسازگار است، چه اینکه عنوان «نساءنا» ارتباطی با قرب نسبی ندارد. البته این منافات ندارد که حضرت فاطمه - علیها السلام - دختر گرامی آن حضرت بوده و دارای قرب نسبی باشد، زیرا روشن است که از آن حضرت به «بناتنا» (دختران ما) که حاکی از قرب نسبی است تعبیر نشده، بلکه به «نساءنا» تعبیر شده است به لحاظ اینکه وی چون از زنان این خانواده است داخل در این جمع است. اضافه بر اینکه زنی دیگر که شایستگی حضور در مباحثه را داشته باشد وجود نداشته است.^{۱۱۵}

ثانیاً: اگر مناط اقربیت نسبی و خویشاوندی است عباس عموی پیامبر - صلی الله علیه و آله وسلم - از این جهت به آن حضرت نزدیک تر بوده ولی در این جمع شرکت داده نشده است!

بنابراین اقربیت (نزدیک تر بودن) در این زمینه اقربیت معنوی به پیامبر - صلی الله علیه و آله وسلم - است. همان که ابن تیمیه به ناچار بدان اعتراف کرده و گفته است:

«علی - علیه السلام - از سابقین اولین بوده و به این لحاظ از دیگران به آن حضرت نزدیک تر بوده است.»

این جمع حاضر در مباحله بر اساس مفاد احادیث، نزدیکان ویژه پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - بوده اند که در حدیث از آنان تعبیر به «اهل آن حضرت» شده بود. در عین حال هر کدام علاوه بر اهل پیامبر بودن مشمول عنوان خاصی هم هستند، یعنی برخی از آنان مشمول عنوان «أبناءنا» و برخی مشمول عنوان «نساءنا» و برخی دیگر مشمول «أنفسنا» بوده اند.

با توضیح مذکور روشن گردید که اطلاق «أنفسنا» انصراف به حیثیت نسبّی و خویشاوندی ندارد و تساوی و همانندی و هم جنسی علی - علیه السلام - با پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - مطلق بوده و نسبت به همه صفات و ویژگیها و مناصب و سمت های اوست، جز آنچه بر اساس دلیل خارج شده است.

ضمناً در بحث از هدف حضور آنان - علیهم السلام - در مباحله روشن شد که ابتهال گروه حاضر در مباحله هم سنگ ابتهال رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - بود و اثری که از ابتهال آنان حاصل می گردید همان اثری بود که از ابتهال آن حضرت بروز می یافت؛ و این مرتبه ای رفیع و مقامی والا برای آن خاندان گرامی است.

بخش سوم

امامت در آیه اولی الامر

(يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ، ذَلِكَ خَيْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِيلًا)^{۱۱۶}
بازگردانید. این بهتر و نیک فرجام تر است.

خداوند متعال در این آیه کریمه مؤمنان را مخاطب ساخته، و آنان را به اطاعت خود و اطاعت پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - و اولی الامر امر کرده است. واضح است که اطاعت خداوند در مرحله نخست، در فرمانهایی است که خداوند در قرآن نازل فرموده و پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - آن فرمانها را به مردم ابلاغ کرده است، مانند امر (أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ). اطاعت از فرمانهای پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم -، در دو گونه از اوامر او مطرح است:

۱ - فرمانهایی که تحت عنوان سنت از آن حضرت رسیده است

این اوامر گرچه احکام الهی است که به آن حضرت وحی شده است و آن حضرت آنها را برای مردم بیان داشته است، ولی در مواردی که همراه با تعبیر «أَمْرُكُمْ بِكَذَا وَ أَنْهَائُكُمْ مِنْ هَذَا»، شما را به این مطلب امر می کنم یا از آن چیز نهی می نمایم؛ باشد - که در مصادر فقه اسلامی این تعبیر فراوان آمده است - این اوامر و نواهی را می توان از خود آن حضرت دانست. در نتیجه اطاعت آنها اطاعت آن حضرت خواهد بود، و چون احکام مذکور از جانب خداوند است عمل به آن احکام اطاعت خداوند نیز خواهد بود.

۲ - فرمانهایی که آن حضرت از موضع ولی و حاکم مسلمانان صادر کرده است

اینها فرمانهایی است که عنوان تبلیغ احکام الهی ندارد، بلکه بدان لحاظ که آن حضرت ولی و سرپرست و حاکم مسلمانان بوده آنها را صادر فرموده است؛ مانند فرمانهایی که در مسایل مربوط به جنگ و صلح و سایر مسایل مربوط به اداره حکومت اسلامی و سیاست امت وارد شده است. جمله (وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ) در آیه شریفه هر دو قسم از این فرمانها را دربر می گیرد.

عصمت پیامبر (صلی الله علیه و آله) در تمام اوامر و نواهی

با توجه به ادله قاطعی که عصمت پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - را ثابت می کند و در علم کلام مطرح است، آن حضرت در هر چه فرمان دهد، امر کند یا نهی نماید معصوم است؛ و نه تنها به معصیت و گناه امر نمی کند، بلکه امر و نهی خطایی نیز از آن گرامی صادر نمی شود.

در این آیه کریمه می بینیم اطاعت آن حضرت مطلق و بدون هیچ قیدی مطرح شده است. چنانچه صدور امر یا نهی خطایی در مورد آن حضرت امکان پذیر بود و چنین احتمالی وجود داشت، باید در آیه کریمه امر به اطاعت آن حضرت مقید می شد و موارد خاصی را دربر می گرفت.

در مسایلی مانند اطاعت پدر و مادر - که اهمیت آن کمتر از اطاعت پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - است - هنگامی که خداوند دستور نیکی نمودن به آنان را مطرح می کند، می فرماید: (و وصینا الإنسان بوالدیه حسناً و إن جاهدک لتشکک بى ما لیس لك به علم فلاتطعهما)^{۱۱۷}، و از آنجا که احتمالی دارد والدین توصیه به شرک کنند از اطاعت آنان در مورد شرک نهی نماید، ولی در آیه کریمه (أولی الأمر) اطاعت پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - را مقید به هیچ قیدی، و محدود به هیچ موردی نکرده است.

نکته دیگری که بی قید بودن امر به اطاعت پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - را تأیید و تأکید می کند این است که اطاعت از آن حضرت در آیات متعدد قرآن همراه با اطاعت خدا و بدون تکرار لفظ «أطیعوا» آمده است.

در آیه کریمه: (وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ)^{۱۱۸} یعنی: «خدا و رسول را اطاعت کنید تا مورد رحمت قرار گیرید»، يك کلمه «اطیعوا» هم به خدا و هم به رسول تعلق گرفته که دلالت می کند بر وجوب اطاعت آن حضرت در تمام اوامر و نواهی صادره از وی، همان گونه که اطاعت از اوامر و نواهی خداوند واجب است. بر این اساس اطلاق در امر به اطاعت پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - قطعی و تردید ناپذیر است.

اطاعت اولی الامر

در بررسی و استفاده امامت و عصمت امامان معصوم - علیهم السلام - از آیه کریمه به چند جهت باید توجه کرد:

۱ - مفهوم اولی الامر

۲ - مصداق اولی الامر

۳ - اولوالامر و احادیث «منزلت»، «اطاعت» و «ثقلین»

۴ - احادیثی درباره اولی الامر در منابع شیعه و اهل سنت

۱۱۷ - سوره عنکبوت: ۸

۱۱۸ - سوره آل عمران: ۳۲

مفهوم اولی الامر

عنوان اولی الامر دارای مفهومی ترکیبی است. از این رو، نخست باید در کلمه «اولی» و سپس در کلمه «الامر» نظر کنیم:

واژه «اولی» به معنای صاحبان است و کلمه «امر» به دو معنی آمده است: یکی به معنای «فرمان» و دیگری به معنای «شأن و کار». معنای «شأن و کار» ظاهرتر به نظر می رسد، زیرا در آیه دیگری در همین سوره نساء کلمه «اولی الامر» مطرح شده است:

(و إذا جاءهم أمر من الأمن أو الخوف أذاعوا به و لو ردّوه إلى الرسول و إلى أولى الأمر منهم لعلمه الذین یستنبطونه منهم)...^{۱۱۹}

و چون خبری حاکی از ایمنی یا ترس به آنان رسد انتشارش می دهند، و اگر آن را به پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - و صاحبان امر خود ارجاع کرده بودند قطعاً از میان آنان کسانی بودند که (می توانستند درست یا نادرست) آن را دریابند.

در این آیه معنای دوم منظور است، یعنی کسانی که صاحب اختیار در امور زندگی و شؤون مختلف آن هستند که به قرینه این آیه کلمه «اولی الامر» در آیه مورد بحث نیز روشن می شود.

با توجه به مفهوم اولی الامر در آیه مورد بحث به این نکته می رسیم که «اولی الامر» تنها کسانی را شامل می شود که واقعاً و به طور طبیعی شایستگی سرپرستی امور و صاحب اختیاری را دارا هستند و خداوند که بالذات صاحب اختیار و دارای سرپرستی در همه چیز است این سرپرستی را به آنان داده است گرچه آنان را به ظاهر از این مقام بر کنار ساخته باشند. نه آنان که با زور و بدون حق تسلط پیدا کرده و حکمران مردم قرار گرفته باشند. چنان که صاحب خانه کسی است که واقعاً مالک آن باشد گرچه خانه او را غصب کرده باشند نه کسی که آن را به وسیله زور یا مکر و حيله به دست آورده، بر آن سلطه پیدا کرده باشد.

مصادیق اولی الامر

در مصادیق اولی الامر اقوال بسیاری میان مفسران ارائه شده است. نظریاتی که ما بدان دست یافتیم از این قرارند:

۱- امرا

۲- اصحاب پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم -

۳- مهاجرین و انصار

۴- صحابه و تابعین

۵- خلفای چهارگانه

۶- ابوبکر و عمر

۷- علما

۸- فرماندهان جنگ

۹- ائمه اهل بیت - علیهم السلام -

۱۰- علی - علیه السلام -

۱۱- کسانی که از ناحیه شرع به گونه ای دارای ولایت و سرپرستی باشند.

۱۲- اهل حل و عقد

۱۳- امراء حق^{۱۲۰}

پیش از اینکه به نقد و ارزیابی این اقوال بپردازیم در نکات و قرائنی که در خود آیه موجود است تأمل می کنیم:

جایگاه اولی الامر در آیه کریمه

در این مرحله از بحث چگونگی طرح اطاعت اولی الامر در آیه جالب توجه است:

نکته اول: اطلاق در اطاعت از اولی الامر

در آیه کریمه اطاعت از اولی الامر به طور مطلق ذکر شده و هیچ گونه قیدی برای آن نیامده است، همان گونه که در اطاعت از رسول توضیح داده شد.

و این اطلاق تبیین می کند که اولی الامر از وجوب اطاعت مطلق برخوردارند و اطاعت آنان مقید به دستور خاص و فرمان مخصوصی یا در شرایط خاصی نیست، بلکه تمام اوامر و نواهی آنان واجب الطاعة است.

نکته دوم: اطاعت اولی الامر در سیاق اطاعت خدا و اطاعت رسول

یعنی اطاعت از این سه مقام هیچ حد و قیدی ندارد، و این سیاق اطلاق مذکور را تأکید می کند.

نکته سوم: تکرار نشدن «اطیعوا» در اولی الامر

منظور از این نکته - که از نکات قبل مهمتر است - این است که برای هر يك از اطاعت خدا و رسول، يك «اطیعوا» جداگانه در آیه آورده شده و فرموده است: (... أطيعوا الله و أطيعوا الرسول)، اما برای اطاعت اولی الامر کلمه «اطیعوا» تکرار نشده و اولی الامر بر «الرسول» عطف شده است، بنابراین همان امر «اطیعوا» که بر رسول وارد شده به اولی الامر نیز تعلق پیدا کرده است.

از این عطف معلوم می شود که «اولی الامر» و «رسول» دو وجوب اطاعت ندارند بلکه وجوب اطاعت اولی الامر همان وجوب اطاعت رسول است. این برهانی است بر اینکه اطاعت اولی الامر مانند اطاعت رسول در تمام اوامر و نواهی است و نتیجه آن عصمت اولی الامر از گناه و اشتباه - مانند رسول - در همه اوامر و نواهی است.

برای توضیح بیشتر این برهان می توان گفت: در آیه برای اطاعت رسول و اولی الامر بیش از يك «اطیعوا» نیامده است، و این «اطیعوا» نمی تواند هم مطلق باشد و هم مقید، و نمی توان گفت

که این «اطیعوا» درباره «رسول» مطلق است و درباره «اولی الامر» مقید، زیرا اطلاق و تقیید با یکدیگر قابل اجتماع نیستند. اگر «اطیعوا» نسبت به پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - مطلق است و هیچ قیدی ندارد. (مثلاً مقید به این نیست که امر و نهی آن حضرت از روی گناه یا اشتباه نباشد) اطاعت اولی الامر نیز باید مطلق و بدون قید باشد، و گر نه اجتماع نقیضین لازم می آید. با توجه به این نکات، روشن شد که آیه کریمه دلالت دارد بر اینکه «اولی الامر» در این آیه همانند پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - معصوم هستند.

این مطلب - که «اطاعت اولی الامر» در آیه کریمه با ویژگی مذکور، دلالت بر عصمت اولی الامر دارد - مورد توجه عده ای از مفسران اهل سنت^{۱۲۱} از جمله فخر رازی است. از این رو شایسته است خلاصه سخن وی را که حاوی استدلالی قاطع بر این مطلب است یادآور شویم.

سخن فخر رازی در آیه اولی الامر

فخر رازی نیز عصمت «اولی الامر» را از آیه استفاده کرده است. خلاصه بیان وی از این قرار است:

خداوند در آیه کریمه به طور قطعی اطاعت «اولی الامر» را لازم دانسته است، و کسی که اطاعتش این گونه واجب گردد ناگزیر باید معصوم از خطا و اشتباه باشد، زیرا اگر معصوم از خطا و اشتباه نباشد در فرضی که اقدام بر خطا کند بر اساس این آیه باید از او اطاعت کرد! و این به معنای امر به اطاعت از آن کار خطا و اشتباه است، در حالیکه کار خطا و اشتباه مورد نهی است و نباید از امر به آن پیروی شود. پیامد چنین فرضی اجتماع امر و نهی در فعل واحد خواهد بود.^{۱۲۲}

فخر رازی پس از اینکه با تبیین برهان مذکور عصمت اولی الامر را از آیه استفاده کرد. برای مشخص کردن اینکه این اولی الامر چه کسانی هستند که باید معصوم باشند، گفته است: این اولی الامر نمی توانند امامان معصوم نزد شیعه امامیه باشند، بلکه منظور اهل حل و عقد (کسانی که تصمیم گیری در مسائل مهم اجتماعی بر عهده آنها است) هستند و اینان در تصمیم گیریها معصوم هستند و تصمیمهای آنان صد در صد درست و مطابق با واقع است.

پاسخ به فخر رازی

این سخن که منظور از اولی الامر اهل حل و عقد هستند که در تصمیم گیری ها از عصمت برخوردارند، به دلایل زیر صحیح نیست:

۱- در آیه کریمه، کلمه «اولی الامر» جمع و دارای عموم و ظاهر آن استغراق و شمول است. اگر منظور اهل حل و عقد باشد يك واحد مجموعی خواهد بود و این خلاف ظاهر است.

۱۲۱ - *غرائب القرآن*، نیشابوری، ج ۲، ص ۴۳۴، دار الکتب العلمیه بیروت؛ *تفسیر المنار*، شیخ محمد عبده و رشید رضا، ج ۵، ص ۱۸۱، دار المعرفه بیروت

۱۲۲ - *التفسیر الکبیر*، ذیل آیه کریمه

توضیح اینکه ظاهر آیه کریمه لزوم اطاعت صاحبان امری است که هر يك از آنان دارای فرمانی و اطاعتی و وجوب اطاعتی هستند، نه اینکه مجموع آنان (بر اساس تصمیم واحد مشترك) يك امر داشته باشند که لازم باشد آن امر اطاعت شود.

۲- عصمت که مصونیت الهی است، يك صفت نفسانی واقعی است و يك موصوف واقعی را می‌طلبد، و باید قائم به يك امر واقعی باشد در حالی که اهل حل و عقد يك واحد مجموعی است، و واحد مجموعی امر اعتباری است و محال است امر واقعی به امر اعتباری قائم شود.

۳- میان مسلمانان اتفاق است که غیر از ائمه شیعه و پیامبران، معصوم دیگری وجود ندارد.

اشکالات فخر رازی در امامت امامان معصوم (علیهم السلام)

آنگاه فخر رازی در مورد نظر شیعه امامیه که منظور از «اولی الامر» امامان معصوم دوازده گانه هستند، اشکالاتی مطرح کرده است:

اشکال اول: وجوب اطاعت این امامان معصوم یا مطلق است و مشروط به معرفت و شناخت آنان و قدرت دست یابی به آنان نیست، که این مستلزم تکلیف ما لایطاق است، زیرا با این فرض که آنان را نشناسیم و دسترسی به آنان نداشته باشیم چگونه از آنان اطاعت کنیم؛ و یا مشروط به شناخت آنان است که این نیز صحیح نیست زیرا لازمه این سخن مشروط بودن وجوب اطاعت آنان خواهد بود، در حالی که وجوب اطاعت آنان در آیه کریمه مطلق است و هیچ قیدی برای آن نیست.

پاسخ: وجوب اطاعت امامان معصوم مشروط به معرفت آنان نیست تا اگر کسی آنان را شناخت اطاعت آنان بر وی واجب نباشد، بلکه اطاعت آنان خود مشروط است. در نتیجه باید آنان را شناخت تا بتوان اطاعت کرد و میان این دو فرق بسیار است.

توضیح این که گاهی شرط، شرط وجوب است و گاهی شرط واجب؛ مثلاً وجوب حج مشروط به استطاعت است و استطاعت شرط وجوب حج است. بنابراین اگر استطاعت نباشد حج واجب نخواهد بود. ولی طهارت در نماز شرط واجب است، یعنی نماز که واجب است مشروط به طهارت است. بر این اساس اگر کسی طهارت تحصیل نکرد نمی‌تواند نماز بخواند ولی گناه کرده است، زیرا بر او واجب بوده که طهارت تحصیل کند تا بتواند نماز بخواند، اما در مسأله حج، اگر استطاعت نداشت حج بر او واجب نیست و گناهی مرتکب نشده است.

در این مورد نیز اطاعت پیامبر و امام هر دو مشروط به شناخت آنان است. از این رو باید شناخت آنان را تحصیل کرد تا بتوان از آنان اطاعت نمود. پس وجوب اطاعت آنان مطلق است، اما خود اطاعت مشروط است.

خداوند هم با اقامه ادله قطعی مقدمات این شناخت را فراهم نموده است، همان گونه که پیامبر بر اساس دلیلهای قطعی شناخته می‌شود امامان معصوم هم - که جانشینان وی هستند - بر اساس ادله قاطع و روشن به گونه ای که در کتب کلامی و حدیثی شیعه به تفصیل آمده است، معرفی شده اند و تحصیل شناخت و آگاهی نسبت به آنان لازم است.

اشکال دوم: طبق نظر شیعه امامیه در هر زمان يك امام بیشتر وجود ندارد، در حالی که «اولی الامر» جمع است و اطاعت امامان متعددی را واجب می سازد.

پاسخ: اگر چه در هر زمان بیش از يك امام نیست ولی اطاعت از ائمه به لحاظ زمانهای متعدد است، و این منافات ندارد که در هر زمانی اطاعت امامی واجب باشد. در نتیجه مؤمنان در طول زمانها مکلف هستند از امامان معصومی که امر آنها به آنان رسیده است اطاعت نمایند.

اشکال سوم: اگر مراد از «اولی الامر» در آیه کریمه امامان معصوم باشند، پس در ادامه آیه که دستور داده شده است در مسائل مورد نزاع به خدا و رسول رجوع شود، باید رد به امامان معصوم نیز مطرح می شد و آیه این چنین گفته می شد: «فإن تنازعتم فی شیء فردوه إلى الله و الرسول و أولى الأمر»؛ اگر با یکدیگر در چیزی به نزاع پرداختید آن را به خدا و پیامبر و صاحبان امر خویش باز گردانید، در حالی که اولی الامر ذکر نشده است.

پاسخ: چون امامان معصوم در پایان دادن به خصومتها و حکم در موارد تنازع بر اساس قرآن و سنت پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - عمل می کنند و کاملاً به کتاب و سنت آگاهی دارند، رد به آنان (بازگشت به آنان در مسائل مورد نزاع) بازگشت به خدا و رسول است. بدین لحاظ ذکر اولی الامر و تکرار آن لزومی نداشته است.

نکته چهارم: فاء تفریع در جمله شرطیه

نکته دیگری که در تبیین معنای اولی الامر نقش مؤثری دارد فاء تفریع در جمله شرطیه بعد از «أطيعوا الله و أطيعوا الرسول و أولى الأمر» است.

این جمله شرطیه چنین آمده است: (فإن تنازعتم فی شیء فردوه إلى الله و الرسول) که وجوب رد موارد تنازع به خدا و رسول بر وجوب اطاعت خدا و رسول و اولی الامر تفریع شده است، و این بیان به وضوح می فهماند که اطاعت اولی الامر در باز گرداندن موارد تنازع به خدا و رسول دخالت و تأثیر دارد. و این تفریع دو مطلب اساسی را در پی دارد:

۱- عصمت اولی الامر، به لحاظ اینکه اگر اولی الامر دستخوش خطا و عصیان گردد و در موارد تنازع از روی اشتباه و گناه فرمان دهد، فرمان وی ارتباطی به کتاب و سنت ندارد در حالی که تفریع دلالت می کند که چون اطاعت اولی الامر لازم است باید واقعه مورد تنازع را به خدا و رسول بازگرداند.

۲- علم گسترده به تمام محتوای کتاب و سنت، از این رو که اگر اولی الامر حتی يك حکم از کتاب و سنت را نداند و در مورد آن حکم انحرافی صادر کند رجوع به او در آن حکم، بازگشت به کتاب و سنت نخواهد بود. در حالی که تفریع می فهماند که اطاعت اولی الامر همواره موجب بازگرداندن موارد تنازع به کتاب و سنت است. بنابر این فاء تفریع در آیه، قرینه روشنی برای تعیین اولی الامر در امامان معصوم - علیهم السلام - است.

با استفاده از نکاتی که یادآور شدیم تا کنون چند مطلب روشن شد:

۱- «اولی الامر» در آیه هر کسانی که باشند معصوم از گناه و اشتباه در امر و نهی خواهند بود.

۲- «اولی الامر» قابل تطبیق بر اهل حل و عقد - چنان که فخر رازی گفته است - نیست.

۳- طبق آنچه به اثبات رسید اگر به اقوال یازده گانه ای که درباره «اولی الامر» مطرح کردیم دوباره نظری بکنیم، تنها قوی که در معنای «اولی الامر» بر اساس استفاده از آیه کریمه قابل پذیرش است؛ امامان معصوم شیعه امامیه خواهد بود، و اجماع بر عدم عصمت غیر آنان نیز این مطلب را تأکید می کند.

امرای جور اولوا الامر نیستند

در مفهوم اولوا الامر یادآوری شد که اولوا الامر تنها کسانی را شامل می شود که حق سرپرستی و مالکیت امر امت را دارند، و این عنوان بر آنان صادق است حتی اگر به ظلم و ناحق آنان را از مقام سرپرستی امت کنار زده باشند. مانند صاحب خانه ای که خانه وی را غصب کرده و او را از خانه بیرون کرده باشند.

نکته دیگری که دلالت بر رفعت شأن و علو مقام اولی الامر دارد عطف «اولوا الامر» بر خدا و رسول است، و این اشتراك و مقارنت در وجوب اطاعت مطلق، مرتبه ای است که همسنگ آن جز برای کسانی که زبینه این ارزش بزرگ باشند میسر نیست.

این دو نکته مهم (مفهوم «اولی الامر» و عطف آن بر خدا و رسول در وجوب اطاعت) خروج امرای جور را از قلمرو «اولی الامر» در آیه روشن می سازد.
زمخشری ذیل آیه کریمه در تفسیر الکشاف^{۱۲۳} می گوید:

خدا و رسول از امرای جور بیزارند و آنها صلاحیت ندارند بر خدا و رسول در وجوب اطاعت عطف شوند. شایسته ترین نام برای اینان «الصوص المتغلبه» است. یعنی دزدهایی که به زور بر سرنوشت مردم چیره شدند.

با این بیان اشکال در نظریه طبری مفسر معروف که امرای جور را در آیه داخل دانسته و احادیث لزوم اطاعت آنان را یادآور شده است روشن می شود.

سخن طبری درباره اولی الامر

جا دارد سخن طبری و استدلالی را که در این زمینه آورده است یادآور شویم:

أولی الأقوال فی ذلك بالصواب قول من قال: «هم الأمراء و الولاة لصحة الأخبار عن رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - بالأمر بطاعة الأئمة و الولاة فیما کان طاعة و للمسلمین مصلحة»، کالذی حدثني علي بن مسلم الطوسي قال: ثنا ابن أبي فديك قال: ثنی عبدالله ابن محمد بن عروة، عن هشام بن عروة، عن أبي صالح السمان، عن أبي هريرة: أن النبي - صلی الله علیه و آله و سلم - قال:

سيليكم بعدي ولاة، فيليكم البرّ ببرّه، و الفاجر بفجوره. فاسمعوا لهم و أطيعوا في كلّ ما وافق الحقّ و صلّوا وراءهم؛ فإن أحسنوا فلکم و لهم، و إن أساؤوا فلکم و عليهم!

و حدثنا ابن المثنى قال: ثنا يحيى بن عبيدالله قال: أخبرني نافع، عن عبدالله، عن النبی - صلی الله عليه و آله و سلم - قال: علی المرء المسلم الطاعة فيما أحبّ و كره إلا أن يؤمر بمعصية، فمن أمر بمعصية فلا طاعة.

حدثنا ابن المثنى قال: ثنى خالد بن عبيدالله، عن نافع، عن ابن عمر، عن النبی - صلی الله عليه و آله و سلم - نحوه.^{۱۲۴}

طبری از میان اقوال، این قول را که «اولی الامر» مطلق امراء (برّ یا فاجر) باشند برگزیده و به این دو حدیث - که اطاعت والیان و فرمانروایان را به طور مطلق لازم شمرده است - استدلال می کند.

گذشته از این که مفهوم «اولی الامر» و عطف آن بر رسول این نظریه را رد می کند اشکالاتی نیز بر نظریه طبری وارد است:

اشکال اول: این احادیث، معتبر و حجت نیست، زیرا در سند حدیث نخست نام ابن ابی فدیك است که ابن سعد - یکی از امامان رجال و حدیث نزد اهل سنت - درباره اش می گوید:

«كان كثير الحديث و ليس بحجة»^{۱۲۵}

حدیث بسیار از او روایت شده است و (سخن) او حجت نیست.

و ابن حبان وی را دارای خطا و اشتباه دانسته است.^{۱۲۶}

و نیز در سند آن عبدالله بن محمد بن عروة است که در کتب معروف رجال توثیقی برای وی دیده نمی شود.

در سند حدیث دوم نیز برخی افراد ضعیف و مجهول وجود دارند مانند یحیی بن عبيدالله که از سوی ائمه رجال اهل سنت مانند ابوحاتم و ابن عیینه و یحیی القطان و ابن معین و ابن ابی شیبّه و نسائی و دارقطنی مورد تضعیف و قدح قرار گرفته اند.^{۱۲۷}

اشکال دوم: این احادیث ربطی به آیه اولی الامر ندارند و در مقام تفسیر این آیه نیستند.

اشکال سوم: این تفسیر طبری با آیات کریمه دیگری از قرآن مخالف است از جمله این آیه کریمه:

(و لا تطيعوا أمر المسرفين الذين يفسدون فی الأرض و لا یصلحون)^{۱۲۸} فرمان مسرفان را اطاعت نکنید.

آنان که تبهکاری می کنند و به صلاح و نیکی گرایش ندارند.

اولوا الامر علما نیز نیستند

۱۲۴ - تفسیر طبری، ج ۵، ص ۹۵، دارالمعرفة، بیروت

۱۲۵ - الطبقات الکبری، ج ۵، ص ۴۳۷، دار بیروت للطباعة و النشر

۱۲۶ - کتاب الثقات، ج ۹، ص ۴۲، مؤسسة الکتب الثقافیة

۱۲۷ - تهذیب التهذیب، ج ۱۱، ص ۲۲۱، دار الفکر

۱۲۸ - سوره شعراء: ۱۵۲-۱۵۱

مفهوم اولوا الامر حاکی از سرپرستی و ولایت امر است، و علما نقشی جز روشنگری و آگاهی دادن ندارند. زیرا:

اولاً: از عنوان اولی الامر اهل علم و فقه به ذهن نمی آید مگر دلیلی از خارج وجود داشته باشد که به علما و دانشمندان سرپرستی داده شده است و این غیر از دلالت آیه است، و کسانی که این قول را مطرح کرده اند به لحاظ این است که مردم در امور زندگی از علما اطاعت کرده و از رهنمودهای آنها بهره می گیرند.

ثانیاً: در آیه قبل از این آیه، خداوند وظایف حکام را بیان کرده است:

(وَإِذَا حُكِمَ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ)

و (خداوند فرمان می دهد) زمانی که میان مردم حکم کردید به عدالت حکم کنید.

در آیه مورد بحث، وظایف مردم را نسبت به «اولی الامر» بیان کرده است و این به روشنی می رساند که این اولی الامر همان حکام هستند نه علما.

ثالثاً: اگر مقصود علما باشند آیا علما به طور عام مجموعی و در فرض اجماع و اتفاق مقصود هستند، یا اینکه به طور عام استغراقی مقصود بوده و هر فردی از افراد آنان ولی امر و اطاعتش واجب است؟

اگر مقصود فرض اول باشد اشکالش در بیان قول اهل حل و عقد و گفته فخر رازی بیان شد؛ و اگر صورت دوم باشد چگونه اطاعت آنان به طور مطلق در آیه کریمه واجب شده است در حالیکه اگر چنین می بود باید ضوابط و شرائط آن در قرآن و حدیث بیان شده باشد.

رابعاً: چنانکه در توضیح فاء تفریع در آیه گذشت، در جمله بعد در آیه کریمه آمده است:

(فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ) که این جمله با «فاء» تفریع با جمله قبل ارتباط یافته است که معنای آن متفرع بودن لزوم بازگرداندن واقعه مورد تنازع به خدا و رسول بر لزوم اطاعت خدا و رسول و اولی الامر به قول مطلق است.

این جمله به وضوح می فهماند که در موارد تنازع که رد به خدا و رسول لازم است، این رد از رهگذر اطاعت اولی الامر خواهد بود، و نکته نیابردن اولی الامر در جمله بعد تبیین همین مطلب است که تنها اولی الامر است که آگاه از تمام محتوای کتاب و سنت است که بازگشت به او در موارد تنازع، محقق رد به خدا و رسول خواهد بود و می دانیم علما به طور مطلق چنین نیستند جز کسانی که از مصونیت الهی از گناه و اشتباه برخوردار باشند.

نکاتی دیگر در آیه کریمه

در مورد این قول که منظور از «اولی الامر» علما باشند برخی موارد قابل تأمل در سخن مفسران دیده می شود، که با ذکر نکات شایسته تأمل در آیه اشکال آنها روشن می گردد:

نکته اول: مخاطبان در «فان تنازعتم» همان مخاطبان در «یا ایها الذین آمنوا» هستند و قرینه تقابل میان «مؤمنان مخاطب در آیه» با «اولی الامر» ایجاب می کند که «الذین آمنوا» غیر از اولی الامر باشند که باید اولی الامر فرمانروا، و مؤمنان فرمانبردار قرار گیرند.

نکته دوم: با توجه به این نکته، منظور از تنازع مؤمنان نزاعهای خود آنان با یکدیگر است نه نزاعهای آنان با اولی الامر.

نکته سوم: اینکه خطاب از مؤمنان التفات پیدا کرده و به اولی الامر متوجه گردیده باشد مخالف سیاق آیه است و در آیه دلیلی بر این التفات وجود ندارد.

نقد چند نظریه

قرطبی و جصاص جمله (فإن تنازعتم فی شیء فردوه إلى الله و الرسول) را دلیل بر این گرفته اند که منظور از اولی الامر علما هستند، و چون کسانی که عالم نیستند چگونگی بازگرداندن به خدا و رسول را نمی دانند از این رو خداوند علما را مورد خطاب قرار داده و به آنان - در فرض تنازع و اختلاف - امر کرده است که مورد نزاع را به خدا و رسول بازگردانند.^{۱۲۹}

ابوالسعود در تفسیر خویش این قول را آورده و عکس آنچه را که آن دو مفسر قبل گفته بودند گفته است. او می گوید: جمله «فإن تنازعتم» دلیل است بر اینکه مقصود از اولی الامر نمی تواند علما باشد زیرا مقلد را نمی رسد که با مجتهد در حکمش منازعه کند! مگر اینکه بگوییم جمله «فإن تنازعتم» ربطی به مقلدان ندارد و خطاب تنها به علماست، و التفاتی در این مورد صورت گرفته است، این هم بعید است.^{۱۳۰}

اشکال سخن قرطبی و جصاص این است که قائل به التفات شده اند و جمله «تنازعتم» را خطاب به علما دانسته اند، در حالی که ظاهر این است که خطاب «تنازعتم» به همه مؤمنان باشد و دلیلی بر این التفات وجود ندارد.

و اشکال سخن ابوالسعود این است که وی تنازع را در آیه در صورتی که منظور از اولی الامر علما باشند تنازع مقلدان با علما دانسته است در حالی که خطاب به مؤمنان است و چون مؤمنان در آیه مقابل با اولی الامر قرار داده شده اند تنازع آنان نزاعهای خودشان با یکدیگر خواهد بود، نه نزاعهای آنان با اولی الامرشان که طبق فرض علما هستند.

تا اینجا روشن شد که منظور از اولی الامر به خاطر نکاتی که یادآور شدیم نمی تواند علما باشد، و سخن قرطبی و جصاص که با التفات خواسته اند این قول را سامان دهند بسامان نیست و بطلان سخن ابوالسعود هم که این قول را با وجه ناصحیح رد کرده روشن گردید.

اولی الامر صحابه و تابعین نیز نیستند

نکات دیگری در آیه کریمه وجود دارد که در پرتو آنها می توان به صحیح نبودن این که اولی الامر صحابه یا صحابه و تابعین یا مهاجرین و انصار باشند نیز پی برد:

۱- در آیه کریمه مؤمنان عموماً مخاطب قرار گرفته اند و کسانی را که اطاعت از آنها برای مؤمنان به طور مطلق واجب است برای آنان بیان شده است.

۱۲۹- جامع احکام القرآن، ج ۵، ص ۲۶۰، دارالفکر؛ احکام القرآن، جصاص، ج ۲، ص ۲۱۰، دار الکتب العربی
۱۳۰- إرشاد العقل السليم، تفسیر ابوالسعود، ج ۲، ص ۱۹۳، دار احیاء التراث العربی، بیروت

بنابر این مؤمنان کسانی هستند که شأن آنها اطاعت و فرمانبری است و شأن خدا و رسول و اولی الامر فرماندهی و صاحب اختیاری مطلق آنها است و مقابله این دو با یکدیگر قرینه روشنی است که مؤمنان افرادی غیر از اولی الامر هستند. حیثیتی که مؤمنان دارند تنها حیثیت فرمانبری است، و حیثیت مقابل آن که قائم به خداوند و رسول و اولی الامر است حیثیت فرمانروایی است.

آنچه این مغایرت را تأکید می کند این است که اولی الامر با خدا و رسول در يك سیاق قرار گرفته اند و خدا و رسول حیثیتی جز مطاع بودن در آیه کریمه ندارند پس اولی الامر نیز باید چنین باشند.

این مطلب ایجاب می کند اولی الامر، صحابه و تابعین یا مهاجرین و انصار نباشند چه اینکه در این قول مغایرت مذکور وجود ندارد، بلکه مؤمنانی که در زمان نزول آیه مخاطب آن هستند همان صحابه، مهاجرین و انصار هستند.

۲- نکته دیگر آن است که اگر منظور از اولی الامر اصحاب باشند، آیا اصحاب به نحو عام مجموعی لحاظ شده اند یا به نحو عام استغراقی؟

به تعبیر روشن تر آیا هر يك از اصحاب مستقلاً اولی الامر است و دارای مقام سرپرستی، یا مجموع آنان دارای این شأن هستند؟ که طبعاً در صورت دوم اعتبار سخن آنان در صورت اجماع و اتفاق نظر آنان خواهد بود؟

فرض دوم (عام مجموعی) خلاف ظاهر است، چنانکه در توضیح سخن فخر رازی گذشت؛ و فرض اول که هر يك از صحابه دارای ولایت باشند نیز خلاف ظاهر و بر خلاف سیره صحابه است، زیرا در زمان صحابه چنین نبوده است که هر يك برای دیگری وجوب اطاعت (آن هم به طور مطلق) را دارا باشد.

افزون بر اینکه صحابه از جهت علمی و عملی دارای اختلاف بسیاری بوده اند. بسیاری از آنان فاقد صلاحیت علمی و اخلاقی بوده اند که در شأن آنان وجوب تبیین از خبر فاسق نازل شده است مانند ولید بن عقبه.^{۱۳۱} با این حال چگونه ممکن است منظور از اولی الامر صحابه به طور مطلق و یا مهاجرین و انصار باشند.

اولی الامر، امرای سریه ها نیز نیستند

همچنین منظور از اولی الامر فرماندهان سریه ها^{۱۳۲} نیستند، زیرا افزون بر آنچه یادآور شدیم که عطف اولی الامر بر رسول و وجوب اطاعت مطلق اولی الامر و نیز تفریع جمله «فان تنازعتم...» بر لزوم اطاعت مطلق خدا و پیامبر و اولی الامر دلالت بر عصمت اولی الامر می کند، و اینکه فرماندهان سریه ها از عصمت برخوردار نبوده اند، آثاری که از صحابه و تابعین در این رابطه وارد شده است مؤید این مطلب است به برخی از این آثار اشاره می کنیم:

۱۳۱ - درباره صحابه به جزوه عدالت صحابه در میزان کتاب و سنت از نویسنده مراجعه شود

۱۳۲ - جنگهایی که خود پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - در آنها حضور نداشته است

۱- در حدیثی از ابن عباس روایت شده است: آیه «اولی الامر» درباره مردی - که پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - او را بر سریره ای (به عنوان سرپرستی) فرستادند - نازل شده است.^{۱۳۳} در سند این حدیث حجاج بن محمد آمده است که ابن سعد درباره اش گفته است:

«كان قد تغير في آخر عمره»،

یعنی: وی در آخر عمر از جهت حافظه گرفتار اختلال شده بود؛ و ابن حجر گفته است که او در همین حال روایت کرده است.^{۱۳۴} طبعاً روایت وی با این وصف از اعتبار برخوردار نخواهد بود.

۲- در حدیثی دیگر از میمون بن مهران روایت شده است که اولی الامر کسانی هستند که سریره ها (جنگها) را همراهی می کرده اند.^{۱۳۵} در سند این حدیث عنبسة بن سعید ضریس است که ابن حبان درباره وی می گوید:

«كان يخطئ»^{۱۳۶}

یعنی: وی پیوسته دارای خطا و اشتباه بود.

در حدیثی طبری از سدی نقل کرده^{۱۳۷} که آیه اولی الامر را با جریان سریره ای که در آن خالد بن ولید به فرماندهی گماشته شده است و در آن سریره عمار یاسر وجود داشت و او با خالد درباره امانی که به فرد مسلمانی داده بود، اختلاف پیدا کرد مرتبط دانسته است.^{۱۳۸}

این حدیث نیز از صحت برخوردار نیست، زیرا اولاً مرسل است، و ثانیاً در مورد سدی از یحیی بن معین و عقیلی تضعیف نقل شده و جوزجانی وی را بسیار دروغگو معرفی کرده است.^{۱۳۹}

۳- حدیثی که بخاری در تفسیر آیه اولی الامر آورده چنین است:

حدثنا صدقة بن الفضل، أخبرنا حجاج بن محمد، عن ابن جريج، عن يعلى بن مسلم، عن سعيد بن جبیر،

عن ابن عباس رضي الله عنهما: «أطيعوا الله و أطيعوا الرسول و أطيعوا الأمر منكم» قال: نزلت في

عبدالله بن حذافة ابن قيس بن عدي إذ بعثه النبي - صلى الله عليه وسلم - في سرية.^{۱۴۰}

در این حدیث سعید بن جبیر از ابن عباس روایت کرده که «أطيعوا الله و أطيعوا الرسول و اولی الامر منكم» درباره عبدالله بن حذافة نازل شده، آنگاه که پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - او را در سریره ای فرستاد.

این حدیث چنانکه از کلام ابن حجر در فتح الباری استفاده می شود محتمل است که از سنید بن داود مصیصی روایت شده باشد چنانکه ابن سکن روایت کرده است، نه از صدقة بن فضل چنانکه اکثر

۱۳۳- تفسیر طبری، ج ۵، ص ۹۲، دارالمعرفة، بیروت

۱۳۴- تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۱۸۱

۱۳۵- تفسیر طبری، ج ۵، ص ۹۲، دارالمعرفة، بیروت

۱۳۶- تهذیب التهذیب، ج ۸، ص ۱۳۸

۱۳۷- تفسیر طبری، ص ۹۲، دارالمعرفة

۱۳۸- تفسیر طبری، ص ۹۲، دارالمعرفة

۱۳۹- تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۲۷۳

۱۴۰- صحیح بخاری، ج ۳، ص ۳۷۶، کتاب التفسیر، باب قوله «أطيعوا الله...»، ح ۱۰۱۰، دارالقلم بیروت

روایت کرده اند و در صحیح بخاری کنونی چنین است و سنید بن داود از ناحیه ابی حاتم و نسائی تضعیف دارد.^{۱۴۱}

بنابر این **اولاً**: مسلم نیست که حدیث طبق روایت موجود در بخاری از صدقة بن فضل باشد، بلکه ممکن است از سنید باشد که دارای تضعیف است.

ثانیاً: در سند آن حجاج بن محمد است که ابن سعد درباره اش گفته است:

«كان قد تغير في آخر عمره»

یعنی: وی در آخر عمر از جهت حافظه گرفتار اختلال شده است،

و ابن حجر گفته: او در همین حال روایت کرده است.^{۱۴۲}

اولی الامر ابوبکر و عمر نیز نیستند

از وجوهی که در گذشته یادآوری شد روشن گردید که ابوبکر و عمر نیز مصداق اولی الامر نیستند. افزون بر آن وجوه، اظهار نادانی و ناتوانی آنان از پاسخگویی سؤالات و ابراز نظر بر خلاف احکام الهی است که در تاریخ و حدیث بسیار است. و در این زمینه می توان به جلد ۶ و ۷ از کتاب الغدير مراجعه کرد.

و حدیثی که در برخی از کتب اهل سنت روایت شده و امر به اقتدای آنان را یادآور شده است: «اقتدوا بالذین من بعدي أبي بكر و عمر»، به وجوهی دارای مناقشه است. از جمله اینکه در سند آن عبدالملك بن عمیر است که در تهذیب الکمال^{۱۴۳} از قول احمد بن حنبل درباره وی چنین آمده است: «عبدالملك بن عمیر مضطرب الحديث جداً ... ما أرى له خمسمائة حديث، و قد غلط في كثير منها»؛ و نیز از احمد بن حنبل تضعیف وی را یادآور شده است؛ و از ابوحاتم نقل کرده است: «(عبدالملك) ليس بحافظ ... تغير حفظه قبل موته».

و در سند ترمذی^{۱۴۴} سالم بن علاء مرادی است که ابن معین و نسائی وی را تضعیف کرده اند.^{۱۴۵} و نیز در سند ترمذی سعید بن یحیی بن سعید الاموی است که ابن حجر از صالح بن محمد نقل کرده «أنه كان يغلط» یعنی: پیوسته دارای اشتباه بوده است.^{۱۴۶}

افزون بر اینکه اگر مانند چنین احادیثی ثابت بود، ابوبکر و عمر در سقیفه به آنها استدلال می کردند و صلاحیت خویش را برای خلافت ثابت می کردند در حالیکه چنین چیزی قطعاً نقل نشده است؛ و این کاشف قطعی از عدم صدور حدیث مذکور و مجعول بودن آن است.

اولی الامر صاحبان ولایت شرعی (مانند پدر) نیز نیستند

۱۴۱- فتح الباری، ج ۸، ص ۲۵۳

۱۴۲- تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۱۸۱

۱۴۳- تهذیب الکمال، ج ۱۸، ص ۳۷۳، مؤسسة الرسالة

۱۴۴- سنن ترمذی، ج ۵، ص ۵۷۰، ح ۳۶۶۳

۱۴۵- میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۱۱۲، دارالفکر

۱۴۶- تهذیب التهذیب، ج ۴، ص ۸۶

اولی الامر مطلق کسانی که دارای ولایت شرعی هستند مانند پدر و جد و ... نیز نخواهند بود. این مطلب به روشنی از وجوه بسیاری که برای موارد قبل آورده شد روشن گردید.

اولی الامر و حدیث منزلت و حدیث اطاعت و حدیث ثقلین

حدیث منزلت

در حدیثی که حاکم حسکانی^{۱۴۷} در شواهد التنزیل^{۱۴۸} در تفسیر آیه اولی الامر آورده به اسناد خویش از مجاهد روایت کرده است:

«... و اولی الامر منکم» قال: نزلت فی امیر المؤمنین حین خلفه رسول الله بالمدينة، فقال: أتخلفني علی النساء و الصبيان؟ فقال: أما ترضی أن تكون مئی بمنزلة هارون من موسى، حین قال له «أخلفني فی قومي و أصلح»، فقال الله: «... و اولی الامر منکم ...» فقال: هو علی بن ابی طالب، ولأه الله الامر بعد محمد فی حياته حین خلفه رسول الله بالمدينة، فأمر الله العباد بطاعته و ترك خلافه»

(در مورد آیه کریمه) «... و اولی الامر منکم...» مجاهد چنین گفته است: آیه کریمه در مورد امیر المؤمنین علی - علیه السلام - نازل گردید آنجا که رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - در مدینه وی را جانشین خویش قرار داد. آنگاه علی - علیه السلام - گفت: مرا بر زنان و کودکان جانشین قرار می دهی؟ پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمود: آیا نمی پسندی که نسبت به من به منزله هارون نسبت به موسی باشی آنجا که به او گفت: «أخلفني فی قومي» در میان قوم جانشینم باش و اصلاح کن؟ (در این آیه کریمه که) خداوند فرموده است: «و اولی الامر منکم»، اولی الامر (مصادقتش) علی بن ابی طالب است که خداوند او را در زمان حیات پیامبر برای بعد از وی سرپرست امت قرار داد، آنجا که او را در مدینه جانشین خویش قرار داد. پس خداوند بندگان را به اطاعت وی و ترك مخالفتش امر کرد.

در این حدیث مجاهد، این دانشمند و مفسر تابعی شأن نزول آیه اولی الامر را موقعی دانسته است که پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - امیر المؤمنین علی - علیه السلام - را در مدینه جانشین خویش قرار داد.

در این حدیث تمام منزلتهایی که برای هارون نسبت به موسی - علیه السلام - بوده است برای علی - علیه السلام - نسبت به پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - قرار داده شده است. از جمله آنها جانشینی هارون نسبت به موسی - علیه السلام - است که این جانشینی - که لازمه آن واجب الاطاعة بودن علی - علیه السلام - برای تمام مسلمانان است - برای علی - علیه السلام - قرار داده شده است.

۱۴۷ - حاکم حسکانی از محدثان بزرگ اهل سنت است. ذهبی درباره اش می گوید: «الحسکانی القاضی المحدث ابوالقاسم عبيدالله بن عبدالله ... محمد بن حسان القرشي العامري النيسابوري الحنفي الحاكم، و يعرف بابن الحذاء، شيخ متقن ذو عناية تامة بعلم الحديث». حسکانی، قاضی محدث ابوالقاسم عبيدالله فرزند عبدالله ... فرزند حسان قرشی عامری نیشابوری حنفی مذهب و حاکم که معروف به ابن حذاء است. شیخی (استادی) است دارای استواری و اتقان و عنایت تام نسبت به علم حدیث

۱۴۸ - شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۱۹۰، مؤسسة الطبع و النشر

این نکته شایسته یادآوری است که با قطع نظر از این شأن نزول، حدیث منزلت از احادیث ثابت و مسلم میان فریقین (شیعه و اهل سنت) است به گونه ای که پس از بیان حدیث منزلت در شأن نزول مذکور، حاکم حسکانی می گوید:

و هذا هو حدیث المنزلة الذي كان شيخنا أبو حازم الحافظ يقول: خرّجته بخمسة آلاف إسناده.

این همان حدیث منزلت است که شیخ ما (استاد ما) ابو حازم حافظ (درباره اش) می گفت: من آن را به پنج هزار سند تخریج کرده ام.

لذا در اعتبار این حدیث تردیدی نیست و محدثان بزرگ مانند ابن عساکر در کتب خویش آن را از صحابه بسیار روایت کرده اند.^{۱۴۹}

این حدیث دلالت می کند که علی - علیه السلام - پس از پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - افضل و اعلم امت و جانشین آن حضرت در زمان حیات و پس از رحلت آن گرامی است.

حدیث اطاعت

دلیل دیگری که انطباق اولی الامر را بر علی - علیه السلام - تأکید می کند حدیث اطاعت است. این حدیث به طرق و الفاظ مختلف وارد شده است:

حاکم نیشابوری در کتاب المستدرک علی الصحیحین^{۱۵۰} آن را آورده و ذهبی در تلخیص ذیل صفحه صحت آن را تأیید کرده است.

متن حدیث چنین است:

قال رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم -: من أطاعني فقد أطاع الله و من عصاني فقد عصى الله، و

من أطاع علياً فقد أطاعني و من عصى علياً فقد عصاني

پیامبر خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمود: کسی که مرا اطاعت کند خدا را اطاعت کرده و کسی که مرا معصیت کند خدا را معصیت کرده است، و کسی که علی را اطاعت کند مرا اطاعت کرده و کسی که علی را معصیت کند مرا معصیت و نافرمانی کرده است.

در این حدیث، پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - اطاعت علی - علیه السلام - را ملازم با اطاعت خود قرار داده چنانکه اطاعت خود را ملازم با اطاعت خدا قرار داده است، و نیز معصیت آن حضرت را معصیت خود، و معصیت خود را معصیت خدا قرار داده است.

این حدیث به طور واضح بر واجب الاطاعة بودن علی - علیه السلام - مانند خود پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - دلالت می کند، و مضمون آن مضمون آیه اولی الامر است که دلالت می کند بر اینکه اطاعت اولی الامر همان اطاعت رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - است و در واقع این حدیث مفسر آیه اولی الامر در انطباق بر امیرمؤمنان علی بن ابی طالب - علیه السلام - است. همچنین این حدیث دلالت بر عصمت علی - علیه السلام - دارد، چه اینکه اطاعت متفرع بر امر است زیرا تا امر و فرمانی نباشد اطاعت موضوع ندارد، و امر متفرع بر اراده است، و اراده معلول

۱۴۹ - شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۱۹۵، مؤسسة الطبع و النشر

۱۵۰ - المستدرک، ج ۳، ص ۱۲۱، دار المعرفة، بیروت

شوق و درك مصلحت در فعل است. وقتی اطاعت علی - علیه السلام - به مقتضای حدیث ملازم بلکه متحد با اطاعت پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - باشد، امر او نیز امر پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - و اراده او نیز اراده آن حضرت و درك مصلحت او نیز عین درك مصلحت پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - خواهد بود، و این چیزی غیر از عصمت آن حضرت نیست.

حدیث ثقلین

دلیل دیگری که انطباق اولی الامر را بر اهل بیت پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - (امامان معصوم) تأکید می کند، حدیث ثقلین است. این حدیث نزد شیعه و اهل سنت مسلم و قطعی است، و با سندها و طرق بسیار در منابع حدیثی نقل شده است. این حدیث گر چه در مواقف متعدد و با الفاظ مختلف نقل شده، اما دو جمله در آن جنبه محوری دارد و آن دو جمله این است:

إني تارك فيكم الثقلين: كتاب الله، و عترتي أهل بيتي. ما إن تمسكتم بهما لن تضلوا أبداً. و إنيهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض.^{۱۰۱}

من دو چیز گرانبه میان شما می گذارم: یکی کتاب خدا و دیگری عترتم که اهل بیت من هستند. مادامی که به این دو تمسک جوئید و چنگ بزنید هرگز گمراه نشوید. این دو از یکدیگر جدا نمی شوند تا کنار حوض بر من وارد شوند.

ابن حجر در کتاب «الصواعق المحرقة»^{۱۰۲} درباره این حدیث می گوید:

برای حدیث تمسك به ثقلین طرق بسیاری است. این حدیث از بیست و چند نفر از صحابه نقل شده است، در برخی از این طرق آمده است که حضرت آن را در مدینه در زمان بیماری - در حالیکه اصحاب در حجره گرد آن حضرت جمع بودند - بیان فرموده است. در برخی دیگر است که آن را در غدیر خم فرموده است. در برخی دیگر است که آن را پس از بازگشت از طائف بیان فرموده است. میان اینها منافاتی نیست، زیرا ممکن است در همه این موارد و در غیر اینها حدیث مذکور را به خاطر اهتمام به قرآن و عترت ظاهر بیان کرده باشد.

علامه بحرانی از علمای بزرگ شیعه در کتاب «غایة المرام»^{۱۰۳} حدیث ثقلین را به ۳۹ طریق از طرق اهل سنت و ۸۲ طریق از طرق شیعه بیان کرده است.

در این حدیث شریف اولاً گمراه نشدن امت بر تمسك و پیروی از دو چیز (قرآن و اهل بیت پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم -) متوقف شده است، که دلالت می کند اگر از هیچ يك یا یکی از این دو پیروی نشود ضلالت و گمراهی حتمی است؛ و اینکه اهل بیت پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم -

۱۰۱ - صحیح ترمذی، ج ۵، ص ۶۲۱-۶۲۲، دارالفکر؛ مسند احمد، ج ۳، ص ۱۷ و ۵۹ و ج ۵ ص ۱۸۱ و ۱۸۹، دار صادر، بیروت؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۰۹-۱۱۰، دارالمعرفة، بیروت؛ خصائص النسائی، ص ۹۳، مکتبه نبوی؛ و منابع فراوان دیگر در این زمینه می توان به «کتاب الله و اهل البيت فی حدیث الثقلین» مراجعه کرد

۱۰۲ - الصواعق المحرقة، ص ۱۵۰، مکتبه القاهرة

۱۰۳ - غایة المرام، ج ۲، ص ۳۶۷-۳۰۴

و قرآن ملازم یکدیگرند و هرگز از یکدیگر جدا نمی شوند. این دو جمله به وضوح دلالت دارند که اهل بیت - که در رأس آنان علی بن ابی طالب - علیه السلام - است - باید مانند قرآن مورد تمسك مردم قرار گرفته و اوامرشان مورد اطاعت آنان باشد. و اینکه آنان از قرآن جدا نمی شوند، به روشنی دلالت بر عصمت آنان دارد زیرا اگر دستخوش گناه و اشتباه شوند از قرآن جدا شده اند، در حالی که طبق حدیث ثقلین آنان هیچ گاه از قرآن جدا نمی شوند.

احادیثی درباره اولی الامر در منابع شیعه و اهل سنت

دلیل دیگری که بر انطباق اولی الامر بر علی - علیه السلام - و یازده فرزند معصوم وی (امامان دوازده گانه شیعه امامیه) دلالت دارد احادیثی است که در منابع حدیثی شیعه و اهل سنت وارد شده و اولوا الامر را به علی - علیه السلام - و یازده امام معصوم بعد از وی تفسیر کرده است. چند نمونه از این احادیث را یادآور می شویم:

حدیث اول

ابراهیم بن محمد بن مؤید جوینی^{۱۵۴} در کتاب فرائد السمطين^{۱۵۵} به اسنادی که دارد و شیخ صدوق ابن بابویه قمی در کتاب کمال الدین^{۱۵۶} از سلیم بن قیس روایت کرده اند:

در زمان خلافت عثمان در مسجد رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - دیدم علی - علیه السلام - در مسجد بود و جماعتی در حال گفتگو با یکدیگر بودند. آنان درباره قریش و فضل و سوابق قریش و آنچه پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - درباره قریش فرموده است سخن می گفتند، و فضیلت انصار و سوابق درخشان آنان و تمجیدی را که خداوند از آنان در قرآن نموده است یادآور می شدند، و هر گروه فضیلت‌های خویش را برمی شمرد.

در این حلقه گفتگو بیش از دویست تن شرکت داشتند که علی - علیه السلام - و سعد بن ابی وقاص و عبدالرحمن بن عوف و طلحه و زبیر و مقداد و ابوذر و حسن و حسین - علیهما السلام - و ابن عباس ... در زمره آنان بودند.

این نشست از صبح تا ظهر ادامه یافت و علی بن ابی طالب هم چنان نشسته و ساکت بود که جمعیت رو به آن حضرت کرده از وی خواستند سخن بگوید.

آن حضرت فرمود: هر يك از دو گروه شما فضیلت خویش را ذکر کرد و حق سخن را ادا نمود. من از شما قریش و انصار می پرسم: این فضیلت را خداوند به خاطر چه کسی به شما ارزانی داشته است؟ آیا شما به خاطر ویژگیهای خود و قبیله ای و خانوادگی دارای این فضیلتها شدید؟ یا به خاطر دیگری بود که این فضیلتها از آن شما گردید؟

گفتند: بلکه خداوند به خاطر محمد - صلی الله علیه و آله و سلم - و قبیله وی اینها را به ما موهبت کرد.

۱۵۴ - ذهبی در کتاب «المعجم المختص بالمحدثين»، ص ۶۵، چاپ مکتبة الصديق سعودی در طائف می گوید: «ابراهیم بن محمد ... الامام الكبير المحدث شيخ المشايخ»، یعنی: امامی بزرگ، محدث، استاد استادان ... سال ۶۴۴ هجری متولد شده و سال ۷۲۲ در خراسان درگذشته است.

و ابن حجر در کتاب «الدرر الكامنة»، ج ۱، ص ۶۷، می گوید: «و سمع بالحلة و تبريز ... و له رحلة واسعة، و عنی بهذا الشأن و كتب و حصل. و كان ديناً وقوراً مليح الشكل جيد القراءة ...»، یعنی: در حله و تبریز (و شهرهای دیگری از استادان حدیث) استماع کرده است ... و نسبت به علم حدیث عنایتی ویژه داشته ... و متدین و باوقار و خوش سیما و نیکو قرائت بوده است.

۱۵۵ - **فرائد السمطين**، ج ۱، ص ۳۱۲، مؤسسة المحمودی للطباعة و النشر، بیروت
اسماعیل باشا در کتاب ایضاح المکنون در ذیل کشف الظنون، ج ۴، ص ۱۸۲، دارالفکر، می گوید: فرائد السمطين فی فضائل المرتضى و البتول و السبطین لأبي عبدالله إبراهيم بن سعدالدین محمد بن أبی بکر بن محمد بن حمويه الجويني... فرغ منه سنة ۷۱۶
۱۵۶ - کمال الدین، ص ۲۷۴

حضرت فرمود: درست گفتید ای گروه قریش و انصار. آیا نمی دانید که آنچه شما از خیر دنیا و آخرت به آن دست یافتید تنها به خاطر ما اهل بیت بود؟

آنگاه حضرت شماری از فضایل اهل بیت و فضیلت‌های خویش را برشمرد و از آنان تصدیق و گواهی خواست، و آنان گواهی دادند از جمله اینکه فرمود:

فَأَشَدُّكُمْ لِلَّهِ، أَتَعْلَمُونَ حَيْثُ نَزَلَتْ (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ).^{۱۵۷} وَ حَيْثُ نَزَلَتْ (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يَقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ)،^{۱۵۸} وَ حَيْثُ نَزَلَتْ «أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُتْرَكُوا وَ لَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَ لَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ لَا رَسُولِهِ وَ لَا الْمُؤْمِنِينَ وَلِجَّةً»،^{۱۵۹} قَالَ النَّاسُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، خَاصَّةً فِي بَعْضِ الْمُؤْمِنِينَ أَمْ عَامَةً لَجَمِيعِهِمْ؟ فَأَمَرَ اللَّهُ - عَزَّوَجَلَّ - نَبِيَّه - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلَهُ وَ سَلَّمَ - أَنْ يُعَلِّمَهُمْ وَلاَةَ أَمْرِهِمْ وَ أَنْ يَفْسِّرَ لَهُمْ مِنَ الْوَلَايَةِ مَا فَسَّرَ لَهُمْ مِنْ صَلَاتِهِمْ وَ زَكَاتِهِمْ وَ حُجَّتِهِمْ، فَيُنْصِبْنِي لِلنَّاسِ بِغَيْرِ خَمٍّ. ثُمَّ خُطِبَ وَ قَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّ اللَّهَ أَرْسَلَنِي بِرِسَالَةٍ ضَاقَ بِهَا صَدْرِي وَ ظَنَنْتُ أَنَّ النَّاسَ مَكْذِبِي. فَأَوْعَدَنِي لِأَبْلَغِهَا أَوْ لِيَعْدَبْنِي. ثُمَّ أَمَرَ فَنُودِيَ بِالصَّلَاةِ جَامِعَةً. ثُمَّ خُطِبَ فَقَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ، أَتَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ - عَزَّوَجَلَّ - مَوْلَايَ وَ أَنَا مَوْلَى الْمُؤْمِنِينَ، وَ أَنَا أَوْلَى بِهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ؟ قَالُوا: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ. قَالَ: فَمَنْ يَا عَلِيٌّ. فَقُمْتَ فَقَالَ: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ، اللَّهُمَّ وَالْ مِنْ وَالَاهُ، وَ عَادَ مِنْ عَادَاهُ.»

فَقَامَ سَلْمَانُ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَلاَءٌ كَمَاذَا؟ فَقَالَ: وَلاَءٌ كَوَلَايَتِي، مَنْ كُنْتُ أَوْلَى بِهِ مِنْ نَفْسِهِ فَعَلِيٌّ أَوْلَى بِهِ مِنْ نَفْسِهِ. فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى ذِكْرَهُ: (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا).^{۱۶۰} فَكَبَّرَ النَّبِيُّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلَهُ وَ سَلَّمَ - وَ قَالَ: اللَّهُ أَكْبَرُ! تَمَامَ نُبُوتِي وَ تَمَامَ دِينِ اللَّهِ عَلَيَّ بَعْدِي. فَقَامَ أَبُو بَكْرٍ وَ عَمْرُ فَقَالَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، هُوَلاَءُ الْآيَاتِ خَاصَّةً فِي عَلِيٍّ؟ قَالَ: بَلَى، فِيهِ وَ فِي أَوْصِيَائِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ. قَالَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، بَيْنَهُمْ لَنَا. قَالَ: عَلِيٌّ أَخِي وَ وَزِيرِي وَ وَارِثِي وَ وَصِيِّي وَ خَلِيفَتِي فِي أُمَّتِي وَ وَلِيَّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي. ثُمَّ ابْنِي الْحَسَنَ ثُمَّ الْحُسَيْنَ ثُمَّ تَسَعَةً مِنْ وَلَدِ ابْنِي الْحُسَيْنِ وَاحِدَ بَعْدَ وَاحِدٍ، الْقُرْآنَ مَعَهُمْ وَ هُمْ مَعَ الْقُرْآنِ لَا يَفَارِقُونَهُ وَ لَا يَفَارِقُهُمْ حَتَّى يَرُدُّوا عَلَى الْحَوْضِ. فَقَالُوا كُلَّهُمْ: اللَّهُمَّ نَعَمْ، قَدْ سَمِعْنَا ذَلِكَ وَ شَهِدْنَا كَمَا قُلْتَ سِوَاءِ. وَ قَالَ بَعْضُهُمْ: قَدْ حَفِظْنَا جَلَّ مَا قُلْتَ وَ لَمْ نَحْفَظْهُ كُلَّهُ، وَ هُوَلاَءُ الَّذِينَ حَفِظُوا أَخْيَارَنَا وَ أَفَاضَلَنَا.

یعنی: شما را به خدا سوگند می دهم، آیا می دانید هنگامی که این قول خدای تعالی: (یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم) نازل شد و نیز وقتی آیه کریمه (انما ولیکم الله و رسوله...) یعنی: «جز این نیست که ولی شما خدا و رسول او و کسانی هستند که ایمان آوردند آنان که نماز را به پا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند»، و همچنین هنگامی که آیه (ام حسبتم ان تتركوا...) یعنی: آیا گمان کردید که رها می شوید در حالی که هنوز آنها که از شما جهاد کردند و غیر از خدا و رسولش و مؤمنین را محرم اسرار خویش انتخاب ننمودند (از دیگران) مشخص نشده اند؟»، وقتی

۱۵۷ - سوره نساء: آیه ۵۹

۱۵۸ - سوره مائده: آیه ۵۵

۱۵۹ - سوره توبه: آیه ۱۶

۱۶۰ - سوره مائده: آیه ۳

این آیات نازل گردید مردم گفتند: یا رسول الله، این آیه ها ویژه برخی مؤمنان است یا عام است و همه مؤمنان را شامل می شود؟ خداوند متعال پیامبرش را امر فرمود: تا سرپرستان آنان را در امور برای آنان بیان کند و آن سان که نماز و زکات و حج آنان را تفسیر و تبیین کرده است مسئله ولایت و سرپرستی را نیز برای آنان تفسیر نماید. (و امر فرمود) تا مرا در غدیر خم نصب کند.

آنگاه (پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم -) خطبه خواند و فرمود: ای مردم خداوند به من رسالتی داده که سینه ام از آن تنگ شده و گمان کردم که مردم مرا در این رسالت تکذیب خواهند کرد. سپس مرا تهدید کرده که یا آن را تبلیغ کنم یا اگر تبلیغ نکنم مرا عذاب نماید.

سپس (پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم -) فرمان داد مردم اجتماع کردند و خطبه خواند و فرمود: ای مردم، آیا می دانید که خداوند متعال مولای من (صاحب اختیار من) است و من مولای مؤمنانم و از جانهای آنان اولی و سزاوارترم؟ گفتند: آری یا رسول الله. فرمود: یا علی برخیز. من برخاستم. فرمود: کسی که من مولای او هستم علی مولای او است. خدایا دوست بدار آن که علی را دوست بدارد و دشمن بدار آن که او را دشمن دارد.

سلمان برخاست و گفت: یا رسول الله، این چه ولایتی است؟ پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمود: «این ولایت آنگونه ولایتی است که من دارم. کسی که من از جانش نسبت به او اولی هستم علی نیز همان گونه از جان او اولی است». آنگاه خدای تعالی این آیه کریمه را نازل کرد: **(الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ ...)** یعنی: امروز دینتان را کامل کردم و نعمتم را بر شما تمام نمودم و راضی شدم که اسلام دین شما باشد.

آنگاه ابوبکر و عمر برخاستند و گفتند: یا رسول الله، این آیه ها ویژه علی است؟ فرمود: آری مخصوص علی و دیگر اوصیای من تا روز قیامت است. گفتند: یا رسول الله، آنها را برای ما بیان کن. فرمود: علی برادرم و وزیرم و وارث و وصیم و جانشین من در میان امتم و سرپرست هر مؤمنی پس از من است. سپس فرزندانم حسن و سپس حسین و سپس نه تن از فرزندان حسینم یکی پس از دیگری هستند. قرآن با آنان است و آنان با قرآن هستند. آنان از قرآن جدا نمی شوند و قرآن از آنان جدا نمی شود تا کنار حوض بر من وارد شوند.

آنگاه علی - علیه السلام - از کسانی که در آن جمع (در صحنه غدیر خم) حضور داشتند و این سخنان را از پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - شنیده بودند و اکنون در خاطر داشتند، خواست تا برخیزند و گواهی دهند.

زید بن ارقم و براء بن عازب و سلمان و ابوذر و مقداد برخاستند و گفتند: ما گواهی می دهیم و در خاطر داریم گفتار پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - را که بر منبر ایستاده بود و تو در کنار وی بودی آنگاه که می گفت: ای مردم خدای عز و جل به من امر کرده است که برای شما امامتان و کسی را که در میان شما پس از من (به سرپرستی) قیام می کند و وصیم و جانشینم را نصب کنم. کسی را که خدای (عز و جل) در کتابش طاعت او را واجب کرده و با طاعت خود و طاعت من مقرونش ساخته است (اشاره دارد به آیه اولی الامر).

ای مردم، خداوند شما را به نماز و زکات و روزه و حج فرمان داده است. من اینها را برای شما تفسیر و تبیین کردم و شما را به (ایمان به) ولایت نیز امر کرده و من شما را گواه می گیرم که این ولایت از آن این (شخص) است. (در موقع ادای این سخن دست خویش را بر علی نهاده بود) و برای دو فرزند بعد از او (حسن و حسین) سپس برای جانشینان از فرزندان آنان ...

حدیث مفصل است و ما به همین اندازه که به آیه کریمه اولی الامر ارتباط داشت بسنده کردیم، محققان می توانند تفصیل حدیث را در منابع یاد شده مطالعه فرمایند.

حدیث دوم

حدیثی است که مرحوم صدوق در کمال الدین^{۱۶۱} از جابر بن یزید جعفری روایت کرده است که گفت:

شنیدم جابر بن عبدالله انصاری می گفت: هنگامی که خدای عز و جل بر پیامبرش - صلی الله علیه و آله و سلم - آیه (یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم) را نازل کرد، گفتم: یا رسول الله، خدا و رسولش را شناختیم، حال ، اولی الامری که خداوند طاعت آنان را با طاعت تو مقرون ساخته است کیانند؟

آن حضرت فرمود: ای جابر، آنان جانشینان من و امامان مسلمانان پس از منند. اول آنان علی بن ابی طالب، سپس حسن و حسین، سپس علی بن الحسین، سپس محمد بن علی که در تورات معروف به باقر است و به زودی تو ای جابر وی را درك خواهی کرد. آنگاه که او را دیدی سلام مرا به وی برسان. سپس صادق جعفر بن محمد، سپس موسی بن جعفر، سپس علی بن موسی، سپس محمد بن علی، سپس علی بن محمد، سپس حسن بن علی، سپس هم نام و هم کنیه من (کسی که) حجت خدا در زمین و باقی گذارده او در بندگان فرزند حسن بن علی (عسکری) است. آن کسی که خدای تعالی به دست او شرق و غرب زمین را فتح می کند. کسی که از نظر شیعیان و اولیایش غایب می شود. غیبتی که ثابت نمی ماند در آن غیبت بر اعتقاد به امامت او جز کسانی که خداوند قلب آنان را برای ایمان آزموده باشد.

حدیث سوم

حدیثی که در کافی^{۱۶۲} از برید عجلی روایت شده است که گفت:

امام باقر - علیه السلام - فرمود: خداوند (در مورد آیه) (یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم) تنها ما را قصد کرده است. تمام مؤمنان را تا روز قیامت به اطاعت ما (امامان معصوم) فرمان داده است.

احادیث دیگری نیز در منابع حدیثی شیعه و اهل سنت وارد شده است که در آنها اولی الامر به امامان معصوم تفسیر شده است. اهل تحقیق می توانند به کتابهایی مانند «فرائد السمطين» و «ینابیع المودة» از کتب اهل سنت و به کتاب «اصول کافی» و «غایة المرام» و «منتخب الاثر» از کتب شیعه مراجعه فرمایند.

۱۶۱- کمال الدین، ص ۲۵۳

۱۶۲- کافی، ج ۱، ص ۲۱۷

بخش چهارم

امامت در آیه ولایت

الزکوة و هم راکعون^{۱۶۳}

هستند که نماز را به پامی دارند و در حال رکوع زکات می دهند.

یکی از دلیل های شیعه امامیه برای امامت و ولایت بلا فصل امیر المؤمنین علی - علیه السلام - آیه ولایت است. برای اینکه استدلال به آیه کریمه تمام شود لازم است قبلاً چند موضوع به اثبات برسد:

۱- کلمه «إِنَّمَا» در آیه برای حصر باشد.

۲- «وَلِيٍّ» در آیه به معنی «اولی به تصرف و صاحب اختیار و سرپرست» باشد.

۳- منظور از «راکعون» در آیه رکوع نماز باشد، نه رکوع به معنای خضوع و تذلل.

۴- شأن نزولی که در مورد امیر المؤمنین علی - علیه السلام - نقل شده است که آن حضرت در حال رکوع زکات داده - یعنی مال خویش را در راه خدا انفاق کرده است - ثابت باشد. در این بخش به دنبال اثبات این موارد خواهیم بود و در پایان به سؤالاتی که درباره این آیه مطرح است پاسخ خواهیم گفت.

دلالت کلمه «إِنَّمَا» بر حصر

کلمه «إِنَّمَا» - بر اساس تصریح علمای لغت و ادب - دلالت بر حصر دارد؛ یعنی در لغت عرب برای حصر وضع شده است.

ابن منظور می گوید: اگر بر «إِنَّ»، «مَا» افزوده شود دلالت بر تعیین دارد، مانند قول خدای متعال: (إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَ الْمَسَاكِينِ ...) ^{۱۶۴}، چون دلالت بر اثبات حکم برای مذکور و نفی از غیر آن دارد. ^{۱۶۵}

جوهری نیز سخنی مانند آن گفته است. ^{۱۶۶}

فیروز آبادی گفته است: «أَنَّمَا» مانند «إِنَّمَا» مفید حصر است، و این هردو در آیه: (قُلْ إِنَّمَا

يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُمُ الْوَاحِدُ) ^{۱۶۷} جمع شده است. ^{۱۶۸}

ابن هشام نیز چنین گفته است. ^{۱۶۹}

۱۶۳ - سوره مائده، آیه ۵۵

۱۶۴ - سوره توبه: ۶۰

۱۶۵ - لسان العرب، ج ۱، ص ۲۴۵

۱۶۶ - صحاح اللغة، ج ۵، ص ۲۰۷۳

۱۶۷ - سوره انبیاء: ۱۰۸

۱۶۸ - القاموس المحيط، ج ۴، ص ۱۹۸، دارالمعرفة، بیروت

۱۶۹ - معنی اللیب، ج ۱، ص ۸۸، دارالکتب العلمیه، بیروت

بنابر این تردیدی نیست که در وضع لغوی «إِثْمًا» برای حصر است. اگر قرینه ای وجود داشته باشد می تواند با وجود قرینه در غیر حصر به کار رود، که در این صورت استعمال «إِثْمًا» در غیر حصر استعمال مجازی خواهد بود.

تحقیق در معنای «ولی»

«ولی» مشتق از ولی و ولایت است، و این کلمه اگر چه در معانی مختلفی به کار رفته است اما پی جویی و بررسی موارد استعمال آن نشان می دهد که معنای اصلی آن سرپرستی و اولویت و صاحب اختیاری است.

ابن منظور در لسان العرب می گوید:

«و الولي وليّ اليتيم الذي يلي أمره و يقوم بكفایتة، و وليّ المرنّة الذي يلي عقد النكاح عليها. و في

الحديث: أيما امرأة نكحت بغير إذن مولیها فنكاحها باطل. و في رواية: "وليّها" أي متولي أمرها».^{۱۷۰}

ولی یتیم کسی است که عهده دار کار یتیم است و به امور او قیام می کند. ولی زن کسی است که سرپرستی عقد نکاح او را به عهده دارد. در حدیث است: هر زنی بدون اذن مولای خویش (سرپرست خود) ازدواج کند ازدواجش باطل است. در روایتی «ولیها» به جای کلمه «مولیها» آمده که به معنای سرپرست و صاحب اختیار وی می باشد.

فیومی در المصباح المنیر می گوید:

«الوليّ فعيل به معنى فاعل من وليه إذا قام به. و منه (الله وليّ الذين آمنوا)، و الجمع أولياء، قال ابن

فارس: و كلّ من ولي أمر أحد فهو وليّه. و قد يطلق الوليّ أيضاً على المعتق و العتيق، و ابن العم و

الناصر ... و الصديق... و يكون الوليّ بمعنى مفعول في حق المطيع، فيقال: المؤمن وليّ الله».^{۱۷۱}

ولی (بر وزن) فعیل به معنای فاعل است.^{۱۷۲} (گفته می شود): ولیه در صورتی که به امر کسی قیام کند

و عهده دار کار وی شود. از این قبیل است آیه کریمه: (الله وليّ الذين آمنوا)، یعنی: خداوند صاحب

اختیار و اولی به تصرف در امور مؤمنان است. ابن فارس گفته است: کسی که عهده دار امور کسی

باشد «ولی او» خواهد بود، و گاهی «ولی» در (معانی دیگری مانند) آزاد کننده بنده، بنده ای که آزاد

شده، پسر عمو، یاور ... و دوست ... به کار می رود.

از سخن این لغوی بزرگ استفاده می شود که مفاهیمی مانند یاور و دوست معانی حقیقی ولی

نیستند بلکه گاهی در اینها استعمال می شود و می تواند چنین استعمالی مجازی باشد.

در معنای «ولی» این جمله که معمولاً در کتابهای لغت^{۱۷۳} دیده می شود چشمگیر است: «من

ولی أمر أحد فهو وليّه» یعنی: کسی که سرپرستی کار کسی را عهده دار است ولی اوست.

۱۷۰ - لسان العرب، ج ۱۵، ص ۴۰۱، دار احیاء التراث العربی، بیروت

۱۷۱ - المصباح المنیر، ج ۲، ص ۳۵۰، طبع مصطفی البابی الحلبي و اولاده بمصر

۱۷۲ - «فعیل» که صفت مشبیه است گاهی به معنای فاعل می آید، مانند «شریف»؛ و گاهی به معنای مفعول می آید. فیومی در بیانش به این مطلب اشاره کرده است که فعیل در آیه کریمه به معنای فاعل به کار رفته است و گاهی هم به معنای مفعول می آید چنانکه به مؤمن گفته می شود: «ولی خدا»، یعنی کسی که خداوند تدبیر امور وی را به عهده دارد و او را مورد الطاف خاص خویش قرار می دهد.

۱۷۳ - لسان العرب، ج ۱۵، ص ۴۱۰؛ المصباح المنیر، ج ۲، ص ۳۵۰، طبع مصطفی البابی الحلبي بمصر؛ النهایة، ج ۵، ص ۲۲۸، المكتبة العلمية، بیروت؛ منتهی الارباب، ج ۴،

با توجه به این معنی، به نظر می‌رسد معنای حقیقی شایع و متعارف در کلمه «ولی» همان صاحب اختیار و سرپرست باشد؛ و بررسی موارد استعمال این کلمه در قرآن مجید هم مؤید این مطلب است.

بخشی از موارد استعمال کلمه «ولی» را از آیات قرآن متذکر و آدرس بخشی دیگر را یادآور می‌شویم.^{۱۷۴}

یادآوری چند نکته اساسی

در اینجا تذکر چند نکته ضروری به نظر می‌رسد:

نکته اول: معمولاً در کتابهای لغت برای يك لفظ موارد استعمال و معانی مختلفی آورده می‌شود. این بدان معنی نیست که این لفظ برای هر معنایی وضع جداگانه‌ای داشته و مشترك لفظی است، و هر يك از آن معانی، معنای حقیقی وی محسوب شوند. اشتراك لفظی (که يك لفظ دارای چند معنی باشد و هر يك معنای حقیقی وی شمرده شود) بر خلاف اصل است، و طبق آنچه ائمه لغت و ادب تصریح کرده اند اصل عدم اشتراك است.

جمال الدین ابن هشام مصری صاحب کتاب «مغنی اللیب» که از امامان بزرگ نحو و ادب اهل سنت است (هنگامی که در آیه کریمه (إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ)^{۱۷۵} بر اساس قرائت رفع (ملائکته) سخن برخی از علمای نحو را که خبر «إِنَّ» را (که یصلی است) محذوف و در تقدیر دانسته اند نقل می‌کند) می‌گوید:

ص ۱۳۳۹، انتشارات کتابخانه سنایی؛ مجمع البحرین، ج ۴، ص ۵۵۴، دفتر نشر فرهنگ اسلامی؛ الصحاح، ص ۲۵۲۹، دارالعلم للملایین؛ المفردات، ص ۵۳۵، دفتر نشر کتاب؛ معجم مقاییس اللغة، ج ۶، ص ۱۴۱

۱۷۴ - موارد استعمال کلمه «ولی» در آیات قرآن:

۱- (الله ولیّ الذین آمنوا، یخرجهم من الظلمات إلى النور)، خدا ولی کسانی است که ایمان آوردند، آنان را از تاریکیها به سوی نور خارج می‌سازد. (سوره بقره: ۲۵۷).

۲- (إن ولیّ الله الذی نزل الكتاب و هو یتولی الصالحین)، محققاً ولی من خدایی است که کتاب را نازل ساخته و اوست که صالحان را سرپرستی می‌کند. (سوره اعراف: ۱۹۶).

۳- (ام اتخذوا من دونه أولیاء فالله هو الولی و هو یحیی الموتی)، بلکه جز خدا اولیایی اتخاذ کردند، پس تنها ولی خداست، و اوست که مردگان را زنده می‌کند. (سوره شوری: ۹).

۴- (قل أغير الله اتخذ ولیاً فاطر السموات والأرض و هو یطعم و لایطعم...)، بگو: آیا غیر خدا را ولی اتخاذ کنم، (خدایی) که پدید آورنده آسمانها و زمین است و اوست که دیگران را طعام می‌دهد و خود طعام نمی‌خواهد. (سوره انعام: ۱۴).

۵- (أنت ولینا فاغفر لنا و ارحمنا و أنت خیر الغافرین)، تو ولی مایی، پس ما را بیامرز و مورد رحمت قرار ده و تو بهترین آمرزندگان. (سوره اعراف: ۵۵).

۶- (فان کان الذی علیہ الحق سفیهاً او ضعیفاً او لایستطیع ان یملّ هو فلیمل ولیه بالعدل)، پس اگر کسی که حق علیه اوست سفیه یا ضعیف باشد یا نتواند (خودش) املا کند باید ولی وی با عدالت املا کند. (سوره بقره: ۱۸۲).

۷- (و من قتل مظلوماً فقد جعلنا لولیه سلطاناً)، کسی که از روی ستم کشته شود محققاً برای ولی وی سلطه‌ای قرار دادیم. (سوره اسراء: ۳۳).

آیات دیگر: یوسف: ۱۰۱، هود: ۱۱۳، الشوری: ۴۶، فصلت: ۳۱، النحل: ۶۳، البقره: ۱۰۷ و ۱۲۰، التوبه: ۷۴ و ۱۱۶، العنکبوت: ۲۲، الشوری: ۸ و ۳۱، النساء: ۴۵ و ۷۵ و ۸۹ و ۱۲۳ و ۱۷۳، الأحزاب: ۱۷ و ۶۵، الفتح: ۲۲ (در این ۱۵ آیه گذشته ولی و نصیر با هم جمع شده اند)، النساء: ۱۱۹، مریم: ۵، سبأ: ۴۱، النمل: ۴۹، النساء: ۱۳۹، یونس: ۶۲، الاسراء: ۹۷، الزمر: ۳، الشوری: ۶، الممتحنه: ۱، آل عمران: ۱۷۵، الأنفال: ۴۰، محمد: ۱۱، البقره: ۲۸۶، التوبه: ۵۱، الحج: ۷۸.

۱۷۵ - سوره احزاب: ۵۶

«وَأَمَّا قَوْلُ الْجَمَاعَةِ فَبَعِيدٌ مِنْ جِهَاتٍ: إِحْدَاهَا اقْتِضَاؤُهُ لِلإِشْتِرَاكِ، وَالْأَصْلُ عَدَمُهُ لِمَا فِيهِ مِنَ الْإِلْبَاسِ حَتَّى إِنَّ قَوْمًا نَفَوْهُ. ثُمَّ الْمُثَبِّتُونَ لَهُ يَقُولُونَ: مَتَى عَارِضُهُ غَيْرُهُ مِمَّا يَخَالِفُ الْأَصْلَ كَالْمَجَازِ قَدَّمَ عَلَيْهِ.»^{۱۷۶}

سخن اینان از جهاتی دور از واقعیت است: اول به لحاظ اینکه گفتار آنان لازمه اش این است که صلاة را مشترك لفظی بدانیم در حالی که اشتراك خلاف اصل است تا آنجا که عده ای آن را اصولاً مورد انکار قرار داده اند و کسانی هم که آن را ثابت دانسته اند جایی که امر دائر بین مجاز و اشتراك باشد مجاز را بر اشتراك مقدم دانسته اند.

فیروزآبادی صاحب قاموس هم در کتابی که درباره صلوات نوشته و آیه (إِنَّ اللَّهَ وَ مَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ ...) را تحقیق کرده سخن مذکور را از ابن هشام نقل کرده است.^{۱۷۷}

براین اساس، در مفهوم ولایت - که چند معنی ذکر شده - آنچه می تواند قدر متیقن باشد همان معنای سرپرستی و صاحب اختیاری است، و معانی دیگر مانند دوستی و یاری از قلمرو معنای حقیقی خارج است و هرگز اشتراك لفظی در مورد آنها مطرح نیست.

پس هرگاه ماده «ولی» بدون قرینه به کار رود به معنای سرپرستی و صاحب اختیاری خواهد بود.

نکته دوم: برخی از لغویین ماده «و ل ی» را دارای اصل واحد دانسته و ریشه اصلی مفهوم را «قرب» قرار داده اند و برخی از مفسرین هم بر همان اساس کلمه «ولی» را مطرح کرده اند، در این راستا توجه به اموری ضروری است:

اولاً: باید توجه داشت که این نوع برداشت و تحلیل معنای لغوی از يك حدس و اجتهاد بیرون نیست و هیچ دلیلی نمی تواند بر آن قائم باشد.

ثانیاً: آنچه مناط در فهم معنی و تبادر آن از لفظ است زمان استعمال است. بی تردید در بسیاری از موارد از معنای «ولی» مفهوم قرب تبادر نمی کند. در برخی از موارد که قرینه بر استعمال آن باشد مانند «المطر الولی» (بارانی که دنبال باران اول و نزدیک به زمان آن باریده باشد) می توان چنین کاربردی را پذیرفت.

بر این اساس اگر هم فرض شود که «قرب» ریشه اصلی معنی بوده و در آغاز «ولی» در «قرب» استعمال می شده، در استعمالات کنونی آن معنی مهجور است و کاربردی ندارد.

نکته سوم: بعضی از لغویین مانند ابن اثیر در «النهاية»^{۱۷۸} و ابن منظور در «لسان العرب»^{۱۷۹} در آغاز بیان معنای «ولی» یادآور شده اند که «ولی» از نامهای خدا و به معنای ناصر است و گفته شده است که به معنای متولی امور جهان است.

از این سخن استفاده می شود که «ولی» که از نامهای خداوند به شمار می آید نزد آنان به معنی ناصر است، در حالی که این مطلب صحیح نیست زیرا اینکه «ولی» به معنای ناصر باشد (باتوجه به

۱۷۶ - مغنی اللیب، ج ۲، باب پنجم، ص ۳۶۵

۱۷۷ - الصلوة و البشر فی الصلوة علی خیر البشر، ص ۳۳، دارالکتب العلمیة، بیروت

۱۷۸ - النهایة، ج ۵، ص ۲۲۸

۱۷۹ - لسان العرب، ج ۱۵، ص ۱۰۶

اینکه «ولی» دارای ماده و هیأتی است، و ماده آن «ولی» (ول ی) و هیأت آن هیأت فعلیل است) ایجاب می کند که ماده «ولی» به معنای نصر و هیأت آن (هیأت فعلیل) به معنای فاعل باشد.

این هر دو *اولاً*: بدون دلیل است؛ و *ثانیاً*: فعلیل صفت مشبیه است و دلالت بر ثبوت می کند در حالی که فاعل دلالت بر حدوث دارد و اینها در مفهوم متغایر هستند.

بنابراین «ولی» در اسماء الله به معنای همان صاحب اختیار و متولی امور جهان است که آن دو لغوی پس از نظر مختار خود به عنوان «قیل» آن را بیان کرده اند.

نکته چهارم

در بسیاری از آیات قرآن ولی در مقابل نصیر قرار گرفته است، مانند: (و ما لكم من دون الله من ولی ولا نصیراً)^{۱۸۰}

برای شما جز خدا سرپرست و یآوری نیست.

اگر «نصیر» یکی از معانی «ولی» بود در مقابل آن قرار نمی گرفت، و مقابله این دو لفظ با یکدیگر حاکی از این است که این دو از نظر مفهوم با یکدیگر اختلاف دارند.

نکته پنجم

در موارد بسیاری از آیات کریمه قرآن افرادی پنداشته اند که ولی و ولایت در معنای نصرت و یاری به کار رفته است، مانند (مالکم من ولایتهم من شیء)^{۱۸۱}؛ در حالی که می تواند منظور از ولایت، «ولایت نصرت» باشد نه این که ولایت به معنای «نصرت» باشد زیرا نصرت و یاری یکی از شؤون ولایت و سرپرستی است. با این وصف ولایت در این آیات جز به معنای سرپرستی نیست، و سرپرستی در نصرت و یاری منظور است.

با توجه به آنچه در معنای «ولی» گفته شد، تنها معنی سرپرست و صاحب اختیار در آیه کریمه منظور خواهد بود.

اضافه بر اینکه در آیه قرینه قطعی وجود دارد که «دوست» و «یاور» نمی تواند منظور آیه باشد که توضیح آن در پاسخ سؤالات خواهد آمد.

معنای رکوع

«رکوع» در لغت به معنای انحنا و خم شدن است. از این روست که خم شدن در نماز را رکوع می گویند.^{۱۸۲}

زیبیدی در تاج العروس^{۱۸۳} می گوید:

اگر رکوع در تنگدستی و فقر به کار رود و به کسی که پس از توانگری فقیر و تنگدست شده و به

انحطاط گراییده «رکع الرجل» گفته شود، این استعمال مجازی است.

۱۸۰ - سوره بقره: ۱۰۷

۱۸۱ - سوره انفال: ۷۲

۱۸۲ - *الصاحح جوهری*، ج ۳، ص ۱۲۲۲، دارالعلم للملایین؛ *القاموس المحیط*، فیروزآبادی، ج ۳، ص ۳۱، دارالمعرفة، بیروت؛ *المصباح المنیر*، فیومی، ص ۲۵۴، ط مصر؛ *جمهرة اللغة*، ابن درید، ج ۲، ص ۷۷۰؛ *کتاب العین*، خلیل بن احمد فراهیدی، ج ۱، ص ۲۰۰

۱۸۳ - *تاج العروس*، ج ۲۱، ص ۱۲۲، دارالهدایة للطباعة و النشر و التوزیع

بنابراین معنای حقیقی رکوع همان انحنا و خم شدن است، و اگر در معنای دیگری مانند انحطاط حال و خضوع به کار رود مجاز است و نیاز به قرینه دارد.

شان نزول آیه ولایت

طبق احادیث بسیاری که در منابع تفسیری شیعه و اهل سنت وجود دارد، آیه کریمه درباره علی بن ابی طالب - علیه السلام - نازل گردیده است و مقصود از (الَّذِينَ آمَنُوا...) آن حضرت است. در این زمینه حدیثی را که ثعلبی^{۱۸۴} در تفسیر خویش^{۱۸۵} از ائمه تفسیر و حدیث اهل سنت نقل کرده و همچنین مفسر بزرگ شیعه شیخ طبرسی در مجمع البیان^{۱۸۶} آن را آورده است یادآور می شویم:

«... عن عباية بن الربيع قال: بينا عبدالله بن عباس جالس على شفير زمزم إذا أقبل رجل متعمم

بالعمامة؛ فجعل ابن عباس لايقول: «قال رسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم - إلا قال الرجل: «قال

رسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم -!! فقال ابن عباس: سألتك بالله، من أنت؟

قال: فكشف العمامة عن وجهه وقال: يا أيها الناس، من عرفني فقد عرفني و من لم يعرفني فأنا جندب

بن جنادة البصري، أبوذر الغفاري، سمعت رسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم - بهاتين وإلا صمتا، و

رأيت بهاتين وإلا فعميتا، يقول: علي قائد البررة، وقاتل الكفرة، منصور من نصره، مخذول من خذله.

أما إني صليت مع رسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم - يوماً من الأيام صلاة الظهر، فدخل سائل في

المسجد فلم يعطه أحد، فرفع السائل يده إلى السماء وقال: اللهم أشهد إني سألت في مسجد رسول الله

فلم يعطني أحد شيئاً - و كان علي راعياً - فأومى إليه بخنصره اليمنى - و كان يتختم فيها - فأقبل السائل

حتى أخذ الخاتم من خنصره؛ وذلك بعين النبي.

فلما فرغ النبي - صلى الله عليه وآله وسلم - من الصلاة رفع يده إلى السماء وقال: اللهم إن أخي موسى

سألك فقال: (ربّ اشرح لي صدري و يسّر لي أمري، و اجعل لي وزيراً من أهلي هارون أخي اشدد به

أزرى). فانزلت عليه قرآناً ناطقاً. (سنن شاذل بأخيه و نجعل لكما سلطاناً).

اللهم و أنا محمد نبيك و صفيك. اللهم فاشرح لي صدري و يسّر لي أمري، و اجعل لي وزيراً من أهلي

عليّاً، اشدد به ظهري.

قال أبوذر: فوالله ما استتم رسول الله الكلمة حتى أنزل عليه جبرئيل من عند الله، فقال: يا محمد! اقرأ،

فقال: و ما أقرأ؟ قال: اقرأ: «إنما وليكم الله و رسوله إلى راعون» الآية.

از عباية بن ربیع روایت شده است که گفت: «در آن میان که عبدالله بن عباس در کنار زمزم (در

مسجدالحرام) نشسته بود (و از پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - حدیث روایت می کرد) ناگهان

مردی که عمامه بر سر داشت وارد شد و (به نقل حدیث از رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم -

آغاز کرد به گونه ای که) هر گاه عبدالله بن عباس می گفت: «قال رسول الله

۱۸۴ - سخن ذهبی درباره ثعلبی در پاسخ اشکال دوم خواهد آمد

۱۸۵ - الکشف و البیان، ج ۴، ص ۸۱-۸۰، دار احیاء التراث العربی

۱۸۶ - مجمع البیان، ج ۳، ص ۳۲۴

- صلی الله علیه و آله و سلم - «آن مرد نیز می گفت: «قال رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم -». این عباس گفت: تو را به خدا سوگند می دهم که کیستی؟ وی عمامه را برداشت و گفت: ای مردم، کسی که مرا می شناسد می شناسد، و کسی که نمی شناسد خود را به او معرفی می کنم. من جندب پسر جناده بدری ابوذر غفاری هستم. از رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - با این دو (اشاره به گوشه‌هایش) شنیدم و گرنه (گوشه‌ایم) کر باد، و با این دو (اشاره به چشمها) دیدم و گرنه (چشمه‌ایم) کور باد. (شنیدم و دیدم) که می فرمود: علی پیشوای نیکان و کشنده کافران است. آنکه او را یاری کند از یاری خدا برخوردار خواهد بود، و آنکه او را واگذارد خدا او را واگذارد.

روزی از روزها من با رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - نماز ظهر می گزاردم که سائلی در مسجد سؤال کرد و کسی به او چیزی نداد. سائل دست خویش را به آسمان دراز کرد و گفت: خدایا، گواه باش که من در مسجد رسول الله سؤال کردم و کسی چیزی به من نداد. علی - علیه السلام - در حال رکوع بود و با انگشت کوچک خویش که انگشتی در آن بود به وی اشاره کرد. سائل جلو آمد و انگشتش را از دست وی برگرفت؛ و رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - شاهد این جریان بود.

هنگامی که پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - از نماز فراغت یافت، سر را به آسمان بلند کرد و عرض کرد: خدایا، برادرم موسی از تو سؤال کرد و گفت: «خدایا سینه مرا گشاده و کار مرا آسان کن، و از زبانم گره بگشا تا گفتارم را بفهمند. از میان اهلم هارون برادرم را وزیرم قرار ده و پشت مرا به وسیله او محکم گردان (و او را در کار من شریک ساز، خواسته وی را برآوردی و) درباره داستان وی در قرآن چنین فرمودی: «ما پشت تو را به برادرت (هارون) محکم خواهیم ساخت و شما را بر آنان مسلط می گردانیم.»

خدایا! من پیامبر و برگزیده تو هستم. خدایا، سینه مرا گشاده و کار مرا آسان کن و از میان اهلم علی را وزیر من قرار ده و پشت مرا به وی محکم ساز.

(ابوذر می گوید:) به خدا سوگند رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - سخن خویش را تمام نکرده بود که جبرئیل از جانب خدا بر وی نازل شد و گفت: یا محمد (بخوان). گفت: چه بخوانم؟ گفت: بخوان: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ...».

شیخ طبرسی در پایان این حدیث گفته است: این خبر را ابواسحاق ثعلبی در تفسیرش به همین سند (که من آورده ام) روایت کرده است.

احادیثی که این شأن نزول را در بردارند بسیار است که قسمتی از آنها را به مناسبت های دیگری خواهیم آورد و آدرس برخی دیگر را هم در پاسخ ابن تیمیه در ذیل صفحه ۱۷۴ خواهیم آورد. با توجه به این احادیث روشن خواهد شد که این شأن نزول قطعی است و جای هیچ گونه تردیدی در آن نیست.

سؤالاتی پیرامون آیه ولایت و پاسخ آنها

پیرامون آیه «ولایت» سؤالاتی مطرح است که مناسب است در این بخش به پاسخ گویی آنها بپردازیم.

۱ - آیا معنای «ولی» در آیه «دوست» نیست؟

آیه کریمه در سیاق آیاتی است که مؤمنان از این که یهود و نصاری را ولی خویش قرار دهند نهی شده اند. چون ولی در آن آیات به معنای «یاور» یا «دوست» است در این آیه نیز - که در سیاق آن آیات قرار گرفته است - باید به همان معنی باشد. در غیر این صورت تفکیک در سیاق واحد لازم می آید.

بنابراین معنای آیه چنین می شود: «جز این نیست که یاور یا دوست شما خدا و رسول او و مؤمنانی هستند که نماز را به پای می دارند و زکات می دهند در حالی که در پیشگاه خداوند خاضع و متواضع اند.»

پاسخ

اولا: انعقاد سیاق در آیه منتفی است، زیرا آیه کریمه - چنانکه قبلا در شأن نزول یادآوری شد و توضیح بیشتری برای آن خواهد آمد - شأن نزول مستقلی دارد. استقلال در نزول به این معنی است که این آیه از نظر محتوی و مضمون به آیات دیگر مربوط نیست.

بی تردید تنظیم آیات قرآن به گونه ای که در دست ماست و آن را بر همین اساس قرائت می کنیم با ترتیب آن از نظر نزول مغایر است. چه بسا آیات و سوره هایی که قبلا نازل شده ولی به حسب ترتیب کنونی در آخر قرآن قرار گرفته اند مانند سوره های مکی که در جزء آخر قرآن دیده می شوند و چه بسا آیات و سوره هایی که عکس آن است مانند سوره بقره که دومین سوره قرآن طبق نظم کنونی است در حالی که اولین سوره ای است که در مدینه نازل شده است.

پس این تنظیم حاکی از ترتیب زمان نزول نیست، و معلوم است که در توجه به ظهور آیات ملاک ترتیب و نظم زمان نزول آنها است.

اگر گفته شود: تنظیم آیات و سوره ها تحت نظر پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - صورت گرفته است و آن بزرگوار مناسبت و نظم معنوی آیات را در نظر گرفته و هر آیه و سوره را در جایگاه مناسب خود قرار داده است. بنا براین اختلاف نظم کنونی با ترتیب زمان نزول به انعقاد سیاق زیانی وارد نمی سازد.

در پاسخ باید گفت: اگر چه نظر درست همین است که تنظیم آیات به شکل کنونی زیر نظر آن حضرت تحقق یافته است، ولی آنچه دلیل بر آن قائم است اینکه از نظر آن حضرت مصلحتی در کار بوده که هر آیه یا سوره ای در جای مخصوصی قرار داده شود، اما اینکه آن مصلحت خصوص مراعات نظم و مناسبت و ارتباط معنوی آیات با یکدیگر باشد هیچ دلیلی برای آن وجود ندارد.

با این حال هر آیه ای که نزول آن به دنبال آیه قبلی بر اساس دلیل ثابت باشد سیاق در آن منعقد است، و هر آیه ای که نزول مستقلی داشته باشد و یا مشکوک باشد، تقارن آن با آیه قبل موجب سیاق در مورد آن نخواهد بود. آیه مورد بحث نیز دارای نزول مستقل است و بنا بر آنچه گفته شد سیاق در آن منعقد نیست.

ثانیاً: اگر سیاق هم منعقد باشد در آیه قبل نیز محرز نیست که ولی به معنای دوست یا ناصر باشد که می فرماید: (یا ایها الذین آمنوا لاتتخذوا الیهود و النصارى اولیاء بعضهم اولیاء بعض...)^{۱۸۷}، یعنی: ای کسانی که ایمان آورده اید، یهود و نصاری را ولی خویش قرار ندهید. در این آیه ولایت - بر اساس آنچه متذکر شدیم - نیز می تواند به معنای سرپرستی و صاحب اختیاری باشد.

ثالثاً: اگر ولایت در آیه کریمه به معنای دوستی و یا نصرت باشد لازم می آید محتوای آیه بر خلاف واقع باشد، زیرا در این صورت معنی چنین خواهد بود: «جز این نیست که یاور یا دوست شما خدا و رسول و مؤمنانی هستند که نماز به پا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند.» معلوم است که یاور و دوست مؤمنان در انحصار کسانی که در حال رکوع زکات می دهند نیست، بلکه همه مؤمنان یاور و دوست یکدیگرند!

مگر آنکه «راکعون» در آیه کریمه به «کسانی که در پیشگاه خداوند خاضع و متذلل هستند» معنی شود که این معنی مجازی است، و معنای حقیقی رکوع چنان که یادآور شدیم انحنا و خم شدن است. با توجه به این مطالب، سخن از سیاق در اینجا مورد ندارد و بر فرض وجود آن به معنای مقصود زیانی نمی رساند.

۲- شأن نزول مذکور (انفاق حضرت در حال رکوع) ثابت نیست؟

برخی به شأن نزول آیه اشکال کرده اند که این قصه (انفاق حضرت امیرالمؤمنین علی - علیه السلام - در حال نماز و نزول آیه درباره آن حضرت) ثابت نیست. ثعلبی که این داستان را نقل کرده تخصص کافی در تمیز بین اخبار صحیح از غیر صحیح نداشته است، و محدثان بزرگی همچون طبری و ابن ابی حاتم و ... امثال این داستانهای ساختگی را نقل نکرده اند؟!

پاسخ

این شأن نزول در کتابهای حدیثی و تفسیری فراوانی از شیعه و سنی نقل شده، و سند بسیاری از آنها هم معتبر است و از آن رو که نقل همه آنها با وضع کتاب سازگاری ندارد، آدرس بخشی از آن کتابها را در پی نوشت می آوریم.^{۱۸۸}

۱۸۷ - سوره مائده: ۵۱

۱۸۸ - احقاق الحق/ ج ۳/ ص ۳۹۹ تا ۴۱۱

احکام القرآن جصاص/ ج ۲/ ص ۴۴۶

اربعمین ابی الفوارس/ ص ۲۲ مخطوط

ارجح المطالب/ ص ۱۶۹ طبع لاهور (به نقل احقاق الحق)

اسباب النزول/ ص ١٣٣ انتشارات شريف رضى
اصول كافى/ ج ١/ ص ١٤٣/ ح ٧ و ص ١٤٦/ ح ١٦ و ص ٢٢٨/ ح ٣ المكتبة الاسلاميه
انساب الاشراف/ ج ٢/ ص ٣٨١ دار الفكر
البداية و النهاية (تاريخ ابن كثير)/ ج ٧/ ص ٣٧١ دار الكتب العلميه
بحر العلوم (تفسير السمرقندى)/ ج ١/ ص ٤٤٥ دار الكتب العلميه بيروت
البحر المحيط/ ج ٣/ ص ٥١٤ مؤسسة التاريخ عربى
تاريخ مدينة دمشق/ ج ٤٢/ ص ٣٥٦ و ٣٥٧ دار الفكر
ترجمة الامام امير المؤمنين/ ج ٢/ ص ٤٠٩ و ٤١٠ دار التعارف للمطبوعات
التسهيل لعلوم التنزيل/ ج ١/ ص ١٨١ دار الفكر
تفسير ابن كثير/ ج ٢/ ص ٧٤ دار المعرفة بيروت
تفسير بضاوى/ ج ١/ ص ٢٧٢ دار الكتب العلميه
تفسير الخازن/ ج ١/ ص ٤٦٨ دار الفكر
تفسير فرات/ ج ١/ ص ١٢٣-١٢٩
تفسير القرآن/ ابن ابى حاتم/ ج ٤/ ص ١١٦٢ المكتبة الاهليه بيروت
تفسير كبير فخر رازى/ ج ٦/ جزء ١٢/ ص ٢٦ دار احياء التراث العربى بيروت
جامع احكام القرآن/ ج ٦/ ص ٢٢١ و ٢٢٢ دار الفكر
جامع الاصول/ ج ٩/ ص ٤٧٨/ ح ٦٥٠٣ دار احياء التراث العربى
جامع البيان طبرى/ ج ٤/ جزء ٦/ ص ١٨٦ دار المعرفة بيروت
الجواهر الحسان/ ج ٢/ ص ٣٩٦ دار احياء التراث العربى بيروت
حاشية الشهاب على تفسير بضاوى/ ج ٣/ ص ٢٥٧ دار احياء التراث العربى بيروت
حاشية الصاوى على تفسير جلالين/ ج ١/ ص ٢٩١ دار الفكر
الحاوى للفتاوى مكتبة القدس قاهره (به نقل احقاق الحق)
الدر المنثور/ ج ٣/ ص ١٠٥ و ١٠٦ دار الفكر
نخائر العقبى/ ص ٨٨ مؤسسة الوفاء بيروت
روح المعانى/ ج ٦/ ص ١٦٧ دار احياء التراث العربى
الرياض النضرة/ ج ٢/ ص ١٨٢ دار الندوة الجديدة
شرح المقاصد تفتازانى/ ج ٥/ ص ٢٧٠ و ٢٧١
شرح المواقف جرجانى/ ج ٨/ ص ٣٦٠
شرح نهج البلاغه/ ابن ابى الحديد
شواهد التنزيل/ ص ٢٠٩ تا ص ٢٤٨ (٢٦ حديث)
غرائب القرآن نيشابورى/ ج ٢/ جزء ٦/ ص ٦٠٦ دار الكتب العلميه بيروت
فتح القدير (تفسير شوكانى)/ ج ٢/ ص ٦٦ دار الكتب العلميه بيروت
فرائد السمطين / ابراهيم بن محمد جوينى/ ج ١/ ص ١٨٧ و ص ١٩٥ مؤسسة المحمودى
الفصول المهمة/ ص ١٢٣ و ١٢٤ / منشورات الاعلمى تهران
الكشاف / زمخشري/ ج ١/ ص ٣٤٧ دار المعرفة بيروت
كفاية الطالب / ص ٢٤٩ و ص ٢٥٠ / دار احياء تراث اهل البيت
كنز العمال/ ج ١٣/ ص ١٠٨ و ص ١٦٥ / مؤسسة الرسالة
اللباب فى علوم الكتاب/ ج ٧/ ص ٣٩٠ و ص ٣٩٨ دار الكتب العلميه بيروت
مجمع الزوائد/ ج ٧/ ص ٨٠ دار الفكر
المراجعات / ص ٢٥٧
مرقاة المفاتيح/ ج ١٠ / ص ٤٦٢ / دار الفكر
مطالب السؤل/ ج ١/ ص ٨٦ و ٨٧
معالم التنزيل/ ج ٢ / ص ٤٧
المعجم الاوسط/ ج ٧/ ص ١٢٩ و ص ١٣٠ / مكتبة المعارف الرياض
معرفة علوم الحديث/ ص ١٠٢ / دار الكتب العلميه بيروت
مناقب ابن مغازلى/ ص ٣١١ / المكتبة الاسلاميه
ناقب خوارزمي/ ص ٢٦٤ و ص ٢٦٥ / مؤسسة النشر الاسلامى
مواقف ايجى/ ج ٨/ ص ٣٦٠
نظم درر السمطين/ ص ٨٦ / مطبعة القضاء (به نقل احقاق الحق)

اینکه چنین داستان معتبری ساختگی تلقی شده، اهانتی بزرگ به ساحت مقدس امیرالمؤمنین علی - علیه السلام - و محدثان بزرگی است که این حدیث را در کتابهای خویش آورده اند! ثعلبی را که از دیدگاه این اشکال کننده بی پروا، اهل جداسازی حدیث صحیح و ناصحیح نیست؛ علمای رجال اهل سنت تمجید کرده و ستایشهای بلیغی در مورد وی ابراز داشته اند، که ما سخن دو نفر از بزرگان آنان را می آوریم:

۱- ذهبی رجالی بزرگ و حدیث شناس معروف اهل سنت درباره ثعلبی می گوید:

«الإمام الحافظ العلامة شيخ التفسير كان أحد أوعية العلم، و كان صادقاً موثقاً بصيراً بالعربية.»^{۱۸۹}

یعنی: وی امام، حافظ، علامه، استاد تفسیر و یکی از ذخائر علمی است. وی راستگو و مورد اعتماد و دارای بینش صحیح در علم عربیت بوده است.

۲- عبدالغافر نیشابوری در منتخب تاریخ نیشابور می گوید: «أحمد بن محمد بن إبراهيم ... المقرئ المفسر، الواعظ، الأديب، الثقة، الحافظ، صاحب التصانيف الجليلة من التفسير، الحاوي لأنواع الفوائد من المعاني والإشارات، و هو صحيح النقل موثق به.»^{۱۹۰}

عبدالغافر او را در این عبارات: مقرئ (آگاه از علم قرائت) و مفسر و واعظ و ادیب و مورد اعتماد و حافظ، و دارای کتابهای ارزشمند از تفسیر حاوی انواع معانی و اشارات معرفی می کند و در پایان می گوید: احادیث وی صحیح و مورد اعتماد است.

گذشته از وثاقت و عظمت ثعلبی، نقل داستان انگشتر به سائل دادن امیرالمؤمنین - علیه السلام - ویژه ثعلبی نیست؛ بلکه این ماجرا در منابع حدیث و تفسیر بسیاری از شیعه و اهل سنت ذکر شده است. حتی کسانی مانند طبری و ابن ابی حاتم که اشکال کننده گفته بود «اینان امثال این داستانها ... را نقل نمی کنند»، آن را روایت کرده اند که شایسته است روایت این دو نفر را بیاوریم:

ابن کثیر در تفسیرش آورده است:

قال ابن أبي حاتم ... و حدثنا أبو سعيد الأشج، حدثنا الفضل بن دكين أبو نعيم الأحول، حدثنا موسى بن قيس، عن سلمة بن كهيل قال: تصدق عليّ بخاتمه و هو راع، فنزلت (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يَقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُم رَاكِعُونَ)^{۱۹۱}

در این حدیث ابن کثیر از کتاب ابن ابی حاتم با سند صحیح از سلمة بن كهيل جريان صدقه دادن انگشتری توسط علی - علیه السلام - در حال رکوع را روایت می کند و می گوید: «بدنبال این جريان آیه (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ ...) نازل گردید».

ابن جریر طبری نیز در تفسیرش روایت کرده است: «حدثنا محمد بن الحسين قال: ثنا أحمد بن المفضل قال: ثنا أسباط عن السدي ... عليّ بن أبي طالب مرّ به سائل و هو راع في المسجد،

النكت والعيون (تفسير الماوردي) / ج ۲ / ص ۴۹ / مؤسسة الكتب الثقافية

نور الابصار / ص ۸۶ و ۸۷ / دار الفكر

۱۸۹ - سير اعلام النبلاء، ج ۱۷، ص ۴۳۵، مؤسسة الرسالة، بيروت

۱۹۰ - تاريخ نيسابور، ص ۱۰۹

۱۹۱ - تفسير ابن كثير، ج ۲، ص ۷۴

فَاعْطَاهُ خَاتَمَهُ»^{۱۹۲}. در این حدیث نیز عطا کردن انگشتر از ناحیه امیرالمؤمنین - علیه السلام - در حال رکوع بیان شده است.

۳- آیا «إِنَّمَا» بر حصر دلالت می کند؟

فخر رازی گفته است: «انما» برای حصر نیست. دلیل آن قول خداوند است: (إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ...) ^{۱۹۳}، یعنی: «محققاً مثل زندگی دنیا مانند آبی است که آن را از آسمان نازل کردیم».

بی شك زندگی دنیا تنها این يك مثل را ندارد و مثلهای دیگری هم برای زندگی دنیا هست. بنابراین «إِنَّمَا» در این آیه دلالت بر حصر ندارد.

پاسخ

اولاً: در آیه ای که فخر رازی آورده نیز «إِنَّمَا» در حصر به کار رفته است. ولی حصر بر دو گونه است: حصر حقیقی و حصر اضافی. در حصر اضافی پندار مخاطب نفی می شود، مثلاً اگر کسی بگوید: «زید ایستاده است» در برابر او گفته می شود: «إِنَّمَا قَائِمٌ عَمْرُو»، یعنی شخص ایستاده فقط عمرو است نه زید. در این جمله مقصود این نیست که افراد ایستاده در جهان منحصر در عمرو قرار داده شود، بلکه مقصود این است که پندار طرف مقابل را که زید ایستاده دگرگون سازد، و به او بفهماند که تنها عمرو ایستاده است.

آیه کریمه نیز یادآور این جهت است که زندگی دنیا تنها باید به آبی که از آسمان می بارد و سپس گیاهی در اثر آن می روید و سرانجام این گیاه به خشکی و پژمردگی می گراید مثل زده شود و تشبیه گردد، چرا که این مثل حاکی از فنا و انقطاع زندگی دنیا است؛ نه اینکه مثلی برای آن آورده شود که حاکی از دوام و استمرار و بقای آن باشد.

ثانیاً: «إِنَّمَا» که از نظر وضع لغوی برای حصر است می تواند در غیر حصر هم مجازاً با وجود قرینه استعمال شود. در آیه ای که فخر رازی به عنوان نقض آورده - بر فرض استعمال در غیر حصر - «إِنَّمَا» به دلیل قرینه مجازاً در غیر حصر استعمال شده است، و این دلیل نمی شود که بدون قرینه در غیر حصر به کار رود. بنا بر این در آیه کریمه معنای حقیقی «إِنَّمَا» که حصر است مقصود است.

۴- آیا اطلاق «الَّذِينَ آمَنُوا» بر علی (علیه السلام) مجازی است؟

اگر مراد از «الَّذِينَ آمَنُوا» که جمع است علی - علیه السلام - باشد، کلمه جمع در مفرد استعمال شده است. این استعمال مجاز است، و بدون قرینه نمی توان استعمال مجازی را پذیرفت.

پاسخ

۱۹۲ - تفسیر طبری، ج ۶، ص ۱۸۶، دارالمعرفة، بیروت

۱۹۳ - سوره یونس: ۲۴

اولاً: به حسب آنچه در احادیث شیعه امامیه آمده است «الَّذِينَ آمَنُوا» در انحصار امیرالمؤمنین علی - علیه السلام - نیست، بلکه دیگر امامان معصوم - علیهم السلام - را نیز شامل می شود. طبق آنچه در احادیث ما آمده تمام امامان معصوم به این کرامت و شرافت نائل شده اند که در حال رکوع انگشتر به سائل دهند.^{۱۹۴}

ثانیاً: بر فرض که مصداق خاص از این عنوان یعنی حضرت علی - علیه السلام - اراده شده و استعمال مجازی باشد، قرینه بر این استعمال احادیثی است که در شأن نزول آیه وارد شده و نمونه هایی از آن بیان گردید.

۵ - آیا علی (علیه السلام) انگشتری برای انفاق داشته است؟

طبق آنچه مشهور است علی - علیه السلام - فقیر و مستمند بوده و انگشتری گران قدر و ارزشمند نداشته است.

پاسخ

آن حضرت مستمند نبوده و حدیث و تاریخ گواه بر این مطلب است. آن حضرت با دست خویش و با تلاش خود قنات‌ها و نخلهایی را احداث کرد، ولی مالی برای خویش نمی اندوخت و اموال خویش را در راه خدا انفاق می کرد.

۶ - آیا انفاق انگشتر با حضور قلب سازگار است؟

آن حضرت در حال نماز از حضور قلب کامل برخوردار بوده است و کسی که این چنین حضور قلبی داشته باشد سخن دیگری را نمی شنود. با این وصف چگونه آن حضرت سخن سائل و تقاضای کمک او را شنیده است و انگشتر خود را به سائل انفاق کرده است؟

پاسخ

آن حضرت گرچه به طور طبیعی - به خاطر حضور قلب ویژه ای که در حال نماز داشته - به سخن غیر توجه نمی کرده است، ولی مانعی ندارد که خداوند مقلب القلوب و تحول بخش دلها، توجه وی را در لحظه سؤال سائل به جانب وی معطوف سازد تا با انجام این صدقه که يك عبادت ارزشمند است به شرف نزول آیه مشرف گردد و این آیه کریمه درباره اش نازل شود. احادیث شأن نزول - که بخشی از آنها بیان گردید - دلیل بر آن است که آن حضرت به سائل توجه کرده و صدقه مذکور به دست وی انجام شده است.

۷ - آیا انفاق موجب بر هم خوردن هیأت نماز نمی شود؟

۱۹۴ - اصول کافی، ج ۱، ص ۱۴۳، ح ۷ و ص ۱۴۶، ح ۱۶ و ص ۲۲۸، ح ۳، المکتبۃ الاسلامیه؛ کمال الدین، ج ۱ ص ۲۷۴ - ۲۷۹ دارالکتب الاسلامیه؛ فراند السمطین، ج ۱، ص ۳۱۲، ح ۲۵۰، مؤسسة المحمودی لطباعة و النشر؛ ینابیع المودة، ص ۱۱۴ - ۱۱۶

اتفاق انگشتر موجب اخلاص صورت ظاهری نماز می گردد. از این رو چنین فعلی از آن حضرت صادر نمی شود.

پاسخ

آنچه موجب بر هم خوردن صورت نماز می شود فعل کثیر است و کار اندک این چنینی صورت نماز را بر هم نمی زند. فقهای شیعه و سنی این گونه کارها را موجب بطلان نماز نمی دانند.

ابوبکر جصاص در کتاب «أحكام القرآن»^{۱۹۵} تحت عنوان «باب العمل اليسير في الصلاة» آیه کریمه را مطرح کرده و می گوید: اگر مراد از آیه کریمه انجام صدقه در حال رکوع باشد آیه دلالت می کند که کارهای جزئی و اندک در نماز مباح است، و از پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - در زمینه جایز بودن کارهای جزئی و اندک احادیثی روایت شده است، مانند احادیثی که دلالت دارد آن حضرت کفشهای خود را در نماز بیرون آوردند و به محاسن خویش دست زدند و با دست (به جایی) اشاره کردند. بنا براین دلالت آیه کریمه بر اباحه صدقه در حال نماز ظاهر و روشن است.

قرطبی در «جامع أحكام القرآن»^{۱۹۶} می گوید: کیا طبری گفته است این (صدقه دادن انگشتر از ناحیه امیرالمؤمنین علی - علیه السلام -) دلالت می کند که کار اندک نماز را باطل نمی کند، چه این که انجام صدقه کاری بود که در حال نماز صورت گرفت و موجب باطل شدن نماز نگردید.

۸ - آیا به صدقه مستحبی هم زکات گفته می شود؟

فخر رازی مطرح کرده که زکات اسم برای (زکات) واجب است و بر صدقه مستحبی زکات اطلاق نمی شود، به دلیل اینکه خداوند (در موارد بسیار) فرموده است: «و آتوا الزکوة» یعنی: زکات را بپردازید. و امر بر وجوب دلالت دارد.

حال که زکات صدقه واجب به حساب می آید، اگر علی - علیه السلام - زکات واجب را در حال رکوع نماز پرداخته باشد واجب را از اول وقت آن تأخیر انداخته است و این نزد بیشتر علما گناه به حساب می آید. از این رو نمی توان آن را به علی - علیه السلام - نسبت داد. اگر گفته شود: منظور از زکات صدقه مستحبی است، این خلاف اصل است زیرا از آیه «و آتوا الزکوة» استفاده شد هر صدقه ای که عنوان زکات دارد واجب است.

پاسخ

اولاً: زکات در آیه کریمه بی شک زکات مستحبی است، و احادیث شأن نزول مؤکد این مطلب است. این سخن که «چون در «و آتوا الزکوة» منظور زکات واجب است، پس بر هر چه زکات اطلاق گردد واجب است»، نادرستی آن واضح و آشکار است زیرا ازیک سو درجمله «و آتوا الزکوة» آنچه دلالت بر وجوب دارد امر «و آتوا» است و کلمه «زکوة» جز در ماهیت زکات استعمال نشده است. زکات قابل

۱۹۵ - أحكام القرآن، ج ۲، ص ۴۴۶، دارالکتب العلمیة، بیروت

۱۹۶ - جامع أحكام القرآن، ج ۶، ص ۲۲۱، دار الفکر

تقسیم به واجب و مستحب است، و این تقسیم بدون هیچ گونه قرینه ای صورت می گیرد. این گواه است که وجوب و استحباب خارج از حریم لفظ است. و از سوی دیگر در احادیث و فتاوی فقهای فریقین زکات بر دو قسم است: زکات واجب و زکات مندوب. اینکه گفته شود: «هر چه زکات است پس باید واجب باشد» بر خلاف این اطلاق است.

ثانیاً: در آیه کریمه امر «أتوا» وجود ندارد و جمله «یؤتون الزکوة» إخبار است نه إنشاء. و اینکه صدقه ای که در آیه کریمه آمده صدقه مستحب است مورد تصدیق برخی از فقها و مفسران اهل سنت است.

جصاص در «أحكام القرآن» می گوید: جمله «یؤتون الزکوة و هم راکعون»، دلالت دارد که صدقه مستحبی زکات نامیده می شود، زیرا علی - علیه السلام - انگشتر خویش را به عنوان صدقه مستحبی انفاق کرد و در آیه کریمه: (و ما آتیتم من زکوة تریدون وجه الله فأولئك هم المضعفون)^{۱۹۷}؛ و آنچه از زکات برای خدا می پردازید چنین افرادی از پاداش مضاعف برخوردارند. کلمه زکات شامل هم صدقه واجب و هم صدقه مستحب می شود. زکات هم زکات واجب و مستحب را شامل می گردد مانند صلاة که اختصاص به نماز واجب ندارد، بلکه نماز مستحب را نیز در برمی گیرد.^{۱۹۸}

۹- آیا زکات در رکوع ستایش ویژه ای را در بر دارد؟

اگر مقصود از رکوع، رکوع نماز باشد نمی تواند در بر دارنده مدح و ستایشی باشد، زیرا انفاق در حال رکوع با انفاق در دیگر حالات نماز تفاوتی ندارد؟

پاسخ

اینکه رکوع در آیه کریمه ظرف برای زکات امیرالمؤمنین علی - علیه السلام - قرار گرفته است به لحاظ این نیست که انفاق در این حالت تمجید و ستایش ویژه ای را در بر دارد، بلکه به این لحاظ است که سؤال سائل در حال رکوع آن حضرت صورت گرفته و به اصطلاح علمای اصول «قضیه در این مورد قضیه خارجی است و عنوان رکوع دارای خصوصیتی نیست»، و تمجید و ستایش به لحاظ این است که در آن حال حضرت این عمل عبادی را انجام داد. اگر آن حضرت در رکوع این انفاق را انجام نداده بود، آن سائل با محرومیت از مسجد بیرون رفته بود.

۱۰- آیا محتوای این آیه با آیه سابق منافات دارد؟

فخر رازی می گوید: اگر آیه دلالت بر امامت علی - علیه السلام - داشته باشد با آیه قبل از آن، که دلالت بر مشروعیت خلافت ابی بکر دارد منافات خواهد داشت.

۱۹۷- سوره روم: ۳۹

۱۹۸- أحكام القرآن، ج ۲، ص ۴۴۶

پاسخ

آیه قبل از آن، هیچ دلالتی بر فضیلت ابی بکر و مشروعیت خلافت وی ندارد. آیه قبل چنین است:

(يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ إِذْ لَآ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلا يُخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ...) ^{۱۹۹}

ای کسانی که ایمان آورده اید، اگر کسی از شما از دینش بازگردد خداوند گروهی را خواهد آورد که آنان را دوست داشته و (آنان نیز) او را دوست بدارند، که در برابر مؤمنان فروتن و در برابر کافران سرسخت باشند؛ در راه خدا مجاهده کنند و از سرزنش سرزنش کنندگان هراس نداشته باشند....

فخر رازی گفته است: این آیه دلالت بر مشروعیت خلافت ابی بکر دارد، زیرا خداوند مؤمنان را خطاب کرده است که اگر از دینشان دست بردارند گروهی را که دارای صفات ویژه مذکور در آیه هستند خواهد آورد تا با آنان پیکار نمایند. پس از پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - تنها کسی که با مرتدان به مقاتله پرداخت ابوبکر بود. چون این آیه تمجید و ستایش از ابی بکر محسوب می شود، ناگزیر بر مشروعیت خلافت وی نیز دلالت خواهد داشت.

فخر رازی برای اینکه استدلال به آیه را برای مشروعیت خلافت ابی بکر سامان دهد جمله ای را از خود به آیه افزوده است.

آیه کریمه می فرماید: اگر از شما مؤمنان کسی از دینش بازگردد، خداوند در آینده گروهی را خواهد آورد که دارای اوصاف مذکور از جمله مجاهده در راه خدا باشند.

در آیه کریمه نیامده است که «اینان با آن مرتدین محاربه خواهند کرد» ولی فخر رازی این جمله را در استدلالش افزوده است.

مشابه مضمون این آیه، در آیات متعدد دیگری نیز آمده است که اگر شما کافر شوید خداوند افرادی را خواهد آورد که این چنین نباشند. بنگرید:

۱ - (فَإِنْ يَكْفُرْ بِهَا هَؤُلَاءُ فَقَدْ وَكَلْنَا بِهَا قَوْمًا لَّيْسُوا بِهَا بِكَافِرِينَ) ^{۲۰۰}

اگر اینان به آنها کفر ورزند ما گروهی را به آن موکل ساخته ایم که به آنها کافر نباشند.

۲ - (وَإِنْ تَوَلَّوْا يَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَالَكُمْ) ^{۲۰۱}

اگر شما اعراض کنید (خداوند) گروه دیگری را جایگزین شما خواهد ساخت که آنان مانند شما نباشند.

۳ - (إِلَّا تَنْفَرُوا يَعْذِبَكُمُ عَذَابٌ أَلِيمٌ وَ يَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَ لَا تَضُرُّوهُ شَيْئًا) ^{۲۰۲}

اگر شما (برای جهاد در راه خدا) کوچ نکنید شما را به عذاب دردناکی معذب خواهد ساخت، و قوم دیگری را جایگزین شما خواهد ساخت و به او زیانی وارد نخواهید ساخت.

۱۹۹ - سوره مائده: ۵۴

۲۰۰ - سوره انعام: ۸۹

۲۰۱ - سوره محمد: ۳۸

۲۰۲ - سوره توبه: ۳۹

بنابر این مضمون آیه کریمه مشابه این مضامین است، و در آیه هیچ دلالتی وجود ندارد که خداوند گروهی را بیاورد که با آن مرتدین به مقابله برخیزند.

۱۱- آیا حصر در آیه با امامت امامان منافات دارد؟

اگر آیه دلالت بر امامت علی - علیه السلام - داشته باشد با مذهب امامیه مناقض خواهد بود همان طور که با مذهب اهل سنت مناقض است، زیرا شیعه تنها به امامت علی - علیه السلام - معتقد نیستند بلکه به امامت امامان دوازده گانه معتقدند؟

پاسخ

اولاً: پس از اینکه بر اساس شواهد قطعی مذکور مقصود از ولایت در آیه کریمه را «ولایت سرپرستی» و رکوع را «رکوع نماز» دانستیم؛ روشن می شود که حصر در آیه حصر اضافی است نه حصر حقیقی، زیرا معلوم است که اولیاء دیگری هم غیر از پیامبر و امام مانند فقها و حکام و قضات و پدر و جد و وصی وجود دارند. چنانچه حصر را حقیقی بدانیم آیه دلالت بر نفی ولایت همه این اولیاء خواهد کرد، در حالیکه چنین نیست. این خود قرینه ای خواهد بود که حصر در آیه کریمه اضافی است، و نظر به ولایت و سرپرستی حضرت امیر - علیه السلام - پس از رسول اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - دارد. و این با امامت امامان دیگر - براساس ادله ای که دارند ثابت است و - هیچ گونه منافاتی ندارد.

ثانیاً: بر اساس روایاتی که در منابع حدیثی شیعه امامیه و اهل سنت وجود دارد، منظور از «الذین آمنوا» تنها حضرت علی - علیه السلام - نیست^{۲۰۳} و همه امامان موفق به انجام زکات مستحبی مذکور در این آیه و در حال رکوع شده اند، و آیه کریمه از آغاز امامت را منحصر در آن امامان راستین کرده است.

۱۲- آیا علی (علیه السلام) در زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله) نیز سمت سرپرستی داشته است؟

اگر آیه کریمه دلالت بر امامت علی - علیه السلام - داشته باشد لازمه اش آن خواهد بود که علی - علیه السلام - در زمان حیات پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - نیز دارای ولایت و سرپرستی باشد در حالی که چنین نبوده است.

پاسخ

اولاً: بر اساس دلیلهای بسیاری علی - علیه السلام - در زمان حیات پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - نیز دارای ولایت بوده است. ولی این سرپرستی به صورت جانشینی

۲۰۳ - اصول کافی، ج ۱، ص ۱۴۳، ح ۷ و ص ۱۴۶، ح ۱۶ و ص ۲۲۸، ح ۳، المکتبۃ الاسلامیة: کمال الدین، ج ۱، ص ۲۷۴ - ۲۷۹ دارالکتب الاسلامیة: فرائد السمطین، ج ۱، ص ۳۱۲، ح ۲۵۰، مؤسسة المحمودی للطباعة و نشر: ینابیع المودة، ص ۱۱۴ -

بوده است یعنی هر زمان که پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - نبودند علی - علیه السلام - جانشین آن حضرت بود. یکی از آن موارد روشن حدیث منزلت است که تمام منزلت‌هایی را که برای هارون نسبت به حضرت موسی - علیه السلام - داشته است برای علی - علیه السلام - نسبت به پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - ثابت می‌گرداند. حضرت موسی هنگامی که به کوه طور می‌رفت به برادرش هارون گفت: «**اخلفنی فی قومی**» یعنی: در میان قوم من جانشینم باش. این خلافت مقید به زمان رفتن به کوه طور نیست همچنان که محققین اهل سنت یادآور شده‌اند.^{۲۰۴} بنابراین علی - علیه السلام - جانشین پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - بوده است.

ثانیاً: بر فرض که این ولایت به خاطر دلیلی در زمان پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - برای آن حضرت ثابت نباشد، اطلاق آیه ولایت به بعد از زمان حیات پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - تقیید می‌شود و بر اساس این دلیل از لحظه رحلت پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - این ولایت برای آن حضرت ثابت خواهد بود.

۱۳- آیا می‌توان علی (علیه السلام) را باتوجه به آیه ولایت خلیفه چهارم دانست؟

بر فرض که آیه کریمه دلالت بر امامت علی - علیه السلام - داشته باشد منافات با خلافت خلفای سه گانه قبل از آن حضرت ندارد، زیرا بر اساس اجماع و شورا نخست قائل به خلافت خلفای قبل از آن حضرت می‌شویم، و به آیه ولایت که امامت آن بزرگوار را می‌رساند پس از خلافت آن سه خلیفه عمل می‌کنیم.

پاسخ

اولاً: استناد به اجماع و شوری در مسأله خلافت در صورتی است که اجماع و شورا دلیل معتبر باشد، و دلیل بودن آنها بر اساس ادله ای که اهل سنت ادعا می‌کنند نزد شیعه امامیه تمام نیست.

ثانیاً: چنین اجماع و شورایی که ادعا شده است در میان امت هرگز انعقاد نیافت.

ثالثاً: دلیل بودن اجماع و شورا در صورتی است که نصی در مسأله نباشد و چنانچه از جانب خداوند نصی در مسأله ای در کار باشد در آن مسأله نه اجماع می‌تواند کارآمد باشد و نه شورا، چنان که خداوند می‌فرماید: **(و ما کان لمؤمن و لا لمؤمنة إذا قضی الله و رسوله أمراً أن یکون لهم الخیرة من أمرهم)**^{۲۰۵} یعنی: هیچ مرد و زن مؤمنی را نمی‌رسد که وقتی خدا و پیامبرش نسبت به امری حکم کنند در آن امر گزینش و اختیاری داشته باشند.

۱۴- آیا علی (علیه السلام) به آیه ولایت احتجاج نموده است؟

۲۰۴- شرح مقاصد، تفتازانی، ج ۵، ص ۲۷۶، منشورات الشریف الرضی

۲۰۵- سوره احزاب: ۳۶

اگر آیه کریمه دلالت بر امامت علی - علیه السلام - دارد چرا آن حضرت به این آیه برای امامت خویش استدلال نکرد؟ با اینکه مثلاً در روز شورا و روزهای دیگر بسیاری از فضائل خویش را در میان گروهی که با آنان روبرو بود بیان کرد.

پاسخ

برخی از محدثان بزرگ شیعه و اهل سنت مواردی را که آن حضرت دلیلهای امامت خویش از جمله آیه ولایت را مطرح کرده است یادآور شده اند.

از جمله ابراهیم بن محمد جوینی در فرائد السمطين^{۲۰۶} و ابن بابویه (از علمای شیعه) در کمال الدین^{۲۰۷} نقل کرده اند که علی - علیه السلام - در جمع گروهی از صحابه و مهاجر و انصار در زمان خلافت عثمان در مسجد پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - فضائل و مناقب خویش را یادآور شد. از جمله نزول آیه ولایت را در شأن خویش خاطر نشان ساخت.

این حدیث مفصل را در اواخر بحث از آیه «اولی الامر» یادآور شدیم. برای آگاهی از شخصیت مؤلف کتاب فرائد السمطين نیز به آخر تفسیر آیه اولی الامر مراجعه شود.

۲۰۶- فرائد السمطين، ج ۱، ص ۳۱۲، مؤسسة المحمودی للطباعة و النشر

۲۰۷- کمال الدین، ج ۱، ص ۲۷۴

بخش پنجم

امامت در آیه صادقین

(يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ)^{۲۰۸}

ای کسانی که گرویده اید خدا را پروا کنید، و با انسانهای راست و درست باشید. آیه ای که در صدد بررسی آن هستیم در نگرش نخستین يك حکم اخلاقی را می نمایاند که مؤمنان را پس از امر به تقوی، فرمان می دهد که با راستگويان باشند، ولی می دانیم که همواره باید از سطحی نگری احتراز جست که قرآن کریم می فرماید: (فارجع البصر هل ترى من فطور * ثم ارجع البصر كرتين)^{۲۰۹} به ویژه در مورد قرآن که دستیابی به معارف بلند و رسیدن به ژرفای مفاهیم آن - چنانکه در مواردی خود امر به تدبیر فرموده است - همواره نگرش عمیق و مکرری می طلبد. از این رو نباید در مورد قرآن به نظر سطحی و ابتدایی بسنده کرد، و باید به تدبیر و تأمل در آیات آن پرداخت.

چنانچه این آیه کریمه را با این دید و نگرش مطالعه کنیم در بردارنده یکی از معارف بزرگ و اصیل قرآن - یعنی مسأله امامت و رهبری - آن هم با لطیف ترین تعبیرها است. از این رو در بررسی آیات مربوط به امامت، این آیه کریمه نیز، چشمگیر و جالب توجه است. بحثهای پیرامون آیه در چند محور است:

۱- بررسی مفردات و مفاهیم آیه.

۲- ارتباط آیه با آیات قبل.

۳- ارتباط آن با مسأله رهبری و ارزیابی قراین آن.

۴- سخنان دانشمندان و مفسران.

۵- احادیث و روایات شیعه و اهل سنت.

بحث در مفردات آیه

در این بخش واژه ای که نیاز به بحث و تحقیق دارد واژه «صدق» و «صادقین» است. در این زمینه نخست استعمالات لغوی این کلمه را مرور می کنیم، و آن گاه به بیان استعمالات قرآنی آن می پردازیم.

موارد استعمال لغوی

۲۰۸ - سوره توبه: ۱۱۹

۲۰۹ - سوره ملک: ۳ - ۴

در این مورد سخنان دو تن از لغویین را یادآور می‌شویم:

۱- ابن منظور در لسان العرب^{۲۱۰} کاربردهای مختلف کلمه صدق را این گونه بیان می‌کند:

الصدق: نقيض الكذب، راست نقيض دروغ است.

رجل صدق: نقيض رجل سوء، مرد خوب نقيض مرد بد است، یعنی: صفت صدق و سوء نقيض یکدیگر هستند.

و كذلك ثوب صدق و خمار صدق، جامه خوب و مقنعه خوب.

و يقال: رجل صدق، مضاف بكسر الصاد، و معناه نعم الرجل هو، رجل صدق به حالت اضافه یعنی او خوب مردی است.

رجل صدق اللقاء و صدق النظر، آدم خوش برخورد و خوش بین.

و الصدق: بالفتح الصلب من الرماح و غيرها، و رمح صدق: مستو، و كذلك سيف صدق. به نیزه صاف و راست، همچنین به شمشیر راست، صدق گویند.

عن ابن درستويه: قال إنما الصدق الجامع للأوصاف المحموده، از ابن درستويه است که صدق به کسی که دارای همه اوصاف پسندیده است اطلاق می‌شود.

قال الخليل: الصدق: الكامل من كل شيء، خليل گفته است که صدق به کامل هر چیزی گفته می‌شود.

۲- راغب در مفردات القرآن^{۲۱۱} می‌گوید: «و يعبر عن كل فعل فاضل ظاهراً و باطناً بالصدق، فيضاف إليه ذلك الفعل الذي يوصف به نحو قوله...»، از هر کار پسندیده‌ای که در ظاهر و باطن خوب و پسندیده باشد به صدق تعبیر می‌شود، و موصوف آن به صدق اضافه می‌شود. و مواردی را که در استعمالات قرآنی خواهیم آورد شاهد می‌آورد.

استعمالات قرآنی واژه صدق

در قرآن کریم آیات متعددی را می‌یابیم که «صدق» صفت چیزهایی قرار گرفته است که از مقوله سخن و کلام نیستند. به آیات زیر به عنوان نمونه توجه کنید:

- (و بشر الذين آمنوا أن لهم قدم صدق عند ربهم)^{۲۱۲} در این آیه «صدق» صفت «قدم» قرار گرفته است.

- (و لقد بوأنا بني إسرائيل مبعوثاً صدق)^{۲۱۳} در این آیه «صدق» صفت «جایگاه» قرار گرفته است.

- (و قل رب أدخلني مدخل صدق و أخرجني مخرج صدق)^{۲۱۴} در این آیه «مدخل» و «مخرج» که یا اسم مکان (محل وارد ساختن و خارج ساختن) و یا مصدر (خود را وارد ساختن و خارج ساختن) هستند. در هر حال چیزی از مقوله «سخن» نیست.

۲۱۰- لسان العرب، ج ۱۰، ص ۳۰۹-۳۰۷

۲۱۱- مفردات في القرآن، ص ۲۷۷، دارالمعرفة، بيروت

۲۱۲- سوره يونس: ۲

۲۱۳- سوره يونس: ۹۳

- (فی مقعد صدق عند ملک مقتدر)^{۲۱۵} در این آیه «صدق» صفت «مقعد» (جایگاه و نشستن) است.

- (لیس البرّ أن تُولُوا وجوهكم قبل المشرق و المغرب و لكنّ البرّ من آمن بالله و اليوم الآخر و الملائكة و الكتاب و النبیین و آتی المال علی حبّه ذوی القربی و الیتامی و المساکین و ابن السبیل و السائلین و فی الرقاب و اقام الصلوة و آتی الزکوة و الموفون بعهدهم إذا عاهدوا و الصابرين فی البأساء و الضراء و حین البأس أولئك الذین صدقوا و أولئك هم المتّقون)^{۲۱۶}

در این آیه خداوند نخست برّ و نیکی را در بُعد عقیده که ایمان به خدا و روز قیامت و فرشتگان و کتاب آسمانی و پیامبران است مطرح می سازد. آن گاه نیکی در عمل را که انفاق به خویشاوندان و مستمندان و ابن السبیل و سائلان و در راه خدا آزاد ساختن بنده ها و وفای به عهد است؛ و پس از آن نیکی در بُعد اخلاقی را که صبر و پایداری در سختی ها و مقاومت در شدايد است یادآور می شود و انسانهایی را که از نیکی در این ابعاد سه گانه برخوردارند به صدق و تقوی می ستاید.

با ملاحظه این موارد استعمال از لغت و آیات کریمه قرآن روشن می شود که «صدق» مفهوم گسترده ای دارد که قلمرو آن تنها مقوله سخن و کلام و وعده و خبر نیست، بلکه در موارد اندیشه و باور و خوی انسانی و رفتار آدمی و دیگر چیزها نیز قابل اطلاق است و استعمال آن استعمال حقیقی است.

ارتباط آیه با آیات قبل

آیه قبل از این آیه - چنان که در کتابهای تفسیر و حدیث آمده است - درباره مؤمنانی است که از رفتن به جنگ تبوک همراه پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - تخلف کردند و پس از آن گرفتار ندامت و پشیمانی شدند و توبه کردند؛ و مسلمانان به دستور پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - با آنان قطع رابطه کردند حتی همسران آنان از سخن گفتن با آنان خودداری می کردند.

پس از اینکه آنان از شهر خارج شدند و به تضرع و زاری در پیشگاه خداوند پرداختند و توبه و انابه را افزایش دادند خداوند متعال توبه آنان را پذیرفت، و آنان به آغوش مردم و خانواده های خود بازگشتند.

در آیه بعد هم خداوند می فرماید: اهل مدینه و اطراف آن نباید از پیامبر خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - تخلف کنند و از آن حضرت روی گردان شوند. آن گاه ارزش سختی ها و تشنگی ها و گرسنگی هایی را که در راه خدا متحمل می شوند یادآور می شود.

در این آیه کریمه (آیه مورد بحث) مؤمنان را مخاطب ساخته و آنان را به تقوی و تحفظ و خودداری (از مخالفت خدا) فرمان داده است؛ و به آنان امر می کند که با صادقان باشند. اکنون باید دید منظور از صادقین در آیه کریمه چه کسانی هستند.

۲۱۴ - سوره اسراء: ۸۰

۲۱۵ - سوره قمر: ۵۰

۲۱۶ - سوره بقره: ۱۷۷

ارتباط این آیه کریمه با امامت امامان معصوم (علیهم السلام)

در نگرش ابتدایی - چنان که در تبیین مفهوم صدق یادآوری شد - به نظر می آید منظور از جمله «کونوا مع الصادقین» امر به بودن با راستگویان باشد.

اکنون باید توجه داشت که اولاً آنچه لازم است راستگویی و پرهیز از دروغگویی است، اما بودن با راستگویان یکی از واجبات شرع نیست؛ در حالی که بودن با صادقان در آیه مورد امر قرار گرفته است و امر برای وجوب است و وقوع جمله «کونوا مع الصادقین» در سیاق «اتقوا الله» که امر به تقوای الهی بوده و بی تردید برای وجوب است، وجوب را بیشتر تأکید می کند.

با توجه به گستره مفهوم صدق - که در انحصار مقوله سخن و کلام نیست و قلمرو آن اندیشه، اخلاق، کردار و رفتار را فرا می گیرد - و با توجه به اینکه بودن با صادقین در آیه کریمه واجب شمرده شده است؛ به این نتیجه می رسیم که منظور از بودن با صادقان همراهی و معیت جسمانی نیست، بلکه همراهی در هر چیزی است که راستی و درستی در آن مطرح است و منظور از صادقین در آیه کسانی هستند که صدق مطلق را دارا باشند نه مطلق صدق را، و صادق به قول مطلق کسی است که از هر جهت راست و درست باشد و در اندیشه و گفتار و کردار و اخلاقش کوچکترین کژی و انحراف وجود نداشته باشد. چنین کسی جز معصوم نخواهد بود، و بودن با چنین انسانی به معنای همراهی و همگامی با اندیشه و کردار و اخلاق او و پیروی از وی خواهد بود.

از آنجا که اجماع مسلمانان بر این است که جز چهارده معصوم کسی دارای مقام عصمت و صادق به قول مطلق نیست، لذا منظور از صادقان، پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - و امامان معصوم - علیهم السلام - خواهند بود.

بررسی سخنان دانشمندان و مفسران

در این زمینه سخن دو تن از علمای بزرگ را یادآور می شویم:

سخن علامه بهبهانی

سخن نخست از آن یکی از علمای شیعه امامیه، مرجع بزرگ و متفکر ارزشمند مرحوم علامه محقق سید علی بهبهانی است. ایشان در کتاب «مصباح الهدایة» - که به راستی کتابی ارزنده در امامت است - در تبیین آیه کریمه چنین می فرماید:

«و قد استفاضت الروایات من طریقنا و طریق العامة أن الصادقین هم أهل بیت النبی المظهرین.»

و قد ذکر فی غایة المرام عشرة أخبار من طریقنا و سبعة أخبار من طریق العامة.^{۲۱۷}

أقول: و يدلّ علی اختصاص الصادقین فی الآیة الکریمه فی الأئمة المعصومین الطیبین من آل محمد - صلی الله علیه و آله و سلم - و عدم إرادة مطلق الصادقین منه، كما دلّت علیه الروایات المستفیضة من

الطرفین: أنه لو كان المراد بالصدق مطلق الصدق الشامل لكل مرتبة منه المطلوب من كل مؤمن، و بالصادقین المعنى العام الشامل لكل من اتصف بالصدق في أي مرتبة كان، لوجب أن يعبر مكان «مع» بكلمة «من» ضرورة أنه يجب على كل مؤمن أن يتحرز عن الكذب و يكون مع الصادقین. فالعدول عن كلمة «من» إلى «مع» يكشف عن أن المراد بـ«الصدق» مرتبة مخصوصة و بـ«الصادقین» طائفة معينة.

و من المعلوم أن هذه المرتبة مرتبة كاملة، بحيث يستحق المتصفون بها أن يتبعهم سائر المؤمنین جميعاً، و هذه المرتبة الكاملة التي تكون بهذه المثابة ليست إلا العصمة و الطهارة التي لم يتطرق معها كذب في القول و الفعل، إذ في الأمة من طهره الله تعالى و أذهب عنه الرجس؛ و هم أهل بيت النبي بنص آية التطهير و اتفاق جميع المسلمین.

فلو أريد من الصادقین غیر المعصومین لزم أن يكون المعصومون مأمورين بمتابعة غیر المعصومین المتطرق فيهم الكذب و لو جهلاً أو سهواً و هو قبيح عقلاً، و تعین أن يكون المراد الصادقین المطهرین الحائزين جميع مراتب الصدق قولاً و فعلاً، و لا يصدق ذلك إلا على أهل بيت النبي - صلى الله عليه و آله و سلم -، الذين أذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهيراً، و إليه يشير قول مولانا الرضا - عليه السلام -: «هم الأئمة الصديقون بطاعتهم».^{٢١٨}

و يدل على كونهم أئمة كما نبّه عليه مولانا الرضا - عليه السلام - في هذه الرواية أمره سبحانه و تعالى جميع المؤمنین بعد أمرهم بالأتقاء عن محارمه بأن يكونوا مع الصادقین، و لا يصدق الكون معهم إلا بأن يكونوا تحت طاعتهم، متحرزين عن مخالفتهم. و ليس للإمامة معنى إلا افتراض طاعة الإمام على المأموم من قبله تعالى، بل لا تعبير أقرب إلى معنى الإمامة من أمر المؤمنین بأن يكونوا معه، إذ حقيقة الإنتماء عبارة عن متابعة المأموم إمامه و عدم مفارقتها عنه.^{٢١٩}

روایات مستفیض^{٢٢٠} از شیعه و اهل سنت وارد شده است که «صادقین» در آیه کریمه اهل بیت پیامبر - صلى الله عليه و آله و سلم - هستند. مرحوم بحرانی در کتاب «غایة المرام» ده حدیث از طرق شیعه و ٧ حدیث از طرق اهل سنت آورده است.

دلیل اینکه مقصود از «صادقین» در آیه کریمه - چنان که در احادیث فریقین آمده - امامان معصوم - علیهم السلام - است، این است که اگر مراد از «صدق» (راستی) که در عنوان «صادقین» مأخوذ است، مطلق راستی بود که شامل هر مرتبه ای از آن می شد و «صادقین» هر کسی را که متصف به صدق در هر مرتبه ای باشد شامل می شد می بایست در آیه کریمه «وكونوا من الصادقین» تعبیر می شد و معنای آن این بود که بر هر مسلمانی لازم است از راستگویان باشد و از دروغ اجتناب ورزد. اینکه «مع الصادقین» تعبیر شده است دلالت دارد که منظور از «صدق» مرتبه خاص و ویژه ای است و مقصود از «صادقین» گروهی مخصوص و ممتاز (و معنای بودن با «صادقین» اتباع و پیروی از آنان) است.

٢١٨ - فی المصدر: «والصديقون بطاعتهم»، فراجع

٢١٩ - مصباح الهدایة، ص ٩٣-٩٢، طبع سلمان فارسی، قم

٢٢٠ - به احادیثی بین ٣ تا ١٠ «حدیث مستفیض» اطلاق می شود

مرتبه کامل صدق همان عصمت و طهارت است که با وجود آن راستی و درستی در گفتار و کردار به طور کامل تحقق پیدا می کند.

(شاهد قطعی بر این مطلب این که) اگر منظور از «صادقین» غیر از امامان معصوم بود با فرض این که در میان امت به نص آیه تطهیر و اتفاق همه مسلمانان معصوم وجود دارد، لازمه اش آن بود که بر تمام انسانها حتی امامان معصوم لازم باشد که از غیر معصوم پیروی کنند، و این عقلا قبیح است. این مرتبه (عصمت و طهارت) جز در خاندان پیامبر - علیهم السلام - وجود نخواهد داشت.

شاهد دیگر اینکه خداوند تمام مؤمنان را در اول آیه به تقوی و پرهیز از گناهان امر کرده و آنگاه آنان را به بودن با «صادقین» فرمان داده است، و بودن با آنان چیزی جز قرار گرفتن در قید اطاعت آنان و پرهیز از مخالفت با آنان نیست، و امامت چیزی جز واجب بودن طاعت امام بر مأموم نمی باشد. بلکه اگر بخواهیم از امامت و انتظام تعبیر دقیقی ارائه کنیم بهترین تعبیر این است که بودن با امام و متابعت وی و جدا نشدن از او را مطرح سازیم.

سخن فخر رازی

سخن دیگر از مفسر معروف اهل سنت فخر رازی است. وی در تفسیر این آیه کریمه می گوید:

«و في الآية مسائل: المسألة الأولى: أنه تعالى أمر المؤمنين بالكون مع الصادقين؛ و متى وجب الكون مع الصادقين فلا بد من وجود الصادقين في كل وقت، و ذلك يمنع من إطباق الكل على الباطل، و متى إمتنع إطباق الكل على الباطل وجب إذا أطبقوا على شيء أن يكونوا محقين. فهذا يدل على أن إجماع الأمة حجة.

فإن قيل: لمَ لا يجوز أن يقال: المراد بقوله: (كونوا مع الصادقين) أي كونوا على طريقة الصادقين، كما أن الرجل إذا قال لولده: «كن مع الصالحين» لا يفيد إلا ذلك؟

سلمنا ذلك، لكن نقول: إنَّ هذا الأمر كان موجوداً في زمان الرسول فقط، فكان هذا أمراً بالكون مع الرسول، فلا يدل على وجود صادق في سائر الأزمنة.

سلمنا ذلك، لكن لمَ لا يجوز أن يكون الصادق هو المعصوم الذي يمتنع خلو زمان التكليف عنه كما نقوله الشيعة؟

و الجواب عن الاول: أن قوله: (كونوا مع الصادقين) أمر بموافقة الصادقين، و نهى عن مفارقتهم، و ذلك مشروط بوجود الصادقين، و ما لا يتم الواجب إلا به فهو واجب. فدلَّت هذه الآية على وجود الصادقين.

و قوله: «إنه محمول على أن يكونوا على طريقة الصادقين»، فنقول: إنه عدول عن الظاهر من غير دليل.

قوله: «هذا الأمر مختص بزمان الرسول - عليه الصلاة و السلام -»، قلنا: هذا باطل لوجوه:

الاول: إنه ثبت بالتواتر الظاهر من دين محمد - عليه الصلاة و السلام - أن التكليف المذكورة في القرآن متوجهة إلى المكلفين إلى قيام القيامة، فكان الأمر في هذا التكليف كذلك.

الثاني: أن الصيغة تتناول الأوقات كلها بدليل صحة الاستثناء.

الثالث: لما لم يكن الوقت المعين مذكوراً في لفظ الآية لم يكن حمل الآية على البعض أولى من حمله على الباقي. فإما أن لا يحمل على شيء من الأوقات فيفضي إلى التعطيل و هو باطل؛ أو على الكل فهو المطلوب.

و الرابع: و هو أن قوله: (يا أيها الذين آمنوا اتقوا الله) أمر لهم بالتقوى، و هذا الأمر إنما يتناول من يصحّ منه أن لا يكون متّقياً، و إنما يكون كذلك لو كان جائز الخطأ. فكانت الآية دالة على أن من كان جائز الخطأ وجب كونه مقتدياً بمن كان واجب العصمة، و هم الذين حكم الله تعالى بكونهم صادقين. فهذا يدلّ على أنه واجب على جائز الخطأ كونه مع المعصوم عن الخطأ حتى يكون المعصوم عن الخطأ مانعاً لجائز الخطأ عن الخطأ؛ و هذا المعنى قائم في جميع الأزمان، فوجب حصوله في كل الزمان.

قوله: «لم لا يجوز أن يكون المراد هو كون المؤمن مع المعصوم الموجود في كل زمان»

قلنا: نحن نعترف بأنه لا بدّ من معصوم في كل زمان، إلا أنا نقول: ذلك المعصوم هو مجموع الأمة و أنتم تقولون ذلك المعصوم واحد منهم. فنقول: هذا الثاني باطل، لأنه تعالى أوجب على كلّ واحد من المؤمنين أن يكون مع الصادقين، و إنما يمكنه ذلك لو كان عالماً بأن ذلك الصادق من هو، لا الجاهل بأنه من هو. فلو كان مأموراً بالكون معه كان ذلك تكليف ما لا يطاق، و أنه لا يجوز، لكنّا لا نعلم إنساناً معيّناً موصوفاً بوصف العصمة، و العلم بأننا لانعلم هذا الإنسان حاصل بالضرورة، فثبت أن قوله: (و كونوا مع الصادقين) ليس أمراً بالكون مع شخص معيّن.

و لما بطل هذا بقي أن المراد منه الكون مع مجموع الأمة، و ذلك يدلّ على أن قول مجموع الأمة حقّ و صواب، و لا معنى لقولنا، «الإجماع حجة» إلا ذلك»^{٢٢١}.

ترجمه: ... خدای تعالی مؤمنان را به بودن با صادقین امر کرده است. لازمه این مطلب این است که در هر زمان «صادقین» وجود داشته باشند و این مانع از این است که تمام امت بر باطل اجتماع کنند. بنا بر این اگر همه امت بر چیزی اتفاق کنند اتفاق آنان بر حق است و این دلیل است که اجماع امت حجت است.

اگر گفته شود: چرا منظور از بودن با صادقین بودن بر روش صادقین نباشد، چنان که اگر پدری به فرزندش گوید: «با صالحان باش» یعنی شیوه صالحان را دنبال کن، (و این دلالت نمی کند که لازم است در هر زمانی صادقی وجود داشته باشد).

پاسخ این است: این خلاف ظاهر است، زیرا ظاهر جمله «و كونوا مع الصادقين» این است که وجود صادقین مفروض گرفته شده و به بودن با آنان امر شده است.

و نیز اگر گفته شود: این جمله فقط در زمان رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - موضوع داشته زیرا صادق در آن زمان تنها آن حضرت بوده است، و دلالت نمی کند که در هر زمانی باید صادقین تحقق داشته باشند.

پاسخ این است: این خطاب مانند دیگر خطابات قرآن که تا قیامت متوجه همه مکلفین است متوجه به مکلفین در هر زمانی است و خطاب ویژه زمان رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - نیست، به دلیل اینکه استثناء صحیح است (و صحت استثناء همواره دلیل وجود عموم در مستثنی منه است). علاوه بر اینکه خداوند در مرحله نخست مؤمنان را به تقوی امر فرموده است، و این تمام کسانی را که ممکن است متقی نباشند امر به تقوی می کند و مخاطب به این خطاب کسانی هستند که جائز الخطا هستند، و آیه دلالت دارد که افراد جائز الخطا باید همواره با کسی باشند که معصوم از خطاست تا آن معصوم از خطا آنان را از اشتباه جلوگیری کند و این مسأله در هر زمان تحقق دارد. پس آیه همه زمانها را فرا می گیرد و ویژه زمان پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - نیست.

تا این جا به وضوح از سخنان فخر رازی استفاده شد که منظور از صادقان را افراد معصوم از خطا می داند، و این افراد در هر زمانی وجود دارند و این مطلب صحیح و بی اشکال است.

ولی فخر رازی می گوید:

صادقان معصوم مجموع امت هستند و نمی توانند افراد خاص و مشخصی از امت باشند، زیرا در این صورت بر هر کسی لازم است که آن افراد مشخص را بشناسد تا بتواند با آنان باشد در حالی که این شناخت و آگاهی میسر نیست و ما افراد خاصی را نمی شناسیم که از خطا و اشتباه معصوم باشند. با این وصف این معصوم، مجموع امت خواهد بود و نتیجه آن حجیت اجماع امت است.

پاسخ سخن فخر رازی

در این سخن فخر رازی دو نکته برجستگی خاصی دارد.

نکته نخست: این صادقان معصوم نمی توانند افراد مشخصی باشند زیرا ما علم و آگاهی به آنان نداریم.

این سخن اشکالش روشن است زیرا این آگاهی به مراجعه ادله عصمت امامان شیعه برای هر کسی میسر است احادیثی که این معصومان در آنها به صراحت نام برده شده اند بیش از حد تواتر است. این احادیث در برخی منابع اهل سنت و منابع بسیاری از شیعه امامیه ذکر شده است.

نکته دوم: «صادقان معصوم جمع امت هستند.» این سخن نیز اشکالات بسیاری دارد:

- ۱- قول به عصمت غیر از چهارده معصوم بر خلاف اجماع قطعی همه مسلمانان است.
- ۲- ظاهر از عنوان صادقین در آیه کریمه - که عنوانی عام است - استغراقی و شمولی است نه مجموعی. توضیح اینکه طبق آنچه فخر رازی می گوید عصمت از آن مجموع امت است نه جمیع آنها، و «مجموع» عنوانی است اعتباری، که قید وحدت افراد را به هم پیوند می دهد، و اصل در عنوان عام «استغراقی بودن» است زیرا عام مجموعی مجاز است و نیاز به قرینه دارد در حالی که مقتضای اصالة الحقيقة این است که عام بر معنای حقیقی آن که استغراقی بودن است حمل شود.
- ۳- **عصمت** عنوانی است واقعی و موضوع واقعی را می طلبد، و عام مجموعی موضوعی است اعتباری و محال است موجود واقعی به موضوع اعتباری تقوّم پیدا کند.

۴- سخن فخر رازی بر خلاف قرینه مقابله میان «صادقین» با «یا ایها الذین آمنوا» است، و مقابله بین این دو عنوان ایجاب می کند که مؤمنان مخاطب کسانی باشند و صادقان که مقابل آنها قرار گرفته اند کسان دیگری باشند.

۵- اینکه صادقان عام مجموعی باشد مناقض با سخن خود فخر رازی است، زیرا وی در توجیه اینکه صادقین در انحصار پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - نیست، گفت:

«آیه کریمه در بیان این جهت است که در همه زمانها مؤمنانی یافت می شوند که جائز الخطا باشند و صادقانی هم یافت می شوند که معصوم از خطا باشند و این مؤمنان همواره باید با آن صادقان باشند که معصومند.»

با این وصف مؤمنان مخاطب را جائز الخطا و صادقان را معصوم از خطا فرض کرده است.

احادیث شیعه و اهل سنت پیرامون این آیه

حاکم حسکانی^{۲۲۲} در تفسیر شواهد التنزیل^{۲۲۳} احادیثی آورده است که «صادقین» در آیه پیامبر و علی - علیهما السلام - و یا خاندان گرامی پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - هستند. از آن احادیث يك حدیث را یادآور می شویم:

«حدثنا يعقوب بن سفيان البسوی قال: حدثنا ابن قعنب، عن مالك بن أنس، عن نافع، عن عبدالله بن

عمر في قوله تعالى: (اتقوا الله) قال: أمر الله اصحاب محمد - صلی الله علیه و آله و سلم - بأجمعهم أن

يخافوا الله، ثم قال لهم: (وكونوا مع الصادقين) يعني محمداً و اهل بيته.»^{۲۲۴}

يعقوب بن سفيان بسوی از ابن قعنب از مالك بن انس از نافع از عبدالله بن عمر روایت کرده است در

قول خدای تعالی: «اتقوا الله» گفت: خداوند تمامی اصحاب پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - را فرمان

داد که از خدا بترسید. سپس به آنان گفت: با صادقان یعنی با پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - و

اهل بیت گرامی وی - علیهم السلام - باشید.

همین حدیث را محدث و عالم بزرگ شیعه ابن شهر آشوب^{۲۲۵} از تفسیر یعقوب بن سفيان از

مالك بن انس از نافع از ابن عمر روایت کرده است.

کلینی محدث بزرگ شیعه در اصول کافی در این زمینه چنین روایت کرده است:

«عن ابن أذينة، عن بريد بن معاوية العجلي قال: سألت أبا جعفر - عليه السلام - عن قول الله عز وجل:

(اتقوا الله و كونوا مع الصادقين) قال: إيانا عني.»^{۲۲۶}

۲۲۲ - ذهبی رجالی بزرگ اهل سنت درباره حسکانی می گوید: «شیخ متقن ذو عنایة تامة بعلم الحديث، و كان معتمراً عالی الإسناد.

تنكرة الحفاظ: ج ۳، ص ۱۲۰۰، دارالکتب العلمیه، بیروت

یعنی: استادی دارای اتقان و استواری است و توجه و عنایت کامل نسبت به علم حدیث دارد. وی دارای عمری طولانی و اسنادی عالی (در حدیث) بوده است.

۲۲۳ - شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۳۴۱

۲۲۴ - شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۳۴۵، ح ۳۵۷

۲۲۵ - ذهبی در تاریخ الاسلام حوادث سال ۵۸۱ تا ۵۹۰، ص ۳۰۹ تا ۳۱۰ از زبان برخی از عالمان بزرگ (ابن ابی طی) وی را ستوده و او را در زمان خویش امام و یگانه در علوم مختلف شمرده و در علم حدیث وی را هم سنگ خطیب بغدادی و در رجال همانند بحیی بن معین دانسته و به صدق لهجه و گسترده دانی و کثرت خشوع و عبادت و تهجد متصف ساخته است؛ مناقب، ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۱۱۱، نوى القریبی

۲۲۶ - اصول کافی، ج ۱، ص ۲۰۸، مکتبة الصدوق

از ابن اذینه از برید بن معاویه عجلی روایت شده است که گفت: از امام باقر - علیه السلام - درباره قول خدای عز و جل: (اتقوا الله و كونوا مع الصادقين) پرسیدم، حضرت فرمود: خداوند فقط ما (اهل بیت پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم -) را قصد کرده است.

جوینی محدث بزرگ اهل سنت در حدیثی چنین روایت کرده است:

«ثُمَّ قَالَ عَلِيٌّ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - : أَنْشَدَكُمْ اللَّهُ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ) فَقَالَ سَلَمَانَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، عَامَّةٌ هَذَا أَمْ خَاصَّةٌ؟ قَالَ: أَمَّا الْمُؤْمِنُونَ فَعَامَّةُ الْمُؤْمِنِينَ أَمْرُوا بِذَلِكَ، وَ أَمَّا الصَّادِقُونَ فَخَاصَّةُ لِأَخِي عَلِيٍّ وَ أَوْصِيَائِي مِنْ بَعْدِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ.»^{۲۲۷}

سپس علی - علیه السلام - فرمود: شما را به خدا سوگند می دهم، آیا می دانید هنگامی که آیه (یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و كونوا مع الصادقين) نازل شد، سلمان گفت: یا رسول الله، آیا این آیه دارای عمومیت است؟ همه مؤمنان را شامل می شود یا ویژه برخی است؟ پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمود: کسانی که این مأموریت را یافتند عامه مؤمنین بودند، ولی صادقین مخصوص برادران علی - علیه السلام - و اوصیای دیگر من پس از وی تا روز قیامت است. گفتند: بار خدایا، آری.

البته در برخی کتب حدیثی و تفسیری اهل سنت احادیث دیگری وارد شده است که در آنها «صادقین» به ابی بکر و عمر یا پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - و اصحاب وی تفسیر شده است، که از نظر سند قابل اعتماد نیست. برخی از آنها را یادآور می شویم:

۱- ابن عساکر از ضحاک روایت کرده است: (یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و كونوا مع الصادقين) قال: مع ابی بکر و عمر و اصحابهما.^{۲۲۸}

که در آیه کریمه «صادقین» را ابوبکر و عمر و اصحاب آنان دانسته است.

۲- «طبری حدیث دیگری از سعید بن جبیر روایت کرده است که صادقین ابوبکر و عمر هستند.»^{۲۲۹}

پاسخ به این احادیث

در سند حدیث اول جویری بن سعید ازدی است که ابن حجر در تهذیب التهذیب^{۲۳۰} از افراد بسیاری از ائمه رجال مانند ابن معین و ابی داود و ابن عدی و نسائی تضعیف وی را نقل کرده است، و طبری^{۲۳۱} همین حدیث را از ضحاک نقل کرده که جویری نیز در سند آن است.

۲۲۷- *فراند السمطین*، ج ۱، ص ۳۱۷، مؤسسة المحمودی للطباعة و النشر، بیروت؛ *کمال الدین*، ص ۲۶۴؛ *بحار الانوار*، ج ۳۳، ص ۱۴۹؛ *مصباح الهدایة*، ص ۹۱، ط سلمان الفارسی؛ شایسته یادآوری است که در مدرک اخیر به جای «انشدکم الله»، «اسألکم بالله» آمده است.

۲۲۸- *تاریخ مدینة دمشق*، ج ۳۰، ص ۳۱۰، دار الفکر

۲۲۹- *جامع البیان*، ج ۱۱، ص ۴۶

۲۳۰- *تهذیب التهذیب*، ج ۲، ص ۱۰۶، دار الفکر

۲۳۱- *جامع البیان*، ج ۱۱، ص ۴۶

در سند حدیث دوم اسحاق بن بشر کاهلی است که ذهبی در میزان الاعتدال^{۲۳۲} به روایت ابن ابی شیبیه و موسی بن هارون و ابوزرعه و دارقطنی وی را دروغگو و واضع حدیث دانسته است. ثانیاً: پس از اینکه از خود آیه و شواهد آن دانستیم که «صادقین» در آیه معصومانی هستند که به بودن با آنان امر شده است، می دانیم کسانی که به اتفاق همه مسلمانان معصوم نباشند از این آیه خارج هستند.

بخش ششم

امامت در آیه تطهیر

(إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً)^{۲۳۳}

ویژه پاک و پاکیزه گرداند.

آیه دیگری که دلالت بر عصمت امامان معصوم شیعه دارد، آیه تطهیر است. این آیه بر عصمت پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - و خاندان گرامی وی؛ حضرت فاطمه - علیها السلام - و دوازده امام معصوم شیعه امامیه دلالت دارد.

برای تبیین دلالت آیه در چند محور باید بحث شود:

۱- کلمه «إِنَّمَا» در آیه بر تنهایی و انحصار دلالت دارد.

۲- اراده در آیه، اراده تکوینی است نه اراده تشریعی.

۳- «اهل البيت» در آیه منحصر به حضرت علی و فاطمه و حسن و حسین - علیهم السلام - و نیز دیگر امامان معصوم شیعه - علیهم السلام - است، و همسران پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - از آن خارج هستند.

۴- چند سؤال درباره آیه و پاسخ آنها.

«انما» مفید حصر

کلمه «إِنَّمَا» چنانکه در تفسیر آیه ولایت یادآور شدیم، بر اساس تصریح علمای لغت و ادب دلالت بر حصر دارد. و در این زمینه آنچه در آنجا گفته ایم مراجعه شود اشکال فخر رازی در این زمینه در پاسخ اشکالات آیه ولایت پاسخ داده شده است.

اراده در آیه تطهیر تکوینی است نه تشریعی

محور دوم بحث پیرامون آیه کریمه این است که: اراده ای که در آیه مطرح شده اراده تکوینی است نه اراده تشریعی. خداوند متعال دارای دو گونه اراده است:

۱- اراده تکوینی، و آن اراده ای است که متعلق اراده دنبال آن واقع شود، مانند اینکه خداوند

اراده کرد آتش بر ابراهیم سرد و سالم شود، و این چنین هم شد.

۲- اراده تشریعی، و آن اراده ای است که در مورد تکالیف انسانها وجود دارد. بدیهی است در

این قسم، اراده ملازم با مراد نیست. خداوند خواسته است انسانها نماز بگذارند، اما بسیاری از آنان

نماز نمی گزارند. در اراده تشریعی، تخلف اراده از مراد امکان دارد، بر خلاف اراده تکوینی که اراده از متعلق آن قابل تخلف نیست.

اراده در آیه کریمه اراده تکوینی است نه تشریعی، و معنای آن این است که: خداوند خواسته است اهل بیت از هر گونه پلیدی از جمله پلیدی گناه و معصیت دور باشند و آنان را پاک و پاکیزه قرار داده است.

به دنبال این خواست از ناحیه خداوند، بر کناری و دوری از آلودگیها و پلیدیها و طهارت و پاکیزگی معنوی برای آنان محقق گردیده است؛ نه اینکه خداوند خواسته است که آنان خوشتن را از پلیدیهای گناه بر کنار دارند و با امتثال دستورات و وظایف الهی، خوشتن را پاک و پاکیزه سازند.

دلایل تکوینی بودن اراده در آیه تطهیر این است:

۱- اراده تشریعی مانند تکلیف، به کار دیگران تعلق می یابد، در حالی که اراده در آیه کریمه به اِذْهَابِ رَجَسٍ و دور ساختن پلیدی - که فعل الهی به شمار می آید - تعلق یافته است، و این دلیل آن است که اراده به کار رفته در این آیه تشریعی نیست.

۲- اراده تشریعی خداوند برای دور بودن پلیدیها و پاکیزگی انسانها ویژه خاندان پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - نیست، بلکه خداوند خواسته و طلب کرده است که همه انسانها از پلیدیها بر حذر بوده و به طهارت و پاکیزگی متصف باشند، در حالی که از آیه تطهیر استفاده می شود تنها این اراده ویژه خاندان پیامبر است و این به دلالت حصری است که در آغاز آیه تطهیر آمده است. این به روشنی می رساند که متعلق این اراده که دوری از پلیدیها و تطهیر ویژه الهی است - در خارج تحقق یافته است.

۳- آیه کریمه - به گواهی روایات و احادیث بسیاری که در منابع حدیثی و تفسیری شیعه و اهل سنت آمده است - متضمن تمجید و ستایش خاندان پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - است و اگر اراده در آیه کریمه اراده تشریعی باشد تمجید و ستایشی را در بر نخواهد داشت.

بر این اساس، آنچه از آیه کریمه می آموزیم تحقق اراده خداوند بر طهارت و پاکیزگی ویژه خاندان پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - و برکناری آنان از آلودگیها و پلیدیها است، و این همان مصونیت الهی و عصمت آن انسانهای برگزیده است.

گواه قطعی دیگر برای این که اراده، تکوینی است احادیثی است که دلالت بر تحقق این طهارت ویژه الهی در مورد اهل البیت دارد از این احادیث دو نمونه را یادآور می شویم:

۱- «و أخرج الحكيم الترمذی و الطبرانی و ابن مردويه و أبو نعيم و البيهقي معاً في الدلائل عن ابن عباس رضي الله عنهما قال قال رسول الله - صلی الله علیه و سلم - أن الله قسم الخلق قسمين، فجعلني في خيرهما قسماً، فذلك قوله (و اصحاب اليمين...)»^{۲۳۴} (و اصحاب الشمال...)»^{۲۳۵} فأنا من أصحاب اليمين و أنا خير أصحاب اليمين ثم جعل القسمين أثلاثاً، فجعلني في خيرها ثلثاً، فذلك قوله: (و أصحاب الميمنة

۲۳۴- سوره واقعه: ۲۷

۲۳۵- سوره واقعه: ۴۱

ما أصحاب الميمنة و أصحاب المشئمة ما أصحاب المشئمة السابقون...»^{٢٣٦} فأنا من السابقين و أنا خير السابقين، ثم جعل الأثلاث قبائل، فجعلني في خيرها قبيلة، و ذلك قوله: (و جعلناكم شعوباً و قبائل لتعارفوا أن أكرمكم عند الله اتقاكم)^{٢٣٧} و أنا أتقى ولد آدم و أكرمهم عند الله تعالى و لا فخر، ثم جعل القبائل بيوتاً و جعلني في خيرها بيتاً، فذلك قوله: (إنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت و يطهركم تطهيراً)^{٢٣٨} فأنا و أهل بيتي مطهرون من الذنوب...»^{٢٣٩}

حكيم ترمذی و طبرانی و ابن مردويه و ابونعیم و بیهقی در کتاب «الدلائل» از ابن عباس روایت کرده اند که پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمود: خداوند خلایق را به دو بخش تقسیم فرمود و مرا در بخش برتر قرار داد و این است قول خداوند: «و اصحاب الیمین...» «و اصحاب الشمال...» و من از اصحاب یمین و بهترین آنان هستم، سپس دو قسم مذکور (اصحاب یمین و اصحاب شمال) را سه بخش و مرا در بهترین آنان قرار داد و این است قول خداوند: «و اصحاب المیمنة ما اصحاب المیمنة و اصحاب المشئمة ما اصحاب المشئمة و السابقون السابقون» و من از سابقین و بهترین آنان هستم سپس این سه گروه را قبیله هایی چند قرار داد چنان که فرمود: «و جعلناکم شعوباً و قبائل لتعارفوا ان اکرمکم عند الله اتقاکم» شما را شعبه ها و قبیله ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید همانا گرامی ترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شما است و من پرهیزکارترین فرزندان آدم و گرامی ترین آنان نزد خداوند هستم و فخر نمی کنم.

سپس قبیله ها را خانه ها و مرا در بهترین آنها قرار داد و فرمود: «إنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت و يطهركم تطهيراً» جز این نیست که خداوند می خواهد پلیدی را از شما اهل بیت دور و شما را به گونه ای ویژه پاک قرار دهد پس من و اهل بیتم از گناهان پاک قرار داده شدیم.

٢- «... حدثني الحسين بن زيد، عن عمر بن علي، عن أبيه علي بن الحسين قال خطب الحسن بن علي الناس حين قُتل علي فحمد الله و أثنى عليه ثم قال: لقد قبض في هذه الليلة رجل لا يسبقه الأولون بعمل و لا يدركه الآخرون، و قد كان رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - يعطيه رايته فيقاتل و جبرئيل عن يمينه و ميكائيل عن يساره حتى يفتح الله عليه، و ما ترك على أهل الأرض صفراء و لا بيضاء إلا سبع مائة درهم فضلت عن عطايه أراد أن يبتاع بها خادماً لأهله.

ثم قال: أيها الناس! من عرفني فقد عرفني و من لم يعرفني فأنا الحسن بن علي، و أنا ابن النبي و أنا ابن الوصي و أنا ابن البشير، و أنا ابن النذير، و أنا ابن الداعي إلى الله بأذنه، و أنا ابن السراج المنير، و أنا من أهل البيت الذي كان جبرئيل ينزل إلينا و يصعد من عندنا، و أنا من أهل البيت الذين أذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهيراً و أنا من أهل البيت الذي افترض الله مودتهم على كل مسلم، فقال تبارك

٢٣٦ - سورة واقعه: ٨ - ١٠

٢٣٧ - سورة حجرات: ١٣

٢٣٨ - سورة احزاب: ٣٣

٢٣٩ - الدر المنثور، ج ٥، ص ٣٧٨، دار الكتب العلمية، بيروت؛ فتح القدير، شوکانی، ج ٤، ص ٣٥٠، دار الكتب العلمية، بيروت؛ المعرفة و التاريخ، ج ١، ص ٤٩٨

و تعالى لنبيه: (قل لا أسئلكم عليه أجراً، إلا المودة في القربى و من يقترب حسنة نزد له فيها حسناً)^{۲۴۰}

فاقتراف الحسنة مودتنا أهل البيت.^{۲۴۱}

... از عمر بن علی از پدرش علی بن الحسین - علیه السلام - روایت است که گفت: حسن بن علی - علیه السلام - پس از شهادت (پدر گرامیش) علی - علیه السلام - برای مردم خطبه خواند، حمد و ثنای الهی را به جای آورد سپس فرمود:

در این شب مردی از دنیا رفت که نه از انسانهای گذشته کسی در عمل از او پیشی گرفته بود و نه از آیندگان کسی به وی خواهد رسید.

پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - چنین بود که پرچم خویش را (در جنگها) به وی می داد و او به مقاتله بر می خاست در حالی که جبرئیل (فرشته واسطه فیض الهی در امور تشریع) از جانب راست وی و میکائیل (واسطه فیض الهی در امور ارزاق) در جانب چپ وی قرار داشت. از این رو باز نمی گشت جز این که خداوند پیروزی را به دست وی قرار می داد.

او از خویشتن زرد و سفیدی [طلا و نقره] جز هفتصد درهم که از عطایای وی افزون آمده بود از خویشتن به جا نگذاشت، که می خواست با آن برای اهل خویش خادمی خریداری کند. سپس فرمود: ای مردم کسی که مرا می شناسد می شناسد و کسی که نمی شناسد من حسن بن علی هستم، من فرزند پیامبر و فرزند جانشین وی و فرزند بشیر (بشارت دهنده) و فرزند نذیر (ترساننده) و فرزند کسی که به اذن خداوند مردم را به خدا دعوت می کرد، فرزند چراغ روشن الهی هستم.

من از اهل بیتی هستم که جبرئیل به سوی ما نازل می گشت و صعود می کرد. من از اهل بیتی هستم که خداوند پلیدی را از آن زدوده و آنان را به گونه ای ویژه پاکیزه ساخته است.

من از اهل بیتی هستم که خداوند دوستی آنان را بر هر مسلمانی واجب قرار داد و خدای تبارک و تعالی به پیامبرش فرمود: بگو من بر آن (بر تبلیغ رسالت) جز دوستی درباره خویشاوندان مخصوصم مزدی درخواست نمی کنم و کسی که کار نیکی انجام دهد به پاداش نیک وی می افزایم پس انجام کار نیک دوستی ما اهل البیت است.

با توجه به این دو حدیث نتیجه گیری می شود که تحقق طهارت ویژه الهی در مورد اهل البیت در خارج، چیزی جز عصمت آنان نیست. و این بیان به وضوح روشن می سازد که اراده مطرح شده در آیه تطهیر اراده تکوینی است.

اهل البیت در آیه تطهیر

سومین محور بحث در آیه این است که «اهل البیت» در آیه کریمه چه کسانی هستند؟ به این بحث باید از دو جهت توجه شود:

۱ - مفهوم اهل البیت چیست؟

۲ - مصادیق اهل البیت کدامند؟

۲۴۰ - سوره شوری: ۲۷

۲۴۱ - مستدرک الصحیحین، ج ۳، ص ۱۷۲، دار الکتب العلمیة، بیروت

واژه «اهل» چنانچه تنها به کار رود به معنای مستحق و شایسته است و چنانچه به چیزی اضافه شود، به تناسب آنچه بدان اضافه شده است. معنی پیدا می کند. مثلاً «اهل علم» کسانی هستند که دانش و آگاهی در آنها وجود دارد اهل شهر و قریه کسانی هستند که در آن شهر و قریه سکونت گزیده اند، اهل خانه کسانی هستند که در آن ساکن شده اند، و خلاصه: مفهوم «اهل» در حالت اضافه دلالت بر مزید اختصاص به چیزی دارد که به آن اضافه شده است.

در واژه «بیت» يك احتمال این است که منظور از بیت سکنی باشد و احتمال دیگر این است که بیت نسب منظور است که در این صورت «اهل بیت» به معنای دودمان خواهد بود. احتمال دیگر این است که منظور از بیت در اهل البیت، بیت نبوت باشد، که احتمال پذیرفته شده همین احتمال اخیر است و توضیحات آن در ادامه نوشتار ارائه خواهد شد.

با این وصف «اهل البیت» کسانی هستند که آشنا و محرم اسرار این بیت بوده و نسبت به آنچه در بیت نبوت می گذرد آگاهی دارند.

حال که مفهوم «اهل البیت» مشخص شد ببینیم مصادیق خارجی آن چه کسانی هستند و به چه افرادی این عنوان اطلاق می شود؟

در این زمینه سه قول وجود دارد:

- ۱- منظور از «اهل البیت» تنها همسران پیامبرند.^{۲۴۲}
 - ۲- منظور از «اهل البیت» پیامبر و علی و فاطمه و حسن و حسین - علیهم السلام - به ضمیمه همسران پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - می باشند.^{۲۴۳}
 - ۳- نظر شیعه امامیه این است که «اهل البیت»: پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - و دختر گرامی اش حضرت فاطمه و امامان دوازده گانه معصوم - علیهم السلام - هستند.
- برخی از علمای اهل سنت هم مانند طحاوی در «مشکل الآثار» و حاکم نیشابوری در «المستدرک» منظور از «اهل البیت» را تنها پنج تن دانسته اند.
- برای روشن شدن مدلول «اهل البیت» لازم است به بحث در دو جهت بپردازیم:

۱- بحث در مفاد آیه کریمه

۲- بحث در روایات و احادیثی که ذیل این آیه وارد شده اند

بحث در مفاد آیه

در بحث از مفاد آیه اشاره به چند نکته ضروری است:

اولاً: با توجه به مفهوم «اهل البیت» از نظر لغوی و عرفی، این عنوان پنج تن را شامل می شود.

ثانیاً: به لحاظ وجود ضمیر «عنکم» در آیه که جمع مذكر است، آیه همسران را در بر نمی گیرد.

۲۴۲- تفسیر ابن کثیر، ج ۳، ص ۴۹۱

۲۴۳- تفسیر ابن کثیر، ج ۳، ص ۴۹۲

ثالثاً: روایات بسیاری وجود دارد که اهل بیت را پنج تن معرفی کرده اند. این قول که اهل البیت تنها همسران پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - باشند، سخنی بی دلیل بلکه بر خلاف دلیل است؛ این قول از عکرمه روایت شده است که وی می گفت:

«هر که بخواهد من با او مباحله می کنم که اهل البیت در آیه در انحصار همسران پیامبر

- صلی الله علیه و آله و سلم - است»؛^{۲۴۴}

و ای کاش که او (بر فرض صحت استناد این قول به وی) مباحله کرده بود و به عذاب الهی گرفتار شده بود! چه اینکه وی این همه احادیث را که در شأن پنج تن وارد شده و نزول آیه تطهیر در آنها مطرح است، همه را نادیده گرفته و انکار نموده است.

اما قول دوم را که اهل البیت همسران پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - و علی و فاطمه و حسن و حسین - علیهم السلام - را شامل شود، بسیاری از اهل سنت بلکه اکثر آنان گفته اند.

اهل سنت برای اثبات این نظر به سیاق آیات استدلال کرده اند. توضیح اینکه آیات قبل از آیه تطهیر و آیه بعد از آن مربوط به همسران پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - است. آیه تطهیر که در میان این آیات قرار گرفته هم به لحاظ صلاحیت مفهوم اهل بیت و هم به لحاظ قرینه سیاق، همسران آن حضرت را شامل می شود.

ابن کثیر در تفسیر خویش، همسران آن حضرت را به قرینه سیاق، قدر متیقن از اهل البیت دانسته است.

سیاق در آیه تطهیر

آیا سیاق ادعا شده در آیه تطهیر قابل انعقاد است؟ و می تواند شمول اهل البیت نسبت به همسران پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - به اثبات برسد؟ برای روشن شدن مطلب اشاره به نکاتی لازم است:

اولاً: تنها واقع شدن يك آیه به دنبال آیات قبل نمی تواند موجب انعقاد سیاق شود و از سوی دیگر نمی توان یقین پیدا کرد که این آیات با هم و یکجا نازل شده اند، زیرا در تشکیل سیاق شرط آن است که نزول آیات با یکدیگر صورت گرفته باشد. همین که در این جهت شك کنیم نمی توانیم وجود سیاق را احراز کنیم؛ و با توجه به اینکه نظم کنونی قرآن با ترتیب نزول متفاوت بوده است هیچ گاه نمی توان به این مسأله اطمینان پیدا کرد که نزول آیه تطهیر پس از آیات مربوط به همسران پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - صورت گرفته است.

اگر گفته شود: گرچه این آیات در نزول، همراه یکدیگر نباشد ولی قرار گرفتن هر آیه و سوره یی در جایگاه ویژه خویش که تحت نظر پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - صورت گرفته است، به لحاظ رابطه معنوی آیات با یکدیگر است با این وصف، سیاق در آیات، انعقاد یافته و اهل البیت شامل همسران پیامبر و پنج تن - علیهم السلام - خواهد گردید.

پاسخ این است که: دلیلی وجود ندارد که قرار گرفتن آیه تطهیر در این جایگاه خاص به لحاظ پیوند معنوی آیات باشد آنچه برهان بر آن قائم است این است که پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - بر اساس مصلحتی این آیه را میان آیات مربوط به همسران خویش جای داده است اما این که مصلحت تنها ارتباط معنوی آیات باشد، هیچ دلیلی بر آن وجود ندارد. و ممکن است مصلحت آن هشداری باشد نسبت به همسران آن حضرت که شما با این « اهل البیت » انتساب و ارتباط دارید از این رو باید مراقب اعمال و کارهای خویش باشید نه اینکه خود آنان مصداق اهل البیت باشند.

ثانیاً: در آیه کریمه از چند جهت احراز می کنیم که سیاق آیه تطهیر با سیاق آیات قبل و بعد از آن متفاوت است و دو سیاق مُجزاً وجود دارد و هر يك از آنها دارای سیاق مستقلی است که به دیگری مربوط نیست. آن جهات از این قرار است:

جهت اول: سیاق آیات مربوط به همسران پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - همراه با عتاب است (چنانکه از دقت و تأمل در آیات ۲۸ به بعد استفاده می شود) و هیچ گونه تمجید و ستایشی از همسران در آن آیات مطرح نیست، در حالی که سیاق آیه تطهیر سیاق مدح و تمجید است و این مطلب با توجه به احادیث ذیل آیه تطهیر نیز جلوه بیشتری می یابد.

جهت دوم: آیه تطهیر شأن نزول مستقلی دارد، و آیات مربوط به همسران آن حضرت نیز شأن نزول مستقلی دیگر، که بر حسب آن همسران آن حضرت از وی بیش از حد استحقاق خویش درخواست نفقه کرده بودند و آیات مذکور به این مناسبت نازل گردید. برای آگاهی از این شأن نزول به تفاسیر شیعه و اهل سنت می توان مراجعه کرد.

در این زمینه نخست آیات مربوط به همسران پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - را یادآور می شویم، و آن گاه ترجمه حدیثی را که ابن کثیر در شأن نزول آیات آورده است می آوریم.

(یا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِّأَزْوَاجِكَ إِن كُنْتُنَّ تَرْضَيْنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَ زِينَتَهَا فَتَعَالَيْن أُمَتِّعَنَّ وَأَسْرَحَنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا * وَ إِن كُنْتُنَّ تَرْضَيْنَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ الدَّارَ الْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمَحْسَنَاتِ مَنَّكَ أَجْرًا عَظِيمًا * يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَن يَأْتِ مَنَّكَ بِفَاحِشَةٍ مَّبِينَةٍ يَضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ وَ كَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا * وَ مَن يَقْتَنِ مَنَّكَ اللَّهُ وَ رَسُولَهُ وَ تَعْمَلْ صَالِحًا نُؤْتِهَا أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ وَ أَعْتَدْنَا لَهَا رِزْقًا كَرِيمًا * يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِّنَ النِّسَاءِ إِن تَقِيَّتْنَ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَ قُلْنَ قَوْلًا مَّعْرُوفًا * وَ قَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَ لَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى وَ أَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَ آتِينَ الزَّكَاةَ وَ أَطِعْنَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يَطَهِّرَكُم تَطْهِيرًا * وَ أَذْكُرْنَ مَا يُتْلَى فِي بُيُوتِكُنَّ مِّنَ آيَاتِ اللَّهِ وَ الْحِكْمَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا)

ای پیامبر، به همسرانت بگو: اگر شما خواهان زندگی دنیا و زینت آنید، بیاوید تا مَهْرَتان را بدهم و با خوبی و خوشی شما را رها سازم.

و اگر خواستار خدا و پیامبرش و سرای آخرت هستید، پس به راستی خداوند برای نیکوکاران از شما پاداش عظیم آماده ساخته است.

ای همسران پیامبر، هر کدام از شما کار زشت آشکاری مرتکب شود عذاب دو چندان خواهد داشت، و این برای خدا همواره آسان است.

و هرکس از شما خدا و پیامبرش را فرمان برد و کار شایسته انجام دهد پاداش او را دو چندان خواهیم داد و روزی خوبی برای او فراهم ساخته ایم.

ای همسران پیامبر، شما مانند هیچ يك از زنان دیگر نیستید اگر سر پروا دارید، پس به نازکی و نرمی سخن نگویید که بیمار دلان در شما طمع کنند و سخن شایسته بگویند.

و در خانه های خود بمانید و همچون جاهلیت نخستین (در میان مردم) ظاهر نشوید و نماز را بر پا دارید و زکات بدهید و خدا و رسولش را فرمان برید. خداوند می خواهد پلیدی را تنها از شما اهل بیت دور کند و به گونه ویژه شما را پاک سازد.

و آنچه در خانه های شما از آیات خداوند و حکمت خوانده می شود یاد کنید. محققاً خداوند لطیف و آگاه است.

ابن کثیر از ابی الزبیر از جابر روایت کرده است:

در حالی که مردم مقابل خانه پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - نشسته بودند، ابوبکر و عمر آمدند و اجازه ورود خواستند. نخست به آنان اجازه داده نشد. پس از اینکه اجازه یافتند و داخل شدند مشاهده کردند آن حضرت نشسته و زنان وی هم دور وی نشسته اند و آن حضرت ساکت بودند.

عمر به این انگیزه که پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - را بخنداند گفت: یا رسول الله، اگر می دیدی که دختر زید (منظور همسرش بود) از من درخواست نفقه کرد من چگونه وی را زدم.

پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - خندیدند به گونه ای که دندانهای مبارکشان ظاهر شد. پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمود: آنان (همسران من) اطراف من قرار گرفته نفقه (بیشتر) از من درخواست می کنند.

آنگاه ابوبکر برخاست و به سوی عایشه حرکت کرد تا او را بزند و عمر نیز برخاست و هر دو به دختران خویش می گفتند: شما از پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - درخواست چیزی که نزد وی نیست می نمایید؟ حضرت آنان را (از زدن) نهی کرد.

در پی این ماجرا، زنان آن حضرت گفتند: ما بعد از این مجلس از پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - چیزی را که نداشته باشد درخواست نمی کنیم. خداوند متعال آیات مذکور را که در بر دارنده حکم تخییر زنان آن حضرت نسبت به بقای بر زوجیت آن حضرت و یا رها ساختن و طلاق آنان بود نازل کرد.^{۲۴۰}

این بود شأن نزول مربوط به آیات همسران پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - در حالی که شأن نزول آیه تطهیر مربوط به پنج تن آل عبا و امامان معصوم - علیهم السلام - است، و در این زمینه روایات بسیاری در کتب تفسیر و حدیث شیعیه و اهل سنت وارد شده است که بخشی از آنها را در بحث احادیث خواهیم آورد.

این شأن نزول احتمالا سالها با شأن نزول آیات مربوط به همسران فاصله داشته است. اکنون چگونه می‌توان سیاق را در مورد این آیات منعقد دانست و این دو ماجرای مجزا را در يك سیاق گنجانید و بر اساس آن معنای آیه را توجیه نمود.

جهت سوم: جهت سومی که انعقاد سیاق را دستخوش اختلال می‌سازد، اختلاف ضمیر در آیات مربوط به همسران پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - و آیه تطهیر است. در مجموع آیات کریمه ۲۲ ضمیر جمع مؤنث مخاطب وجود دارد که ۲۰ ضمیر مربوط به آیات قبل از آیه تطهیر و ۲ ضمیر مربوط به بعد از آن است، در حالی که در آیه تطهیر دو ضمیر مخاطب وجود دارد که هر دو مذکرند. با این اختلاف، چگونه ممکن است سیاق تحقق یابد؟

اشکال: در آیه تطهیر منظور از «عنکم» و «یطهرکم» تنها مردان نیستند، چرا که علاوه بر زنان، پیامبر و علی و حسن و حسین - علیهم السلام - نیز داخل بودند. از این رو ضمیر «کم» آمده است و در متون ادبی چنین نحوه استفاده از ضمائر را تغلیب نامند و معنای آن این است که اگر بخواهند حکمی را ذکر کنند و دو جنس مطرح باشند، مذکر را بر مؤنث غلبه داده لفظ مذکر را ذکر می‌کنند و هر دو جنس را اراده می‌کنند.

اضافه بر این، به کار رفتن ضمیر مذکر در جایی که مؤنث هم اراده شده باشد، در موارد دیگر قرآن نیز دیده می‌شود مانند این آیات:

(قَالُوا أَتَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ رَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلُ الْبَيْتِ)^{۲۴۶} که پس از خطاب به همسر حضرت ابراهیم - علیه السلام -، ضمیر جمع مذکر مخاطب و عنوان اهل البیت آورده شده است.
(قَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا)^{۲۴۷} که پس از ذکر اهل حضرت موسی (که منظور همسر وی است) خطاب با عنوان جمع مذکر آورده شده است.

پاسخ: اصل در هر کلام و سخنی این است که الفاظ بر معانی حقیقی آنها حمل شود و اصالة الحقيقة يك اصل عقلایی است که در تمام محاورات و مکالمات در هر لغت و زبانی مورد استناد است. بر اساس این اصل عقلایی، هر لفظی را که شك کنیم در معنای حقیقی آن استعمال شده است یا خیر باید آن را بر معنای حقیقی آن حمل کنیم. از این رو باید منظور از ضمیر «کم» که در دو جای آیه تطهیر به کار رفته است، جمع مذکر مخاطب باشد که معنای حقیقی آن است و اینکه تمام افراد اهل بیت در آیه مذکر بوده اند. جز اینکه از روی قرینه خارجی و با توجه به احادیث ذیل آیه قطعی است که حضرت فاطمه علیها السلام - نیز در اهل البیت داخل بوده است، و جز آن حضرت هیچ مؤنثی در اهل البیت داخل نیست. و قاعده اقرب المجازات در آیه جاری خواهد بود.

اما در آیاتی که به عنوان شاهد آورده شد، به دلیل قرینه، ضمیر مذکر درباره مؤنث به کار رفته و کاربرد مجازی است و کاربرد مجازی يك لفظ همراه با قرینه نمی‌تواند دلیلی باشد بر این که بدون قرینه نیز این کار صورت گیرد و چنان که گفته شد اصل در استعمال این است که لفظ در معنای حقیقی آن استعمال شده باشد. و با میسر نبودن آن اقرب المجازات را باید مراعات کرد.

۲۴۶ - سوره هود: ۷۳

۲۴۷ - سوره قصص: ۲۹

احادیث پیرامون آیه تطهیر

از احادیث فراوانی که در منابع حدیثی شیعه و اهل سنت وجود دارد، آشکارا استفاده می شود که منظور از اهل البیت در آیه تطهیر تنها خمسة طيبة است و همسران پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - به هیچ وجه در آن وارد نیستند. احادیثی که در منابع مذکور آمده است آن چنان فراوان است که حاکم حسکانی^{۲۴۸} صفحات ۱۸ تا ۱۴۰ شواهد التنزیل را به این احادیث اختصاص داده است.^{۲۴۹} و ما بخشی از منابع اهل سنت را که احادیث مذکور در آنها آمده و یا به آنها اشاره شده است ذیلاً یادآوری می کنیم.^{۲۵۰}

۲۴۸ - ذهبی در *تذکره الحفاظ*، ج ۲، ص ۱۲۰۰، می گوید: حاکم حسکانی استادی است دارای استواری و اتقان و عنایت کامل نسبت به علم حدیث

- ۲ - اسد الغابة/ ج ۵/ ص ۵۲۱/ دار احیاء التراث العربی بیروت و الاصابة/ ج ۲/ ص ۵۰۹/ دار الفکر
- اضواء البیان/ ج ۶/ ص ۵۷۸/ عالم الکتب بیروت
- انساب الاشراف/ ج ۲/ ص ۳۵۴/ دار الفکر
- بحار الانوار، ج ۳۵، از ص ۲۰۶، باب آیه تطهیر تا ص ۲۳۲ مؤسسه الوفاء بیروت
- تاریخ بغداد/ ج ۹/ ص ۱۲۶ و ج ۱۰/ ص ۲۷۸/ دار الفکر
- تاریخ مدینه دمشق/ ج ۱۳/ ص ۲۰۳ و ۲۰۶ و ۲۰۷ و ج ۱۴/ ص ۱۴۱ و ۱۴۵
- تفسیر ابن ابی حاتم/ ج ۹/ ص ۳۱۲۹/ المكتبة المصرية بیروت
- تفسیر ابی السعود/ ج ۷/ ص ۱۰۳/ دار احیاء التراث العربی بیروت
- تفسیر البیضاوی/ ج ۳۳/ ص ۳۸۲/ دار الکتب العلمیة
- تفسیر فرات الکوفی/ ج ۱/ ص ۳۳۲ تا ۳۴۲ / مؤسسه النعمان
- تفسیر القرآن العظیم ابن کثیر/ ج ۳/ ص ۴۹۲/ دار المعرفة بیروت
- تفسیر اللباب ابن عادل دمشق/ ج ۱۵/ ص ۵۴۸/ دار الکتب العلمیة بیروت
- تفسیر الماوردی/ ج ۴/ ص ۴۰۱/ دار المعرفة بیروت
- التفسیر المنیر/ ج ۲۳/ ص ۱۴/ دار الفکر المعاصر
- تهذیب التهذیب/ ج ۲/ ص ۲۵۸/ دار الفکر
- جامع البیان/ طبری/ ج ۲۲/ ص ۵/ دار المعرفة بیروت
- جامع احکام القرآن/ قرطبی/ ج ۱۴/ ص ۱۸۳/ دار الفکر
- الدر المنثور/ ج ۶/ ص ۶۰۴/ دار الفکر
- ذخائر العقبی/ ص ۲۱ تا ۲۴
- روح البیان/ ج ۷/ ص ۱۷۱/ دار احیاء التراث العربی
- روح المعانی/ آلوسی/ ج ۲۲/ ص ۱۴/ دار احیاء التراث العربی
- الریاض النضرة/ ج ۲ (۴-۳)/ ص ۱۳۵/ دار الندوة الجدیدة بیروت
- زاد المسیر/ ابن جوزی/ ج ۶/ ص ۱۹۸/ دار الفکر
- سنن الترمذی/ ج ۵/ ص ۳۲۸-۳۲۷ و ۶۵۶/ دار الفکر
- السنن الکبری/ بیهقی/ ج ۲/ ص ۱۴۹/ دار المعرفة بیروت
- سیر اعلام النبلاء/ ذهبی/ ج ۳/ ص ۲۵۴ و ۲۸۳/ مؤسسه الرسالة بیروت
- شرح السنة بغوی/ ج ۱۴/ ص ۱۱۶/ المكتبة الاسلامی بیروت
- شواهد التنزیل/ ج ۲/ ص ۱۸-۱۴۰/ مؤسسه الطبع و النشر لوزارة الارشاد
- صحیح ابن حبان/ ج ۱۵/ ص ۴۴۲ تا ۴۴۳/ مؤسسه الرسالة بیروت
- صحیح مسلم/ ج ۵/ ص ۳۷/ کتاب الفضائل باب فضائل/ مؤسسه عز الدین بیروت
- فتح القدر / شوکانی/ ج ۴/ ص ۳۴۹ تا ۳۵۰/ دار الکتب العلمیة بیروت
- فرائد السمطین/ جوینی/ ج ۱/ ص ۳۶۷/ مؤسسه المحمودی بیروت
- کفاية الطالب/ ص ۳۷۱ تا ۳۷۷/ دار احیاء تراث اهل البیت
- مجمع الزوائد/ ج ۹/ ص ۱۶۶-۱۶۹/ دار الکتب العربی بیروت
- المستدرک علی الصحیحین/ ج ۲/ ص ۴۱۶ و ج ۳/ ص ۱۴۷/ دار المعرفة بیروت

صحابه ای که طرق این احادیث به آنها منتهی می شود عبارتند از:

- ۱- امیرالمؤمنین علی - علیه السلام - ۲- فاطمه زهرا - علیها السلام -
- ۳- حسن بن علی - علیه السلام - ۴- انس بن مالک
- ۵- براء بن عازب انصاری ۶- جابر بن عبدالله انصاری
- ۷- سعد بن ابی وقاص ۸- سعد بن مالک (ابوسعید خدری)
- ۹- عبدالله بن عباس ۱۰- عبدالله بن جعفر طیار
- ۱۱- عایشه ۱۲- ام سلمه
- ۱۳- عمر بن ابی سلمه ۱۴- واثلة بن اسقع
- ۱۵- ابی الحمراء

افزون بر این از احادیثی که در مصادر حدیثی و تفسیری شیعه و برخی منابع اهل سنت آمده نیز استفاده می شود که منظور از «اهل البیت» پیامبر و علی و فاطمه و یازده امام معصوم شیعه - علیهم السلام - هستند.

دسته بندی احادیث مربوط به آیه تطهیر

با مراجعه به احادیث مربوط به آیه تطهیر که در مصادر اهل سنت آمده است و نیز با نگاهی گذرا به آنچه در متون شیعی دیده می شود می توان آنها را به چند گروه تقسیم کرد:

۱- احادیثی که در آنها اهل البیت به علی، فاطمه، حسن و حسین - علیهم السلام - تفسیر شده است.

۲- احادیثی با این مضمون که پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - علی، فاطمه، حسن و حسین - علیهم السلام - را زیر کساء و پوششی قرار داد و آیه تطهیر نازل گردید که ماجرا به حدیث کساء معروف است و در برخی از این احادیث ام سلمه یا عایشه سؤال کردند که: آیا ما هم از اهل بیت هستیم یا نه؟

۳- احادیثی که پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - صبح ها یا روزانه در پنج وقت چون به در خانه حضرت علی و فاطمه - علیهما السلام - می رسید به آنان سلام کرده و آیه تطهیر را می خواند.

مسند ابی یعلی/ ج ۱۲/ ص ۳۴۴ و ۴۵۶/ دار الهمون للتراث

مسند احمد/ ج ۴/ ص ۱۰۷ و ج ۶/ ص ۲۹۲/ دار صادر بیروت

مسند اسحاق بن راهویه/ ج ۳/ ص ۶۷۸/ مکتبة الایمان مدینة المنورة

مسند طایلسی/ ص ۲۷۴/ دار الکتب اللبنانی

مشکل الآثار/ طحاوی/ ج ۱/ ص ۳۳۵/ دار الباز

المعجم الصغیر/ طبرانی/ ج ۱/ ص ۱۳۵/ دارالفکر

المعجم الاوسط/ طبرانی/ ج ۲/ ص ۴۹۱/ مکتبة المعارف ریاض

المعجم الکبیر/ طبرانی/ ج ۲۳/ ص ۲۴۵ و ۲۸۱ و ۲۸۶ و ۳۰۸ و ۳۲۷ و ۳۳۰ و ۳۳۳ و ۳۳۴ و ۳۳۷ و ۳۵۷ و ۳۹۳ و ۳۹۶

المعرفة و التاريخ بسوی/ ج ۱/ ص ۴۹۸

المنتخب من مسند عبد بن حمید/ ص ۱۷۳ و ۳۶۷/ عالم الکتب قاهره

مناقب ابن مغزلی/ ص ۳۰۱-۳۰۲/ المکتبة الاسلامیة

۴- احادیثی که دلالت دارند که آیه کریمه درباره پنج تن، یا پنج تن و جبرئیل و میکائیل نازل شده است.

اکنون مناسب است نمونه هایی از این پنج گروه را یادآور شویم.

۱- احادیثی که «اهل البیت» را در آیه تطهیر به پنج تن تفسیر کرده اند

الف: در کتاب المستدرک علی الصحیحین از عبدالله بن جعفر روایت شده است:

لَمَّا نَظَرَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - إِلَى الرَّحْمَةِ هَابِطَةً قَالَ: أَدْعُوا لِي، أَدْعُوا لِي. فَقَالَتْ صَفِيَّة: مَنْ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: أَهْلُ بَيْتِي: عَلِيٌّ وَفَاطِمَةُ وَالحسن وَالحسين - عَلَيْهِمُ السَّلَام - . فَجِئْتُ بِهِمْ، فَأَلْقَى عَلَيْهِمُ النَّبِيُّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - كِسَاءَهُ ثُمَّ رَفَعَ يَدَيْهِ ثُمَّ قَالَ: «اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ آلِي، فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ عَلَى آلِ مُحَمَّدٍ»، وَ أَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: (إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يَطَهِّرَكُمُ تَطْهِيرًا) هَذَا حَدِيثٌ صَحِيحٌ الْإِسْنَادُ.^{۲۵۱}

هنگامی که پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - به رحمت الهی - که از آسمان فرود می آمد - نظر کرد فرمود: برایم فراخوانید برایم فراخوانید. صفیه گفت: یا رسول الله، چه کسی را فراخوانیم؟ فرمود: اهل بیتم را، علی و فاطمه و حسن و حسین را.

پس از اینکه آنان را آوردند، پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - کساء خویش را بر آنان افکند. و دستهای خویش را بلند کرد و فرمود: «خداایا، اینان خاندان منند. بر محمد و خاندان او درود فرست»، در این هنگام خداوند آیه «إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ...» را نازل فرمود.

حاکم نیشابوری درباره این حدیث می گوید:

«هَذَا حَدِيثٌ صَحِيحٌ الْإِسْنَادُ وَ لَمْ يَخْرُجْ»

این حدیث سندش صحیح است گرچه بخاری و مسلم آن را در صحیح خویش نیاورده اند.^{۲۵۲}

باید توجه داشت که حاکم نیشابوری خود یکی از امامان بزرگ حدیث و رجال در اهل سنت است.

ب: عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخَدْرِيِّ عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ قَالَتْ: «نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ فِي بَيْتِي: (إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يَطَهِّرَكُمُ تَطْهِيرًا). قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَلَسْتَ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ؟ قَالَ: إِنَّكَ إِلَيَّ خَيْرٌ، إِنَّكَ مِنْ أَزْوَاجِ رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - . قَالَتْ: «وَ أَهْلُ الْبَيْتِ رَسُولُ اللَّهِ وَ عَلِيٌّ وَ فَاطِمَةُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ.»^{۲۵۳}

۲۵۱- المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۴۸

۲۵۲- حاکم نیشابوری در کتاب المستدرک علی الصحیحین احادیثی را که شروط صحت حدیث نزد بخاری و مسلم را دارا بوده اند ولی آنان در کتابهایشان نیاورده اند، آورده است.

آنچه ذهبی در «تلخیص» در ذیل این حدیث درباره «ملیکی» یکی از روایان آن می گوید: «قلت: الملکی ذاهب الحدیث» دلیل بر عدم اعتبار آن نمی شود زیرا وی چنانکه ابن حجر در تهذیب التهذیب، ج ۶، ص ۱۳۲، آورده از «ساجی» تعبیر «صدوق» که حاکی از صدق و راستگویی او است دارد و تعبیراتی که در قدح وی وارد شده ناظر به حدیث اوست و در خود صحیح بخاری و مسلم در بخش زیادی از روایان آنها نیز می بینیم قدحهایی وارد شده است

۲۵۳- تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۳، ص ۲۰۶

از ابی سعید خدری از ام سلمه روایت شده است که گفت: این آیه در خانه من نازل گردید: «انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً». گفتیم: یا رسول الله، آیا من از اهل البیت نیستم؟ فرمود: تو نیک انجامی، تو از همسران رسول الله هستی. ام سلمه گفت: «اهل البیت» رسول الله و علی و فاطمه و حسن و حسین - علیهم السلام - هستند.

۲- تعبیرات حدیث کساء در تفسیر آیه تطهیر

احادیثی با این مضمون که پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - اهل بیت را زیر پوششی قرار داد و آیه تطهیر درباره آنان نازل گردید فراوان در کتب حدیثی و تفسیری شیعه و اهل سنت دیده می شود و ما در این نوشتار به نمونه هایی از آن بسنده می کنیم.

باید توجه داشت که حدیث کساء نزد شیعه امامیه جایگاه ویژه ای دارد. این حدیث به روایت حضرت فاطمه زهرا - علیها السلام - که در کتاب عوالم العلوم مرحوم بحرانی^{۲۵۴} با سندی مزین به نام علما و فقهای بزرگ شیعه در اعصار مختلف نقل شده است، در مجالس شیعه خوانده می شود و محور توسل و تبرک آنان قرار می گیرد.

در این گروه از احادیث تعبیرهای ذیل جالب توجه است و هر يك از این تعبیرها «اهل البیت» را در خصوص پنج تن - علیهم السلام - متعین می سازد:

۱- «إِنَّكَ إِلَى خَيْرٍ» و یا به ضمیمه جمله «إِنَّكَ مِنْ أَزْوَاجِ النَّبِيِّ»^{۲۵۵}

۲- «تَنْحَى، فَإِنَّكَ عَلَى خَيْرٍ»^{۲۵۶}

۳- «فَجَذِبَهُ مِنْ يَدِي»^{۲۵۷}

۴- «مَا قَالَ إِنَّكَ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ»^{۲۵۸}

۵- «لَا، وَأَنْتَ عَلَى خَيْرٍ»^{۲۵۹}

۶- «فَوَاللَّهِ مَا أَنْعَمَ»^{۲۶۰}

۷- «مَكَانَكَ، أَنْتَ عَلَى خَيْرٍ»^{۲۶۱}

۸- «فَوَدِدْتُ أَنَّهُ قَالَ: نَعَمْ ...»^{۲۶۲}

۹- «تَنْحَى لِي عَنْ أَهْلِ بَيْتِي»^{۲۶۳}

۱۰- «إِنَّكَ لَعَلَى خَيْرٍ، وَلَمْ يَدْخُلْنِي مَعَهُمْ»^{۲۶۴}

۲۵۴- عوالم العلوم، جلد حضرت زهرا - علیها السلام - ج ۱۱، ص ۶۳۸، موسسه الامام مهدی - علیه السلام -

۲۵۵- الدر المنثور، ج ۶، ص ۶۰۳

۲۵۶- تفسیر ابن کثیر، ج ۳، ص ۴۹۳

۲۵۷- الدر المنثور، ج ۶، ص ۶۰۴؛ المعجم الکبیر، ج ۲۳، ص ۳۳۶

۲۵۸- تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۴، ص ۱۴۵

۲۵۹- تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۳، ص ۲۰۶

۲۶۰- تفسیر ابن کثیر، ج ۳، ص ۴۹۲؛ تفسیر طبری، ج ۲۲، ص ۵

۲۶۱- تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۴، ص ۱۴۱

۲۶۲- مشکل الآثار، ج ۱، ص ۳۳۶

۲۶۳- تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۳، ص ۲۰۳

۲۶۴- شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۶۱

۱۱- «فوالله ما قال: أنت معهم»^{۲۶۵}

۱۲- «اجلسي مكانك، فانك على خير»^{۲۶۶}

۱۳- «إنك لعلی خير، و هؤلاء أهل بیتی»^{۲۶۷}

در مورد هر يك از این تعبیرات حدیثی را می آوریم:

۱- تعبیر «إنك إلى خير»

«أخرج ابن جرير و ابن أبي حاتم و الطبرانی و ابن مردويه عن أم سلمة زوج النبي

- صلى الله عليه وسلم - : إن رسول الله - صلى الله عليه وسلم - كان بيثها على منامة له عليه كساء

خبيري؛ فجاءت فاطمة - رضى الله عنها - ببرمة فيها خزيرة. فقال رسول الله - صلى الله عليه وسلم - :

أدعى زوجك و ابنك حسناً و حسيناً. فدعتهما، فبينما هم يأكلون إذ نزلت على رسول الله

- صلى الله عليه وسلم - : (إنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت و يطهركم تطهيراً). فأخذ النبي

- صلى الله عليه وسلم - بفضلة إزاره فشاهم إياها، ثم أخرج يده من الكساء و أوماً بها إلى السماء ثم

قال: «اللهم هؤلاء أهل بيتي و خاصتي، فأذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهيراً»، قالها ثلاث مرّات.

قالت أم سلمة - رضى الله عنها - : فأدخلت رأسي إلى الستر فقلت: يا رسول الله، و أنا معكم؟ فقال: «إنك

إلى خير» مرتين»^{۲۶۸}

در این حدیث پس از اینکه حضرت فاطمه - علیها السلام - غذایی می آورد پیامبر

- صلى الله عليه وآله وسلم - به وی می فرماید تا همسرش علی و فرزندان حسن و حسین

- علیهم السلام - را فراخواند و آنان می آیند. هنگام خوردن غذا آیه تطهیر نازل می شود و پیامبر

- صلى الله عليه وآله وسلم - می فرماید: «خدایا اینان اهل بیت من و خواص من هستند. پلیدی را از

آنان دور کن و آنان را پاکیزه گردان. ام سلمه گوید: من هم سرم را داخل کردم و گفتم: یا رسول الله آیا

من هم با شما هستم؟ حضرت دو بار فرمود: تو به سوی خوبی هستی.

به این نکته باید توجه داشت که اگر ام سلمه از اهل بیت در این آیه بود آن گرامی پاسخ مثبت را

با صراحت به وی می داد ولی خلق عظیم وی که مورد ستایش قرآن کریم است اجازه نمی دهد که

پاسخ منفی را صریحاً به ام سلمه اعلام فرماید. جمله مذکور که در احادیث متعددی آمده با توجه به

این نکته می تواند بیان روشنی بر خروج همسران آن حضرت از دایره اهل البیت باشد.

۲- تعبیر «تُحَيِّ، فَإِنَّكَ عَلَى خَيْرٍ»

«... عن العوام يعني ابن حوشب، عن ابن عم له قال: دخلت مع أبي على عائشة ... فسألته عن علي ...

فقالت: تسألني عن رجل كان من أحب الناس إلى رسول الله - صلى الله عليه وسلم -، و كانت تحته ابنته

۲۶۵- شواهد التنزيل، ج ۲، ص ۱۳۴

۲۶۶- شواهد التنزيل، ج ۲، ص ۱۱۹

۲۶۷- المستدرک علی الصحیحین، ج ۲، ص ۴۱۶

۲۶۸- الدر المنثور، ج ۶، ص ۶۰۳، دار الفکر

و أحبّ الناس إليه. لقد رأيت رسول الله - صلى الله عليه وسلم - دعا عليّاً و فاطمة و حسناً و حسيناً - رضی الله عنهم - فألقى عليهم ثوباً. فقال: اللهم هؤلاء أهل بيتي، فأذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهيراً. قالت: فدنوت منهم و قلت: يا رسول الله، و أنا من أهل بيتك؟ فقال - صلى الله عليه وسلم - : تنحّي، فإنّك على خير.^{٢٦٩}

... از عوام بن حوشب از پسر عمویش روایت است که گفت: با پدرم بر عایشه وارد شدیم. من از وی درباره علی - علیه السلام - سؤال کردم. عایشه گفت: از من درباره کسی می پرسی که از محبوبترین مردم نزد پیامبر خدا - صلى الله عليه و آله و سلم - بود. کسی که دختر پیامبر و محبوبترین مردم به سوی پیامبر - صلى الله عليه و آله و سلم - همسر وی بود. رسول خدا - صلى الله عليه و آله و سلم - را دیدم که علی و فاطمه و حسن و حسین - علیهم السلام - را فرا خواند و بر آنان جامه یی افکند و گفت: خدایا اینان اهل بیت منند. پس پلیدی را از آنان دور ساز و آنان را به گونه ای ویژه پاکیزه کن. عایشه گفت: به آنها نزدیک شدم و گفتم: یا رسول الله، من از اهل بیت شمایم؟ فرمود: دور شو، تو بر خیر و نیکی هستی.

۳- تعبیر «فجذبته من یدی»

«... عن أم سلمة أن رسول الله - صلى الله عليه وسلم - قال لفاطمة: ايتيني بزوجه و ابنيه. فجاءت بهم؛ فألقى رسول الله - صلى الله عليه وسلم - عليهم كساءً فديكياً، ثم وضع يده عليهم ثم قال: اللهم إنّ هؤلاء اهل محمد - و فی لفظ آل محمد - ، فاجعل صلواتك و برکاتك علی آل محمد، كما جعلتها علی آل ابراهيم إنّك حميد مجيد. قالت أم سلمة...: فرفعت الكساء لأدخل معهم، فجذبته من یدی و قال: إنّك علی خير.»^{٢٧٠}

از ام سلمه روایت است که پیامبر خدا - صلى الله عليه و آله و سلم - به فاطمه - علیها السلام - فرمود: همسر و پسرانت را نزد من بیاور. فاطمه - علیها السلام - آنان را آورد. پیامبر خدا - صلى الله عليه و آله و سلم - کساء فدکی (پوششی که در فدک تهیه شده بود) را بر آنان افکند، سپس دست خویش را بر آنان قرار داد و فرمود: خدایا، اینان خاندان محمد هستند. پس درودها و برکتهای خود را بر خاندان محمد قرار ده. به راستی تو ستوده و بزرگی. ام سلمه گفت: من کساء را بلند کردم تا با آنان به زیر کساء داخل شوم. پیامبر - صلى الله عليه و آله و سلم - آن را از دستم باز گرفت و فرمود: تو بر خیر و نیکی هستی.

۴- تعبیر «ما قال: إنّك من اهل البيت»

«عن عمرة بنت أفعی، قالت: سمعت أم سلمة تقول: نزلت هذه الآية في بيتي: (إنما يريد الله ...)، و فی البيت سبعة: جبریل و میکائیل و رسول الله - صلى الله عليه و آله و سلم - و علي و فاطمه و الحسن و

الحسين. قالت: و أنا على باب البيت. فقلت: يا رسول الله، ألسنتُ من أهل البيت؟ قال: «إنك على خير؛ إنك من أزواج النبي»، و ما قال: «إنك من أهل البيت».^{٢٧١}

از عمره بنت افعی روایت است که گفت: از ام سلمه شنیدم که می گفت: این آیه در خانه من نازل شد: «انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس...» در حالی که در خانه هفت تن بودند: جبرئیل و میکائیل و پیامبر خدا و علی و فاطمه و حسن و حسین - علیهم السلام - ام سلمه گفت: من کنار در خانه بودم و گفتم: یا رسول الله! آیا من از اهل بیت نیستم؟! فرمود: «تو بر نیکی هستی. تو از همسران پیامبری»، و نفرمود: تو از اهل بیت هستی.

۵ - تعبیر «لا، و أنت على خير»

«... عن عطية، عن أبي سعيد، عن أم سلمة أن النبي - صلى الله عليه وسلم - غطى على علي و فاطمة و حسن و حسين كساءً، ثم قال: هؤلاء أهل بيتي، إليك لا إلى النار. قالت أم سلمة: فقلت: يا رسول الله، و أنا معهم؟ قال: لا، و أنت على خير».^{٢٧٢}

٢٧١ - مشکل الآثار، ج ١، ص ٣٣٣، دارالباز: تاریخ مدینه دمشق، ج ١٤، ص ١٤٥، دارالفکر
٢٧٢ - تاریخ مدینه دمشق، ج ١٣، ص ٢٠٦، دارالفکر؛ سند حدیث از ابن قرار است:
أخبرنا أبو عبد الله الفراءى و أبوالمظفر القشيري، قالا: أنا أبو سعد الأديب، أنا أبو عمرو بن حمدان، و أخبرتنا أم المجتبى العلوية، قالت: قرئ على إبراهيم بن منصور أنا أبو بكر بن المقرئ قالا: أنا أبو يعلى، نا محمد بن اسماعيل بن أبي سميعة، نا عبد الله بن داود، عن فضيل عن عطية.
تحقيق سندی حدیث:
«أبو عبد الله فراءى محمد بن فضيل بن أحمد»، ذهبی درباره وی می گوید: «شیخ، إمام، فقیه، مفتی، مسند (عالم حدیثی معروف) خراسان و فقیه حرم». سمعانی می گوید: از عبدالرشید طبری در مرو شنیدم که می گفت: الفراءی به منزله هزار راوی است. (سیر اعلام النبلاء، ج ١٩، ص ٦١٥، مؤسسة الرسالة).
«أبو سعد أديب كنجدی» ذهبی درباره وی می گوید: شیخ، فقیه، إمام، أديب، نحوي، طبیب، مسند خراسان. (سیر اعلام النبلاء، ج ١٨، ص ١٠١). سمعانی درباره وی می گوید: «وی شخص اديب، فاضل، عاقل، خوشفقر، مورد وثوق و راستگو بوده است». (الانساب، ج ٥، ص ١٠٠، دار الكتب العلمية، بيروت).
«أبو عمرو بن حمدان»، ذهبی درباره وی می گوید: امام، محدث، مورد وثوق، نحوی ماهر، زاهد و عابد و مسند خراسان. (سیر اعلام النبلاء، ج ١٦، ص ٣٥٦).
«إبراهيم بن منصور»، ذهبی درباره وی می گوید: شیخ صالح، مورد وثوق. (سیر اعلام النبلاء، ج ١٨، ص ٧٣).
«أبو بكر بن المقرئ محمد بن إبراهيم»، ذهبی درباره وی می گوید: شیخ حافظ، راستگو. (سیر اعلام النبلاء، ج ١٦، ص ٣٩٨).
«أبو يعلى»، صاحب مسند، احمد بن علی بن مثنی، محدث موصول. (سیر اعلام النبلاء، ج ١٤٠، ص ١٧٤).
«محمد بن إسماعيل بن أبي سميعة»، ابن حجر در تهذيب التهذيب از ابوحاتم و صالح بن محمد نقل کرده که وی ثقة و مورد اعتماد بوده است. (تهذيب التهذيب، ج ٩، ص ٥٠، دارالفکر).
«عبدالله بن داود»، مزّی درباره وی از محمد بن سعد در طبقات نقل کرده که وی ثقة و عابد بوده است. (تهذيب الكمال، ج ١٤، ص ٤٥٨).
«فضيل بن غزوان، ابن حجر درباره وی گفته که: احمد و ابن معين گفته اند: وی ثقة است و ابن حبان او را در كتاب الثقات آورده است. (تهذيب التهذيب، ج ٨، ص ٢٦٧).
«عطية (بن سعد)»، وی چنانکه از «تهذيب التهذيب»، ج ٧، ص ٢٠٠، استفاده می شود: از سوی ابن سعد مورد توثيق قرار گرفته، و ابن معين (در روایتی) وی را شایسته دانسته است و قدحهایی که از طرف برخی ائمه رجال درباره وی وارد شده به حدیث وی نظر دارد و یا قدح کنندگان مانند نسائی دارای تعنت و تشدد (سختگیری در جرح) هستند که نزد اهل فن درایت و علم حدیث از اهل سنت مانند تهانوی در کتاب قواعد فی علوم الحدیث، ص ١١٧، جرح این گونه افراد غیر معتبر شناخته شده و عطیه از کسانی است که از ناحیه حجاج به خاطر امتناع از سب (دشنام) امیرالمؤمنین علی - علیه السلام - چهارصد تازیانه خورده و کسی که این گونه پایدار و متصلب در دین باشد هیچگاه دروغگو نخواهد بود، و ممکن است جرحهای برخی از اهل رجال که غیر مفسر است به خاطر تشیع وی باشد.

از عطیه، از ابی سعید، از امّ سلمه روایت است که پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - کسانی را بر علی و فاطمه و حسن و حسین - علیهم السلام - افکند سپس فرمود: خدایا اینان اهل بیت منند به سوی تو نه به سوی آتش، امّ سلمه گفت: گفتیم یا رسول الله من هم (در شمول اهل البیت) با آنان می باشم؟ فرمود خیر و تو بر نیکی هستی.

۶- تعبیر «فوالله ما انعم»

«... عن الأعمش عن حکیم بن سعد قال: ذکرنا علی بن ابي طالب - رضی الله عنه - عند امّ سلمه؛ قالت: فيه نزلت: (إنما يريد الله ...)؛ قالت: أم سلمة: جاء النبي - صلی الله علیه و آله و سلم - إلى بيتي ... فجلبهم نبي الله بكساء ... فنزلت هذه الآية ... فقلت: يا رسول الله، و أنا؟ قالت: فوالله ما أنعم، و قال: إنك إلى خير.»^{۲۷۳}

در این حدیث پس از آنکه پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - علی و فاطمه و حسن و حسین - علیهم السلام - را زیر کساء قرار داد و آیه تطهیر نازل شد، ام سلمه سؤال کرد: یا رسول الله، من هم هستیم؟ و پاسخ مثبت نشنید، نگران شد و نگرانی خویش را با این جمله ابراز کرد: «فوالله، ما أنعم»، یعنی: به خدا سوگند پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - نفرمود: بلی، و تنها فرمود: تو به سوی نیکی هستی.

۷- تعبیر «مکانک، أنت علی خير»

«... عن شهر بن حوشب، عن أم سلمة: إن رسول الله - صلی الله علیه و سلم - أخذ ثوباً فجلبه علی و فاطمة و الحسن و الحسين. ثم قرأت هذه الآية: (إنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت و يطهركم تطهيراً). قالت: فجئت لأدخل معهم، فقال: مکانک، أنت علی خير.»^{۲۷۴}

۲۷۳ - جامع البیان طبری، ج ۲۲، ص ۷، دارالمعرفة، بیروت؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۳، ص ۴۹۳، دارالمعرفة، بیروت
۲۷۴ - تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۴، ص ۱۴۱، دارالفکر
سند حدیث چنین است: «أخبرنا أبو طالب بن أبي عقيل: أنا أبو الحسن الخلی: أنا أبو محمد النحاس: أنا أبو سعید بن الأعرابي: نا أبو سعید عبدالرحمن بن محمد بن منصور: نا حسین الأشقر: نا منصور بن أبي الأسود، عن الأعمش، عن حبيب بن أبي ثابت، عن شهر بن حوشب، عن أم سلمة...»
تحقیق در سند:
«أبو طالب بن أبي عقيل علی بن عبدالرحمن»، ذهبی وی را شیخی دیندار دانسته است. (سیر اعلام النبلاء، ج ۲۰، ص ۱۰۸، مؤسسة الرسالة).
«أبو الحسن الخلی علی بن الحسن»، ذهبی از وی به شیخ، امام، فقیه، شایسته اقتدا و مسند الدیار المصریة تعبیر کرده است. (سیر اعلام النبلاء، ج ۱۹، ص ۷۴).
«أبو محمد النحاس»، ذهبی درباره وی می گوید: شیخ، امام، فقیه، محدث، راستگو و مسند الدیار المصریة. (سیر اعلام النبلاء، ج ۱۷، ص ۳۱۳).
«أبو سعید ابن الأعرابي أحمد بن محمد بن زیاد»، ذهبی نیز این تعبیرات را درباره وی آورده است: امام، محدث، قدوة (شایسته اقتدا)، راستگو، حافظ و شیخ الاسلام. (سیر اعلام النبلاء، ج ۱۵، ص ۴۰۷).
«أبو سعید عبدالرحمن بن محمد بن منصور»، ابن حبان وی را در کتاب الثقات، ج ۸، ص ۳۸۳، مؤسسة الكتب الثقافية آورده است.
«حسین الأشقر الفزاری»، ابن حبان وی را در کتاب الثقات آورده و احمد بن حنبل درباره وی گفته است: وی نزد من از کسانی که دروغگو باشند نیست و از ابن معین درباره راستگویی وی سؤال شد. پاسخ گفت: آری، (تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۹۱، دارالفکر).
و برخی قدحها درباره وی به لحاظ مذهب وی بوده است که حجت نیست.

در این حدیث ام سلمه می گوید: پیامبر - صلی الله علیه و آله وسلم - علی و فاطمه و حسن و حسین - علیهم السلام - را زیر جامه ای قرار داد، سپس آیه تطهیر را قرائت کرد و هنگامی که آمدن تا با آنها زیر جامه داخل شوم آن حضرت فرمود: سر جایب باش، تو بر خیر و نیکی می باشی.

در حدیث دیگر این تعبیر آمده است: «أنت بمكانك، و أنت إلى خير»^{۲۷۵} و در تعبیر دیگری آمده است: «اجلسي مكانك، فانك على خير»^{۲۷۶} سر جایب بنشین، تو بر خیر هستی.

۸ - تعبیر «فوددت أنه قال: نعم»

«... عن عمرة الهمدانية قالت: أتيت أم سلمة فسلمت عليها، فقالت: من أنت؟ فقلت: عمرة الهمدانية. فقالت عمرة: يا أم المؤمنين أخبريني عن هذا الرجل الذي قتل بين أظهرنا، فمحب و مبغض - تريد علي بن أبي طالب - قالت أم سلمة: أتحنينه أم تبغضينه؟ قالت: ما أحبّه و لا أبغضه...، فأنزل الله هذه الآية: (إنما يريد الله...) إلى آخرها، و ما في البيت إلا جبرئيل و رسول الله - صلی الله علیه و آله وسلم - و علي و فاطمه و الحسن و الحسين - عليهم السلام - . فقلت: يا رسول الله، أنا من أهل البيت؟ فقال: إن لك عند الله خيراً، فوددت أنه قال: «نعم»، فكان أحبّ إليّ من ما تطلع عليه الشمس و تغربه»^{۲۷۷}

از عمره همدانیه روایت است که گفت: بر ام سلمه وارد شدم و بر وی سلام کردم. به من گفت: که هستی؟ گفتم: من عمره همدانیه ام. عمره به ام سلمه گفت: ای ام المؤمنین، از این مردی که چندی پیش کشته شد (علی بن ابی طالب - علیه السلام -) برایم خبر ده که افرادی وی را دوست دارند و افراد دیگری دشمن!

ام سلمه گفت: تو او را دوست داری یا دشمن؟ عمره گفت: من نه او را دوست می دارم و نه دشمن. [ظاهراً در اینجا چند جمله در رابطه با نزول آیه تطهیر از حدیث افتاده و دنباله آن این است:] و خداوند این آیه: (إنما يريد الله...) را نازل ساخت در حالی که در خانه جز جبرئیل و پیامبر خدا و علی و فاطمه و حسن و حسین - عليهم السلام - کسی نبود. گفتم: یا رسول الله، من از اهل بیت هستم؟ حضرت فرمود: برای تو نزد خدا پاداش خیر و نیکو است.

دوست داشتم (وقتی سوال کردم که آیا از اهل بیت می باشم) آن حضرت می فرمود: «آری»، و این برایم از آنچه خورشید بر آن طلوع و غروب می کند بهتر بود.

«منصور بن أبی الأسود»، ابن حجر توثیق (مورد اعتماد بودن) وی را از ابن معین نقل کرده و گفته است که ابن حبان وی را (در زمره افراد مورد اعتماد) در کتاب الثقات آورده است. (تهذیب التهذیب، ج ۱۰، ص ۲۷۱، دار الفکر).

«الأعمش»، در وثاقت و راستگویی وی سخنی نیست و در صحیح بخاری و مسلم فراوان از وی حدیث نقل شده، و راستگویی وی به گونه ای بوده که برخی از امامان حدیث اهل سنت در راستگویی وی را به مصحف تشبیه کرده اند. (تهذیب التهذیب، ج ۴، ص ۱۹۶، دار الفکر).

«حبيب بن أبي ثابت»: در وثاقت و راستگویی وی تردیدی نیست و در صحاح از وی بسیار حدیث روایت شده است. (تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۱۵۶).

«شهر بن حوشب»، ابن حجر از کسانی مانند ابن معین و عجل و یعقوب بن شبیه نقل می کند که درباره وی ثقه (مورد وثوق و اعتماد) تعبیر کرده اند (تهذیب التهذیب، ج ۴، ص ۳۲۵، دار الفکر).

۲۷۵ - تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۴، ص ۱۴۵، دار الفکر

۲۷۶ - شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۱۱۹

۲۷۷ - مشکل الآثار، ج ۱، ص ۳۳۶، طبع مجلس دائرة المعارف النظامية بالهند

۹- تعبیر «فَتَحَيَّ لِي عَنْ أَهْلِ بَيْتِي»

«... عن أبي المعذل عطية الطفاوي عن أبيه، أَنَّ أُمَّ سَلْمَةَ حَدَّثَتْهُ، قَالَتْ: بَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - فِي بَيْتِي، إِذْ قَالَ الْخَادِمُ: إِنَّ عَلِيًّا وَفَاطِمَةَ بِالسُّدَّةِ. قَالَتْ: فَقَالَ لِي: قَوْمِي فَتَحَيَّ لِي عَنْ أَهْلِ بَيْتِي ... فَدَخَلَ عَلِيٌّ وَفَاطِمَةُ وَمَعَهُمَا الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ ... قَالَتْ: فَقُلْتُ وَ أَنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فَقَالَ: وَأَنْتِ.»^{۲۷۸}

در این حدیث که از ام سلمه روایت شده است او می گوید: رسول خدا در خانه من بود که خادم گفت: علی و فاطمه - علیهما السلام - پشت در هستند. پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمود: برخیز و از اهل بیت دور شو. آنگاه علی و فاطمه و حسن و حسین - علیهم السلام - وارد شدند و پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - درباره آنان دعا کرد: «خدایا، اهل بیت! به سویت نه به سوی آتش». ام سلمه گفت: یا رسول الله، من هم؟ حضرت فرمود: تو نیز. روشن است که پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - با بیانی صریح، نخست ام سلمه را (در حدیث) مقابل اهل بیت خویش قرار می دهد که در خروج وی از اهل البیت صراحت دارد. آنگاه او را نیز در محدوده دعا که دور ماندن از آتش است شریک می سازد.

۱۰- تعبیر «إِنَّكَ لَعَلَى خَيْرٍ، وَ لَمْ يَدْخُلْنِي مَعَهُمْ»

«... عن العوام بن حوشب، عن جميع التيمي: انطلقت مع أُمِّي، إِلَى عَائِشَةَ، فَدَخَلْتُ أُمِّي، فَذَهَبْتُ لِأَدْخُلَ ... فَحُجِبْتَنِي، وَ سَأَلْتُهَا أُمِّي عَنْ عَلِيٍّ فَقَالَتْ: مَا ظَنُّكَ بِرَجُلٍ كَانَتْ فَاطِمَةُ تَحْتَهُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ ابْنَاهُ، وَ لَقَدْ رَأَيْتَ رَسُولَ اللَّهِ التَّفَعَّ عَلَيْهِمْ بَثُوبٍ وَ قَالَ: «اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلِي، أَذْهَبَ عَنْهُمْ الرَّجْسُ وَ طَهَّرَهُمْ تَطْهِيرًا». قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَلَسْتَ مِنْ أَهْلِكَ؟ قَالَ: «إِنَّكَ لَعَلَى خَيْرٍ»، لَمْ يَدْخُلْنِي مَعَهُمْ.»^{۲۷۹}

از جمیع تیمی روایت شده است که من با مادرم بر عایشه وارد شدیم ... مادرم از وی درباره علی - علیه السلام - سؤال کرد؛ وی گفت: چه گمان داری درباره مردی که فاطمه - علیها السلام - همسر اوست و حسن و حسین فرزندان اویند. و من دیدم که پیامبر خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - جامه ای را بر آنان قرار داد و فرمود: اینان اهل من هستند. خدایا، پلیدی را از آنان دور کن و آنان را به نحو ویژه ای پاکیزه ساز. من گفتم: یا رسول الله، من از اهل شما نیستم؟ فرمود: «تو بر نیکی هستی، مرا با آنان داخل نساخت.

۱۱- تعبیر «فَوَ اللَّهُ مَا قَالَ: أَنْتَ مَعَهُمْ»

۲۷۸- تاریخ مدینة دمشق، ج ۱۳، ص ۲۰۳-۲۰۲، دار الفکر

۲۷۹- شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۶۲-۶۱

«... عن أم سلمة ... فجمعهم رسول الله حوله و تحته كساء خيبري، فجللهم رسول الله جميعاً، ثم قال: اللهم هؤلاء أهل بيتي فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهيراً. فقلت: يا رسول الله، و أنا معهم؟ فوالله ما قال: «و أنت معهم» و لكنه قال: «إِنَّكَ عَلَى خَيْرٍ و إِلَى خَيْرٍ»، فنزلت عليه: (إنما يريد الله ...)»^{٢٨٠}

در این حدیث نیز که از ام سلمه روایت شده است پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - علی و فاطمه و حسن و حسین - علیهم السلام - را زیر کساء قرار داد و درباره آنان دعا کرد. ام سلمه می گوید: یا رسول الله، من هم با آنان هستم؟ [و چون پاسخ مثبت نشنید گفت:] به خدا سوگند نفرمود: «تو با آنان هستی» ولی فرمود: تو بر نیکی و به سوی نیکی باش. آنگاه آیه (إنما يريد الله ...) نازل شد.

۱۲- تعبیر «إِنَّكَ لَعَلَى خَيْرٍ، و هؤلاء أهل بيتي»

«... عن عطاء بن يسار، عن أم سلمة - رضی الله عنها - أنها قالت: في بيتي نزلت هذه الآية: (إنما يريد الله ...) فأرسل رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - إلى علي و فاطمة و الحسن و الحسين ... فقال: اللهم هؤلاء أهل بيتي. قالت أم سلمة: يا رسول الله، ما أنا من أهل البيت؟ قال: إِنَّكَ لَعَلَى خَيْرٍ، و هؤلاء أهل بيتي، اللهم أهلي أحق.»

هذا حدیث صحیح علی شرط البخاری، و لم یخرجاه.^{٢٨١}

در این حدیث که از ام سلمه روایت شده است پس از آنکه پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - به دنبال علی و فاطمه و حسن و حسین - علیهم السلام - فرستاد و آنان آمدند، فرمود: خدایا اینان اهل بیت من هستند. ام سلمه گفت: یا رسول الله، آیا من از اهل بیت نیستم؟ فرمود: تو بر خیر و نیکی هستی ولی اینان اهل بیت منند. خدایا اهل من سزاوارتر است.

حاکم نیشابوری پس از ذکر حدیث می گوید: این حدیث دارای شرط صحت حدیث نزد بخاری بوده است ولی او آن را ذکر نکرده است.

۳- قرائت آیه تطهیر بر در خانه علی و فاطمه (علیهما السلام)

احادیثی دلالت دارد که پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - هر روز صبح یا روزانه در پنج وقت نماز، بر در خانه علی و فاطمه - علیهما السلام - می آمد و آیه تطهیر را بر آنان می خواند. این احادیث خود دسته جات مختلفی دارد که برای پرهیز از گستردگی سخن تنها عناوین آنها را یادآور می شویم.

برخی از این احادیث دلالت دارد که این کار مدت يك ماه^{٢٨٢} انجام می شده است و برخی مدت چهل روز،^{٢٨٣} برخی شش ماه،^{٢٨٤} بعضی هفت ماه،^{٢٨٥} بعضی هشت ماه،^{٢٨٦} برخی دیگر نه ماه،^{٢٨٧} برخی هم ده ماه، و برخی دیگر هفده ماه^{٢٨٨} در بردارند.

٢٨٠ - شواهد التنزیل، ج ٢، ص ١٣٤-١٣٣

٢٨١ - المستدرک علی الصحیحین، تفسیر سوره احزاب، ج ٢، ص ٤١٦، دارالمعرفة، بیروت

٢٨٢ - مسند ابی داود طیالسی، ص ٢٧٤، دار الکتب اللیبانی

درباره این احادیث دو نکته لازم به یادآوری است:

۱- این احادیث - که هر يك مدت خاصی را یادآور می شوند - با یکدیگر منافات ندارند چه این که هر صحابی مدتی را که وی با آن حضرت بوده یادآور شده است و احياناً يك صحابی که در دو حدیث دو مدت مختلف را بیان کرده است می تواند بیان مدت کمتر در مرتبه نخست و مدت بیشتر در بار دیگری دیده باشد که حدیث آن را مطرح کرده است. مثلاً ابوالحریر در حدیثی مدت مذکور را شش ماه و در حدیثی هفت ماه و در حدیثی هشت ماه و یا ده ماه و یا هفده ماه بیان کرده است و اینها هیچیک با دیگری منافات ندارند.

۲- صدور این کار پیاپی از رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - در این مدت طولانی می تواند یادآور این حقیقت باشد که واژه «اهل البيت» پس از آن که در معنای عرفی استعمال می شده است در این استعمالات در معنای اصطلاحی جدیدی که علی و فاطمه و حسن و حسین - علیهم السلام - یا به ضمیمه رسول اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - باشد به کار رفته و در واقع وضع جدیدی پیدا کرده است. و این نکته بسیار مهم در مورد این واژه در کل احادیثی که در رابطه با آیه تطهیر مطرح استو نیز حدیث ثقلینو سفینه و مانند اینها قابل توجه و چشمگیر است.

۴ - نزول آیه تطهیر درباره پنج تن (علیهم السلام)

گروه دیگر احادیثی هستند که نزول آیه را درباره پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - و علی و فاطمه و حسن و حسین - علیهم السلام - دانسته است. در برخی از آنها این مطلب از خود پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - روایت شده است مانند این حدیث:

«... عن أبي سعيد الخدري قال: قال رسول الله - صلی الله علیه و سلم -: نزلت هذه الآية في خمسة: فيّ وفي عليّ و حسن و حسين و فاطمة... (إنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت و يطهركم و تطهیراً)»^{۲۸۹}

۲۸۳ - مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۶۷، ح ۱۴۹۸۷ دارالفکر؛ الدر المنثور، ج ۶، ص ۶۰۶؛ شواهد التنزيل، ج ۲، ص ۴۴، مؤسسة الطبع و النشر لوزارة الارشاد الاسلامی

۲۸۴ - جامع البيان، طبری، ج ۲۲، ص ۵-۶، دارالمعرفة، بیروت؛ مجمع الزوائد، هيثمي، ج ۹، ص ۲۶۶، ح ۱۴۹۸۵؛ انساب الاشراف، ج ۲، ص ۳۵۴-۳۵۵ دارالفکر؛ المنتخب من مسند عبد بن حميد؛ ص ۳۶۷-۳۶۸، عالم الكتب؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۳۲۸، دارالفکر؛ مسند احمد، ج ۳، ص ۲۵۹، دار صادر، بیروت؛ تفسير ابن كثير، ج ۳، ص ۴۹۲، دارالمعرفة، بیروت؛ المستدرک علی الصحیحین و تلخیص نهی، ج ۳، ص ۱۵۸، دارالمعرفة، بیروت؛ و کتابهای دیگر

۲۸۵ - جامع البيان، طبری، ج ۲۲، ص ۶، دار المعرفة، بیروت؛ تفسير ابن كثير، ج ۳، ص ۴۹۲، دارالمعرفة، بیروت؛ فتح القدير، ج ۴، ص ۳۵۰، دارالکتب العلمیة، بیروت

۲۸۶ - الدر المنثور، ج ۵، ص ۶۱۳، و ج ۶، ص ۶۰۶، دارالفکر؛ شواهد التنزيل، ج ۲، ص ۴۶

۲۸۷ - المنتخب من مسند عبد بن حميد، ص ۱۷۳، عالم الكتب؛ ذخائر العقبی، ص ۲۵، مؤسسة الوفاء، بیروت؛ الدر المنثور، ج ۶، ص ۶۰۴، دارالفکر؛ شواهد التنزيل، ج ۲، ص ۴۷

۲۸۸ - مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۶۷، ح ۱۴۹۸۶، دارالفکر؛ شواهد التنزيل، ج ۲، ص ۷۸

۲۸۹ - جامع البيان، طبری، ج ۲۲، ص ۵، دار المعرفة، بیروت

سند حدیث چنین است: حدثني محمد بن المثنی قال: ثنا بكر بن يحيى بن زبان العنزي قال: ثنا (حدثنا) مندل، عن الأعمش، عن عطية، عن أبي سعيد الخدري.

در این سند «بكر بن يحيى بن زبان» - چنانکه در تهذيب التهذيب، ج ۱، ص ۴۲۸، دارالفکر، آمده - ابن حبان وی را در کتاب الثقات (که راویان ثقه در آن ذکر شده اند) آورده است.

... از ابی سعید خُدَری روایت شده است که پیامبر خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمود: این آیه درباره پنج تن نازل شده است: من و علی و حسن و حسین و فاطمه - علیهم السلام - .
در احادیث دیگری از ابوسعید خدَری نیز روایت شده که وی نزول آیه را درباره پنج تن دانسته است مانند این حدیث:

«عن أبي سعيد قال: نزلت الآية في خمسة نفر - و سَمَاهُم - (إنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت و يطهركم تطهيراً)، في رسول الله و علي و فاطمة و الحسن و الحسين - عليهم السلام - .»^{۲۹۰}
از ابی سعید خدَری روایت شده که گفت: آیه «إنما يريد الله ...» درباره پنج نفر نازل شده است: رسول الله و علی و فاطمه و حسن و حسین - علیهم السلام - .
و نیز از ابی سعید خدَری روایت شده که (عطیة) گفت: از وی سؤال کردم: اهل البيت کیست؟ (ابوسعید در پاسخ) گفت: پیامبر و علی و فاطمه و حسن و حسین - علیهم السلام - هستند.^{۲۹۱}
برخی از احادیث این گروه از ام سلمه روایت شده که آیه کریمه درباره پنج تن نازل شده است مانند این حدیث:

«... عن أم سلمة قالت: نزلت هذه الآية في رسول الله - صلى الله عليه و آله و سلم - و علي و فاطمة و حسن و حسين - عليهم السلام - : (إنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت و يطهركم تطهيراً).»^{۲۹۲}
از ام سلمه روایت است که گفت: این آیه (تطهیر) درباره پیامبر خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - و علی و فاطمه و حسن و حسین - علیهم السلام - نازل گردید.

دو نکته درباره آیه تطهیر و احادیث پیرامون آن

در این زمینه دو نکته مهم دیگر شایسته یاد آوری است:

۱ - از آنچه تا کنون یاد آور شدیم این مطلب روشن شد که مقصود از بیت در واژه «اهل البيت» بیت سُکُنِی نیست چه این که افرادی مانند ابی الحمراء و واثله و ام ایمن و فضه در این بیت سُکُنِی داشته اند ولی هیچ کدام در اهل البيت داخل نیستند.

و بیت نَسَب نیز نیست زیرا افرادی مانند عباس عموی پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - و فرزندان وی که برخی از آنها از نظر نسب از علی - علیه السلام - به پیامبر

ابن حجر درباره «منذل» (بن علی) در *تهذيب التهذيب*، ج ۱۰، ص ۲۶۵، آورده که یعقوب بن شبيه و اصحاب یحیی (ابن معین) و علی بن مدینی وی را در حدیث تضعیف می کنند در حالی که وی خیر و فاضل و راستگو در عین حال ضعیف الحدیث است. از این بیان به وضوح استفاده می شود قدحهایی که درباره وی شده از جهت حدیث وی و یا چنانکه عجلی درباره وی گفته، مربوط به تشیع وی است.

راوی دیگر حدیث «اعمش» (سلیمان بن مهران) است که توثیقات فراوانی در کتب رجال برای وی ذکر شده است، از جمله اینکه وی در راستگویی مانند مصحف است (*تهذيب التهذيب*، ج ۴، ص ۱۹۶، دارالفکر).

راوی دیگر حدیث «عطیة بن سعد عوفی» است که تحقیق آن در حدیث مربوط به تعبیر «لا و أنت علی خیر» گذشت.

۲۹۰ - *تاریخ مدینة دمشق*، ج ۱۳، ص ۲۰۶، دارالفکر

۲۹۱ - *تاریخ مدینة دمشق*، ج ۱۳، ص ۲۰۷، دارالفکر

۲۹۲ - ج ۱، ص ۳۳۲

- صلی الله علیه و آله و سلم - نزدیکتر بوده اند نیز در اهل البیت داخل نمی شوند (البته در مورد عباس حدیثی وارد شده است که در بخش سؤالات به تحقیق درباره آن خواهیم پرداخت).

این بیت، بیت نبوت است و تنها این خاندان گرامی «پنج تن آل عبا» هستند که اهل این بیت و محرم اسرار این بیت شمرده می شوند. در این مورد حدیث سیوطی^{۲۹۳} ذیل آیه کریمه: (فی بیوت اذن الله ان ترفعویذکر فیها اسمہ)^{۲۹۴} (نور خداوند) در خانه هایی است که خداوند اجازه داده است که رفعت پیدا کند و نام خدا در آنها یاد شود، جالب و شایسته توجه است:

«أخرج ابن مردويه عن أنس بن مالك و بريدة قال: قرأ رسول الله هذه الآية: (في بيوت أذن الله أن ترفع) فقال قال: أي بيوت هذه يا رسول الله؟ قال: بيوت الأنبياء فقام إليه أبو بكر فقال: يا رسول الله هذ البيت منها؟ البيت على و فاطمة؟ قال: نعم من أفاضلها.»

ابن مردویه از انس بن مالک و بريدة روایت کرده است که پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - این آیه را: «(في بيوت أذن الله...)» قرائت کرد مردی برخاست و گفت: بیوتی که در این آیه آمده کدام بیوت است؟ پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمود: بیوت انبیاء، ابوبکر برخاست و گفت: یا رسول الله بیت علی و فاطمه - علیهما السلام - از این بیوت است؟ آن حضرت فرمود: آری، از برترین آنهاست.

۲ - با دقت و تأمل در این احادیث روشن است که در این احادیث حصری به کار رفته است و آن هم از نوع حصر اضافی است و این حصر در برابر همسران پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - و خویشاوندان دیگر آن حضرت مانند عباس و فرزندان وی است. و منافاتی با احادیث دیگری که اهل البیت را چهارده معصوم (پیامبر و علی و فاطمه و حسن و حسین و امامان معصوم نه گانه دیگر - علیهم السلام -) معرفی کرده اند ندارد، نخست به دلیل خود آیه تطهیر که در آن تنها به خطاب لیذهب عنکم الرجس و یطهرکم بسنده نشده بلکه عنوان «اهل البیت» موضوع قرار گرفته است.

و این که در حدیث کساء پنج تن زیر کساء قرار گرفته اند و توسط پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - برای آنها دعا شده است به لحاظ این بوده که از این خاندان بزرگ در آن موقع تنها این پنج تن وجود داشته اند و همه امامان معصوم شیعه از جمله حضرت مهدی - علیه السلام - مصداق «اهل البیت» هستند.

امام چهارم زین العابدین - علیه السلام - در حدیث خویشان را مصداق اهل البیت دانسته و به آیه تطهیر استشهاد فرموده است^{۲۹۵} و در احادیث بسیاری که از شیعه و اهل سنت درباره حضرت مهدی - علیه السلام - وارد شده است آن حضرت از اهل بیت پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - به حساب آمده است.^{۲۹۶}

و در حدیث ثقلین - که در اعتبار آن سخنی نیست و متواتر است - پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - در مورد قرآن و اهل بیت خویش فرموده است: «... فإبهما لن یفترقا

۲۹۳ - الدر المنثور، ج ۶، ص ۲۰۲، دار الفکر

۲۹۴ - سوره نور: ۳۶

۲۹۵ - تفسیر ابن کثیر، ج ۳، ص ۴۹۳

۲۹۶ - به کتاب منتخب الاثر مراجعه شود

حتی یردا علی الحوض»^{۲۹۷} این دو (قرآن و اهل بیت) از یکدیگر جدا نمی شوند تا کنار حوض بر من وارد شوند.

از این سخن ملازمت قرآن با اهل بیت تا قیامت استفاده می شود و این جمله، هم دلالت بر عصمت اهل البیت دارد و هم دلالت دارد بر این که در هر زمانی از این اهل بیت معصوم حداقل یک فرد وجود خواهد داشت که شایسته تمسک و اقتدا و پیروی خواهد بود.

از علمای اهل سنت افرادی به این مطلب - که مستفاد از حدیث ثقلین این است که از اهل البیت همواره افرادی در طول زمان خواهند بود - تصریح کرده اند.^{۲۹۸}

برای نمونه از احادیثی که اهل البیت در آنها به چهارده معصوم تفسیر شده حدیثی را یادآور می شویم که هم شیعه^{۲۹۹} و هم اهل سنت آن را روایت کرده اند:

ابراهیم بن محمد جوینی در فرائد السمطين^{۳۰۰} روایت مفصلی آورده است و از آنجا که این حدیث در تفسیر آیات امامت در کتابهای دیگر نیز آورده شده است تنها به جمله هایی از آن که در رابطه با آیه تطهیر است بسنده می کنیم.

در این حدیث، علی - علیه السلام - در برابر گروهی از بزرگان مهاجرین و انصار فضایل خویش را یادآوری کرده و آیاتی از قرآن کریم را که درباره وی و اهل بیت نازل شده است اشاره می کند از جمله آنها آیه تطهیر است که حضرت چنین فرمود:

«... أَيُّهَا النَّاسُ اتَّعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ فِي كِتَابِهِ: (إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا) فَجَمَعَنِي وَفَاطِمَةُ وَابْنَيْ الْحَسَنِ وَ الْحَسَنُ ثُمَّ أَلْقَى عَلَيْنَا كِسَاءً وَقَالَ: اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي وَ لَحْمِي يُولَدُنِي مَا يُولَدُهُمْ، وَ يُوْذِنِي مَا يُوْذِنُهُمْ، وَ يَحْرَجُنِي مَا يَحْرَجُهُمْ، فَأُذْهِبْ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَ طَهِّرْهُمْ تَطْهِيرًا.

فَقَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ: وَ أَنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فَقَالَ: أَنْتِ إِلَى خَيْرٍ، إِنَّمَا أَنْزَلْتَ فِيَّ [وَ فِي ابْنَتِي] وَ فِي أَخِي عَلِيٍّ بَنِ أَبِي طَالِبٍ وَ فِي ابْنِيَّ وَ فِي تِسْعَةٍ مِنْ وَلَدِ ابْنِي الْحَسَنِ خَاصَّةً لَيْسَ مَعْنَاهَا لِأَحَدٍ شَرِكٌ.

فَقَالُوا كُلُّهُمْ: نَشْهَدُ أَنَّ أُمَّ سَلَمَةَ حَدَّثَتْنَا بِذَلِكَ فَسَأَلْنَا رَسُولَ اللَّهِ فَحَدَّثَنَا كَمَا حَدَّثَتْنَا أُمُّ سَلَمَةَ...»^{۳۰۱}

ای مردم! آیا می دانید هنگامی که خداوند این آیه از کتابش: «إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ...» را نازل کرد (پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم -) مرا و فاطمه و فرزندانم حسن و حسین را گردآورد و پوششی بر ما افکند و فرمود خدایا اینها اهل بیت من اند. آنچه آنان را به درد آورد مرا به درد می آورد و آنچه آنان را آزار دهد مرا نیز آزار می دهد و آنچه مرا در تنگنا قرار دهد آنان را نیز در تنگنا قرار می دهد، (خدایا) پلیدی را از آنان دور و آنان را به گونه ای ویژه پاکیزه ساز.

۲۹۷ - برای آگاهی از طرق گسترده حدیث به «کتاب الله و اهل البیت فی حدیث الثقلین» مراجعه شود

۲۹۸ - جواهر العقدين، سمهودی، ص ۲۴۴، دارالکتب العلمیة البیروت؛ الصواعق المحرقة در فضل اهل بیت در حدیث ثقلین، ابن حجر

۲۹۹ - کمال الدین صدوق، ص ۲۷۴

۳۰۰ - درباره شخصیت مؤلف و اعتبار کتاب به آخر تفسیر آیه اولی الامر مراجعه شود

۳۰۱ - فرائد السمطين، ج ۱، ص ۳۱۶، مؤسسة المحمودی للطباعة و النشر، بیروت

ام سلمه گفت یا رسول الله من هم؟ [رسول خدا] فرمود: تو به سوی خیر و نیکی هستی لیکن این آیه تنها درباره من (و دخترم) و برادرم علی بن ابی طالب و فرزندانم (حسن و حسین) و امامان نه گانه از فرزندان حسین نازل شده است و هیچ کس دیگر در این آیه شریک ما نیست.

تمام حاضران در آن جمع گفتند: گواهی می دهیم که ام سلمه ما را این گونه حدیث کرد و خود ما نیز از پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - پرسیدیم آن حضرت مانند ام سلمه ما را حدیث کرد.

چند سؤال درباره آیه تطهیر و پاسخ آنها

در خاتمه این بحث جا دارد به پاسخگویی چند سؤال درباره آیه بپردازیم:

سؤال اول

از مطالب گذشته به دست آمد که مراد از اراده در این آیه کریمه، اراده تکوینی است و اگر اراده تکوینی باشد دلالت دارد که طهارت معنوی اهل بیت قطعی و تخلف ناپذیر است؛ آیا قبول این امر قول به جبر در مورد آنان را در پی نخواهد داشت؟

پاسخ

در صورتی اراده تکوینی خداوند مستلزم جبر می شود که اراده و اختیار آنان در انجام اعمال آنها واسطه نباشد، ولی اگر اراده تکوینی خداوند تعلق گرفته باشد که اهل البیت بر اساس بینش و آگاهی و اختیار از پلیدی گناه و معصیت به دور باشند، تعلق اراده به این کیفیت نه تنها جبر را در پی نخواهد داشت، بلکه مؤکد اختیار و نافی جبر خواهد بود، زیرا طبق این فرض تعلق اراده خداوند به این نحو نیست که آنان چه بخواهند یا نخواهند کارها را انجام دهند، بلکه تعلق اراده خداوند به انجام طاعات و ترك معاصی آنان با وجود اختیار آنان است، و با فرض وجود اراده و اختیار فرض جبر مستلزم خلف خواهد بود.

برای تبیین بیشتر می گوئیم: عصمت عبارت است از بینش و آگاهی گسترده و عمیقی که در شخص معصوم وجود دارد، که با وجود آن هیچ گاه از اطاعت الهی انحراف پیدا نکرده و به معصیت و گناه گرایش نمی یابد، و با وجود این بینش و آگاهی، مفسد گناهان آنچنان روشن و واضح است که با آن درجه از وضوح محال است اختیاراً به انجام گناه اقدام کند.

افراد معمولی هنگامی که مثلاً مشاهده کنند آبی متعفن و گندیده است، محال است نسبت به آشامیدن آن از روی اختیار مبادرت ورزند، بلکه وجود بینش و آگاهی از عفونت و آلودگی آب موجب این می شود که اختیاراً از آشامیدن آن خودداری کنند.

سؤال دوم

در آیه کریمه آمده است: (إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا)، تعبیر «اذهاب» که به معنای بردن است، و همچنین اطلاق «تطهیر» که به معنای پاکیزه کردن است، در جایی به کار می رود که پلیدی وجود داشته باشد و با این کلمات برداشته می شود. در این صورت است که اطلاق «اذهاب»، «بردن و دور ساختن» و همچنین اطلاق «تطهیر»، «پاکیزه قرار دادن» حقیقتاً صدق می کند، و این دلالت می کند که اهل البیت قبلاً دارای پلیدی گناه بوده اند که این پلیدی از آنان برده شده و از آن آلودگی پاکیزه قرار داده شده اند.

پاسخ

«اذهاب» در جمله «لیذهب عنکم الرجس» که به «عن» متعدی شده است، به معنای دور ساختن پلیدی از اهل البیت است و این اراده از قبل بوده و همچنان استمرار یافته است؛ نه اینکه حالت خلاف آن در اهل البیت وجود داشته باشد و خداوند آن را از اهل البیت دور کند. و همچنین تطهیر در این مورد به معنای پاک ساختن چیزی که قبلاً پاک نبوده نیست، بلکه در مورد اهل البیت منظور ایجاد طهارت از آغاز وجود آنان است. مانند آیه کریمه: (و لَهِمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُّطَهَّرَةٌ)^{۳۰۲}؛ «برای آنان در آن بهشتها همسرانی است که پاک قرار داده شدند».

شاهد قطعی بر اینکه در «اذهاب» و «تطهیر» این معنی منظور است اینکه شمول اهل البیت نسبت به خود پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - قطعی است، و معلوم است که آن بزرگوار از آغاز معصوم بوده، نه اینکه تا قبل از نزول آیه تطهیر معصوم نبوده و پس از آن معصوم شده باشد. وقتی در مورد آن حضرت مطلب این گونه بود و اذهاب و تطهیر در آن گرامی به معنای وجود سابقه پلیدی نبود، در مورد افراد دیگر اهل البیت نیز قطعاً باید چنین باشد، و الا لازمه اش استعمال لفظ اذهاب و تطهیر در مورد پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - و خاندان گرامی وی به دو معنای مختلف خواهد بود.

سؤال سوم

در آیه کریمه دلالتی وجود ندارد که این طهارت ویژه برای اهل البیت (قبل از نزول آیه تطهیر) متحقق بوده است بلکه دلالت دارد که خداوند این موضوع را اراده خواهد کرد، چه این که «یرید» فعل مضارع است و استقبال را می فهماند.

پاسخ

اولاً: «یرید» که فعل خداوند است دلالت بر استقبال ندارد و استعمالات مشابه آن در آیات این مطلب را روشن می سازد مانند این آیات: (یرید الله لیبین لكم و یهدیکم سنن الذین من قبلکم)^{۳۰۳} و (و الله یرید أن یتوب علیکم)^{۳۰۴}.

با این وصف معنای آیه این نیست که خداوند اراده خواهد کرد، بلکه معنا این است که خداوند همچنان اراده دارد و اراده الهی همچنان مستمر است.

ثانیاً: شمول این اراده نسبت به پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - مؤکد این معناست، زیرا در مورد آن حضرت چنین نبوده است که قبلاً اراده تطهیر نبوده و بعد حاصل شود، و آن گرامی قبلاً، از این طهارت ویژه برخوردار بوده است و معلوم است که استعمال «یرید» در مورد آن حضرت به گونه ای و در مورد خاندان گرامی وی به گونه ای دیگر نمی تواند باشد.

سؤال چهارم

احتمال دارد «لام» در «لیذهب» لام علت باشد و مفعول «یرید» وظایفی باشد که متوجه خاندان گرامی پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - گردیده است. در این صورت اراده تشریعی و معنای آیه این خواهد بود که خداوند با توجه به تکالیف و وظایف ویژه نسبت به شما خاندان، اراده کرده تا پلیدی و آلودگی را از شما بزداید و شما را پاک و پاکیزه قرار دهد، و در این صورت آیه دلالت بر عصمت اهل بیت نخواهد داشت.

پاسخ

اولاً: اینکه مفعول «یرید» محذوف و در تقدیر باشد خلاف اصل است و اصل عدم تقدیر است، و تنها با وجود دلیل و قرینه ارتکاب این خلاف اصل میسر خواهد بود، و در این آیه دلیلی بر آن وجود ندارد. **ثانیاً:** با وجود چند احتمال در لام «لیذهب» که بر اساس برخی از آنها اراده تکوینی و بر اساس برخی دیگر اراده تشریعی باشد، احتمالی در آیه متعین خواهد بود که با اراده تکوینی سازگار باشد. دلیل آن جوهری است که برای اثبات تکوینی بودن اراده ارائه شد: از جمله اینکه اراده تشریعی مستلزم تمجید و ستایش و فضیلتی برای این خاندان گرامی نیست، در حالیکه آیه کریمه فضیلتی بسیار بزرگ و ارزشمند را برای این خاندان بیان کرده است که احادیث مذکور به وضوح بر آن دلالت دارد.

بنا بر این این «لام» در آیه می تواند «لام تعدیه» و ما بعد لام مفعول برای «یرید» باشد چنانکه در آیات دیگر قرآن نیز مشاهده می کنیم که «یرید» گاهی به لام و گاهی بدون لام به مفعول متعدی شده است. از میان موارد متعدد آن در قرآن دو مورد شایسته یادآوری است:

مورد اول: (فلا تعجبك أموالهم ولا أولادهم، إنما یرید الله لیعذبهم بها فی الحیاة الدنیا ...) ^{۳۰۵}، و

آیه (و لاتعجبك أموالهم و أولادهم إنما یرید الله أن یعذبهم بها فی الدنیا) ^{۳۰۶}، در این سوره با وجود يك

۳۰۳ - سوره نساء: ۲۶

۳۰۴ - سوره نساء: ۲۷

۳۰۵ - سوره توبه: ۵۵

مضمون «یرید» در يك آیه به «أن یعدّهم» بدون واسطه و در آیه دیگر به واسطه لام متعدی شده است.

مورد دوم: (یریدون أن یطفنوا نور الله بأفواههم و یأبی الله إلا أن یتن نوره و لو کره الکافرون)^{۳۰۷}، و آیه (یریدون لیطفنوا نور الله بأفواههم و الله متم نوره و لو کره الکافرون)^{۳۰۸}. در يك آیه «یریدون» به «أن یطفنوا» بدون واسطه و در آیه دیگر به واسطه لام متعدی شده است.

سؤال پنجم

«اهل البیت» مذکور در آیه ویژه پنج تن نیست، و دیگر خویشاوندان پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - را نیز دربر می گیرد، زیرا در برخی احادیث آمده که پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - عباس عموی خویش و فرزندان وی را زیر پوششی قرار داد و فرمود: «هؤلاء اهل بیتی» و درباره آنان دعا کرد.

پاسخ

با توجه به آن همه احادیث که در آنها اهل بیت در انحصار پنج تن و یا چهارده معصوم قرار داشت، حدیث مذکور نمی تواند از کمترین اعتباری برخوردار باشد.

افزون بر اینکه این حدیث از جهت سند بی اعتبار است زیرا در سند آن «محمد بن یونس» است که ابن حجر درباره وی از ابن حبان نقل می کند که وی حدیث جعل می کرده است. شاید بیش از هزار حدیث به دروغ بر ثقات جعل کرده باشد و ابن عدی وی را متهم به وضع حدیث کرده است.^{۳۰۹} و نیز در سند حدیث «مالک بن حمزه» وجود دارد که بخاری وی را در زمره راویان ضعیف در کتاب ضعفای خویش آورده است.^{۳۱۰}

و نیز در سند آن «عبدالله بن عثمان بن اسحاق» است که ابن حجر از قول عثمان درباره وی می گوید: به ابن معین گفتم: این راوی چگونه است؟ گفت: وی را نمی شناسد، و ابن عدی گفته: وی مجهول و ناشناخته است.

با این وصف این حدیث به هیچ وجه با احادیث مذکور قابل معارضه نیست.

سؤال ششم

پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - در پاسخ ام سلمه - آنگاه که از وی می پرسد: من از اهل بیت شما می باشم؟ - می فرماید: «أنت إلی خیر»، یا «أنت علی خیر»، بدین معناست که شما نیازی به اینکه برایتان دعا کنم ندارید، چون آیات قرآن از ابتدا درباره شما نازل شده است و معنای جمله «أنت علی

۳۰۶ - سوره توبه: ۸۵

۳۰۷ - سوره توبه: ۳۲

۳۰۸ - سوره صف: ۸

۳۰۹ - تهذیب التهذیب، ج ۹، ص ۵۴۲، چاپ هند

۳۱۰ - میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۴۲۵، دارالمعرفة، بیروت

خیر» این است که شما در وضعیت بهتری قرار دارید و این دلالت ندارد که ام سلمه در «أهل البیت» داخل نباشد.

پاسخ

از بحثهایی که پیرامون سیاق آیه ارائه شد می توان نتیجه گرفت که آیه تطهیر با آیات پیش از آن در سیاق واحد نیستند و همسران پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - در «أهل البیت» داخل نمی شوند. در جمله «علی خیر» یا «إلی خیر» کلمه خیر در این موارد برای تقضیل و به معنای خوبتر نیست و دلالت ندارد که همسران آن حضرت از پنج تن بهتر باشند. قرائن بسیاری در خود این احادیث بر این مطلب وجود دارد از جمله این که ام سلمه آرزو می کند که ای کاش اجازه می یافت در زمره اهل البیت داخل باشد و این برای او از هر چه خورشید بر آن طلوع یا غروب می کند بهتر بود. تأمل در آیات کریمه ای که مربوط به همسران پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - است، از جمله آیات قبل از آیه تطهیر با توجه به شأن نزول آنها و آیات سوره تحریم این مطلب را کاملاً روشن می سازد. به عنوان نمونه آیات سوره تحریم سزاوار تأمل بیشتری است: (إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا)^{۳۱۱} (عسی ربّه إِنْ طَلَقَنَّ أَنْ يَبْدِلَهُ أَزْوَاجًا خَيْرًا مِنْكَ مَسْلَمَاتٍ مُؤْمِنَاتٍ قَانِتَاتٍ تَائِبَاتٍ سَائِحَاتٍ ثَيِّبَاتٍ وَأَبْكَارًا)^{۳۱۲} (ضرب الله مثلاً للذین کفروا امرأة نوح و امرأة لوط کانتا تحت عبدين من عبادنا صالحین فخانتاهما فلم یغنیا عنهما من الله شیئاً و قیل ادخلا النار مع الداخلین)^{۳۱۳}

سؤال هفتم

در احادیث آمده بود که پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - بعد از نزول آیه تطهیر درباره خاندان خویش دعا کردند: «اللهم اذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیراً»، خداوند پلیدی را از آنان دور و آنان را به گونه ای ویژه پاک قرار بده. چنین دعایی با استفاده عصمت از آیه منافات دارد، زیرا اگر آیه کریمه دلالت بر عصمت داشت و این عصمت برای آنان حاصل بود دعا برای عصمت تحصیل حاصل بود و معنایی نداشت.

پاسخ

اولاً: این دعا خود دلیل روشنی است بر اینکه اراده خداوند نسبت به این طهارت برای آنان اراده تکوینی بوده است نه اراده تشریعی. زیرا این «اذهاب رجس» و تطهیر که از خداوند خواسته شده است قطعاً یک امر تشریعی نیست و دعای آن حضرت قطعاً مستجاب است. بنا بر این دعای مذکور مؤکد مضمون آیه تطهیر است.

۳۱۱ - سوره تحریم: ۴

۳۱۲ - سوره تحریم: ۵

۳۱۳ - سوره تحریم: ۱۰

ثانیاً: عصمت موهبتی است که خداوند در هر لحظه لحظه زندگی آن را به آن انسانهای برگزیده عطا می کرده است، زیرا آنان مانند دیگر موجودات در هر لحظه به خدا نیاز دارند و چنین نیست که موهبت و افاضه در يك لحظه، آنان را از افاضه در لحظات دیگر بی نیاز کند.

این مانند آن است که پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - جمله «اهدنا الصراط المستقیم» را همواره می گوید و این هدایت را از خداوند می طلبد. با اینکه واجد این هدایت و در کاملترین مرتبه آن است و این تحصیل حاصل نیست و دلالت بر این دارد که بنده در هر مرتبه ای که قرار گیرد ذاتاً فقیر و نیازمند خداست و اینکه این نیاز را ابراز کند و از خداوند در لحظات دیگر مواهب الطاف او را طلب کند خود کمالی برای بنده است.

و علم به اینکه در آینده، خداوند این موهبت را خواهد داد نیز مانع دعا نمی شود چنان که خداوند دعای «اولوا الباب» را بیان می کند که آنان می گویند: (ربنا و آتنا ما وعدتنا علی رسلک و لاتخزنا یوم القیامة إناک لاتخلف المیعاد)^{۳۱۴}، پروردگارا آنچه بر پیامبران به ما وعده کردی به ما عطا کن و ما را در قیامت رسوا مفرما که تو خلف وعده نمی کنی. می بینیم با وجود علم به این که خداوند خلف وعده نمی کند و وعده ای را که به مؤمنان داده عطا خواهد کرد، باز هم این گونه دعا می کنند.

در مورد دعای پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - نیز چنین است که طهارت و مصونیت الهی گرچه تحقق یافته و در آینده نیز تحقق یابد، ولی این دعا برای توجه دادن به این است که این خاندان گرچه دارای این مقام و الایند؛ ولی همواره نیازمند به خدا هستند و این خداست که در هر لحظه این موهبت عظیم و گران قدر را بر آنان ارزانی می دارد.

بنابراین، دعای آن حضرت چه قبل از نزول آیه تطهیر و چه بعد از نزول آن، منافاتی با عصمت آنان نخواهد داشت.

سؤال هشتم

عصمت در انبیا به خاطر حفاظت وحی است و در غیر انبیا چه لزومی دارد که قائل به عصمت شویم؟

پاسخ

اولاً: امامت در بینش تشیع امتداد نبوت بلکه هم سنگ نبوت و بلکه بالاتر از آن است.^{۳۱۵} امام منهای مسأله وحی همان نقشی را ایفا می کند که پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - ایفا می کرده است. از این رو نزد شیعه امامیه عصمت در امام بر اساس ادله عقلی و نقلی شرط است.

۳۱۴ - سوره آل عمران: ۱۹۴

۳۱۵ - در این زمینه به جزوه «امامت در حدیث غدیر و تقلین و منزلت» از نویسنده مراجعه شود

ثانیاً: نبودن ملزم عقلی برای عصمت، نمی تواند دلیل عدم وجود آن باشد. توضیح اینکه: در مورد پیامبر و امام، عقل حکم به لزوم عصمت آنان دارد. و در غیر آنان عقل این حکم را ندارد. عصمت موهبتی است ویژه که خداوند آن را به هر کس صلاح بداند عطا می کند. در مورد پیامبران و امامان برهان عقل بر وجود عصمت آنان است، و در غیر آنان اگر دلیل نقلی وجود عصمت را ثابت کند باید آن را باور داشت و آیه تطهیر دلیل بر عصمت پیامبر و امامان و حضرت فاطمه - علیهم السلام - است.

سؤال نهم

در حدیث ثقلین به روایت صحیح مسلم^{۳۱۶} زید بن ارقم صحابی از پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - روایت کرده که آن حضرت فرمود: «أنا تارك فيكم ثقلين: كتاب الله ... و أهل بيتي». از زید بن ارقم سؤال می شود: اهل بیت آن حضرت چه کسانی هستند؟ آیا زنان از اهل بیت آن حضرت می باشند؟ می گوید: خیر. می گویند: اهل بیت وی کیانند؟ در پاسخ می گوید: اهل بیت آن حضرت کسانی هستند که صدقه بر آنان حرام است. آنان عبارتند از آل علی و آل عباس و آل جعفر و آل عقیل. با این وصف چگونه می توان اهل بیت را به پنج تن آل عبا یا چهارده معصوم - علیهم السلام - تخصیص داد؟

پاسخ

اولاً: این حدیث متضمن خروج همسران پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - از اهل بیت است.

ثانیاً: این حدیث علی رغم طرق فراوانی که دارد به فردی به نام «یزید بن حیان» منتهی می شود و صلاحیت معارضه با مدلول آیه و آن احادیث بسیار دیگر را ندارد.

ثالثاً: بر فرض ثبوت، اجتهادی است از يك صحابی و نمی تواند حجت باشد.

رابعاً: حدیث ثقلین به طرق فراوانی از زید بن ارقم نقل شده و در آنها جمله «ما إن تمسکتم لن تضلوا أبداً و إلهما لن یفترقا حتی یردا علیّ الحوض» وجود دارد، که رهبری اهل بیت و ملازمه آنان را با قرآن بیان می کند و با تفسیر مذکور از زید بن ارقم به هیچ وجه سازگار نیست، زیرا بر اساس تفسیر مذکور خلفای بنی عباس با آن همه ظلمها و جنایتها در اهل بیت داخل خواهند بود! و این با الفاظ حدیث ثقلین سازگار نیست.

سؤال دهم

در برخی احادیث آمده است که وقتی ام سلمه سؤال می کند: «من هم از اهل بیت هستم؟» یا «مرا در زمره آنان داخل کن». پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - پاسخ می دهد: «بلی انشاء الله» یا می فرماید: «أنت من أهلی». بنابراین نمی توان گفت: اهل بیت منحصر در پنج تن نیست.

پاسخ

از احادیث فراوانی که آورده شد اصطلاح خاصی در مورد «اهل البیت» که انحصار آن به پنج تن آل عبا و عدم شمول آن نسبت به دیگران است به دست آمد. و می توان گفت: منظور از این احادیث که در سؤال مطرح شده «اهل» یا «اهل البیت» به معنای لغوی آن است که شامل همسران می گردد.

درباره احادیث مورد سؤال، سخن یکی از امامان فقه و حدیث اهل سنت، ابوجعفر طحاوی را یادآور می شویم. طحاوی از جمله کسانی است که اهل البیت در آیه تطهیر را منحصر در پنج تن می داند و همسران پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - را خارج از آیه کریمه به حساب می آورد. وی در کتاب مشکل الآثار^{۳۱۷} حدیثی را نقل کرده که دلالت می کند ام سلمه گفت: مرا با آنان (اهل البیت) داخل نما. پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمود: «أنت من أهلي» تو از اهل من هستی. آنگاه می گوید:

«فكان ذلك مما قد يجوز أن يكون إرادة أنها من أهله؛ لأنها من أزواجه، و أزواجه أهله».

ممکن است مقصود پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - این باشد که ام سلمه از جمله اهل آن حضرت یعنی همسران آن حضرت است و همسران آن حضرت اهل وی هستند.

هشت حدیث به عنوان شاهد می آورد که ام سلمه در آیه تطهیر از اهل بیت نیست، و

می افزاید:

«فدل ما روينا في هذه الآثار مما كان من رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - إلى أم سلمة، مما

ذكرنا فيها لم يرد أنها كانت مما أريد به مما في الآية المتلوة في هذا الباب، و أن المراد بما فيها هم

رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - و علي و فاطمة و الحسن و الحسين دون ما سواهم»^{۳۱۸}.

این احادیث دلالت دارند که ام سلمه از اهل بیته نیست که در آیه تطهیر است، و مراد از اهل البیت در

آیه تطهیر منحصرأ رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - و علی و فاطمه و حسن و

حسین - علیهم السلام - است.

احتمال دیگری که طحاوی می دهد این است که منظور از «أنت من أهلي» این باشد که تو به

خاطر پیروی از آیین من از اهل من به حساب می آیی، چنان که در داستان حضرت نوح فرزند وی

از اهل بودن خارج شد و به وی گفته شد: (إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ)^{۳۱۹} که استفاده

می شود کسانی که از (ایمان و) عمل صالح برخوردارند اهل وی هستند.

این احتمال را پس از بیان حدیث واثله مطرح می کند که او نیز یکی از صحابه راویان حدیث

کساء است و در حدیثی که روایت می کند حضور پنج تن و قرار گرفتن آنها را زیر کساء یادآور

می شود و سخن پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - را نقل می کند که فرمود: «اللهم هؤلاء اهل بيتي

۳۱۷ - مشکل الآثار، ج ۱، ص ۳۳۳-۳۳۲

۳۱۸ - مشکل الآثار، ج ۱، ص ۳۳۶

۳۱۹ - سوره هود: ۴۶

و اهل بیٹی احق». بعد می گوید: گفتیم: یا رسول الله، من هم از اهل شما هستم؟ فرمود: تو از اهل من هستی.

طحاوی در ادامه می گوید:

وائله از ام سلمه به پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - دورتر است زیرا وائله (یکی از خدمتکاران خانه پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم -) مردی از بنی لیث بود و از قریش به حساب نمی آمد و ام سلمه (همسر آن حضرت و) از قریش بود. در عین حال می بینیم آن حضرت به وائله می گوید: تو از اهل من هستی و این به آن معناست که تو به خاطر پیروی از دین و ایمانی که به من داری در زمره ما داخل هستی.

بیهقی نیز در السنن الکبری^{۳۲۰} حدیث وائله را آورده است و می گوید:

«و کأنه جعل وائلة في حكم الأهل، تشبيهاً بمن يستحق هذا الاسم لا تحقيقاً».

گویا وائله در این حدیث از باب تشبیه به اهل آن حضرت در حکم اهل قرار گرفته نه این که واقعاً مصداق اهل بیت باشد.

لذا مانعی از دلالت احادیث فراوانی که انحصار اهل البیت را در برداشت، وجود ندارد.

سؤال یازدهم

آیه (إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ ...) مانند این آیه است که می فرماید: (ما يريد الله ليجعل عليكم من حرج و لكن يريد ليطهركم وليتم نعمته عليكم)^{۳۲۱}; یعنی: خدا نمی خواهد برای شما سختی قرار دهد و لكن می خواهد شما را پاک و نعمت خویش را بر شما تمام کند.

هم چنین آیه (إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ ...) مانند این آیه است که (ليطهركم به و يذهب عنكم رجز الشيطان)^{۳۲۲}; یعنی: و خداوند بر شما باران نازل می کند تا شما را بدان پاکیزه سازد و پلیدی شیطان را از شما دور کند.

اگر آیه تطهیر عصمت را بفهماند باید بر اساس دو آیه مذکور قائل به عصمت بسیاری از صحابه شویم.

پاسخ

جمله اول جمله ای است که در پایان آیه وضو و غسل آمده است. آیه چنین است: (يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا ... فَمَسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ مِنْهُ مَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَلَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَلِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ)^{۳۲۳}

۳۲۰ - السنن الکبری، ج ۲، ص ۵۲، دارالمعرفة، بیروت

۳۲۱ - سوره مائده: ۶

۳۲۲ - سوره انفال: ۱۱

۳۲۳ - سوره نساء: ۴۳

در این آیه کریمه پس از این که خداوند حکم وضو و غسل و تیمم را بیان نموده می فرماید: خداوند (با تشریع این احکام) نمی خواهد شما را در سختی قرار دهد بلکه می خواهد شما را (با انجام وضو یا غسل یا تیمم) طاهر سازد. این طهارت از حدث است که از ناحیه وضو یا غسل یا تیمم به وجود می آید، و ربطی به طهارت تکوینی مطلق در آیه تطهیر ندارد.

در آیه دوم نیز منظور از پلیدی شیطان جنابتی است که در جنگ بدر برای مسلمانان پیدا شد و خداوند باران برای آنان نازل کرد و آنان با آب باران غسل کردند و حدث جنابت را با غسل برطرف ساختند. این آیه نیز طهارت خاصی را که طهارت از جنابت است در اثر غسل با آب باران مطرح ساخته و این طهارت برای صحابه ای که در آن جنگ بودند حاصل شد و ربطی به طهارت تکوینی مطلق که از آیه تطهیر استفاده می شود ندارد.

بخش هفتم

امامت در آیه علم الكتاب

من عنده علم الكتاب^{۳۲۴}

است برای گواهی میان من و شما کافی است.

این آیه از آیاتی است که فضیلتی بزرگ بلکه چنان که در روایت احتجاج^{۳۲۵} آمده بزرگترین فضیلت امیرالمؤمنین علی - علیه السلام - را یادآور شده است. از این رو شایسته است در معنای آن تأمل و دقت بیشتری داشته باشیم.

در این آیه نخست انکار رسالت پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - از ناحیه کافران مطرح شده است، آن گاه دو شاهد و گواه برای رسالت آن حضرت ذکر شده است: یکی خداوند متعال و دیگری کسی که نزد او علم کتاب است.

برای اینکه دلالت آیه روشن شود لازم است در دو محور بحث را ادامه دهیم:

۱- گواهی خداوند متعال چگونه است؟

۲- «من عنده علم الكتاب» کی است؟

گواهی خداوند متعال

در این آیه کریمه نخستین شاهد و گواه بر رسالت پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - خداوند متعال مطرح شده است. این شهادت از خداوند دو فرض دارد:

۱- ممکن است شهادت و گواهی قولی باشد و از مقوله لفظ و کلام به شمار آید که در این صورت همان آیاتی که به صراحت رسالت آن حضرت را مطرح می سازد مصداقی از این شهادت خداوند خواهد بود مانند (و القرآن الحکیم * إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ)^{۳۲۶} سوگند به قرآن محکم و استوار، محققاً تو از فرستادگان مایی.

۲- ممکن است شهادت و گواهی فعلی باشد به صورت معجزاتی که خداوند به دست پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - ظاهر نموده است، که این معجزات سندی قوی و دلیلی روشن و شاهدهی گویا بر راستی ادعای آن حضرت در رسالت است، به ویژه قرآن مجید که معجزه جاویدان و باقی آن حضرت در همه زمانها است و این معجزات که به نوعی فعل خداوند است، گواه بر رسالت پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - هستند.

۳۲۴ - سوره رعد: ۴۳

۳۲۵ - مصباح الهدایه، ص ۴۳

۳۲۶ - سوره یس: ۲ و ۳

(من عنده علم الكتاب) کیست؟

بحث در محور دوم از این جهت خواهد بود که منظور از «کتاب» چیست؟ و منظور از کسی که نزد او «علم کتاب» است چه کسی است؟ در این باره چند احتمال وجود دارد که به بررسی آنها می پردازیم:

احتمال نخست: منظور از کتاب کتابهای آسمانی پیش از قرآن است، و منظور از عالم کتاب علمای یهود و نصاری هستند.

در این صورت معنای این آیه چنین می شود: بگو (ای پیامبر): کافی است که خداوند و کسانی که علم کتابهای آسمانی پیشین نزد آنان است مانند علمای یهود و نصاری، میان من و شما گواه بر رسالت باشند؛ چه اینکه در این کتابها نام پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - آمده و رسالت آن حضرت مطرح شده است. بنابراین علمای یهود و نصاری که از این مطلب آگاهی دارند گواه بر آنند. این احتمال درست نیست، زیرا علمای یهود و نصاری اگر چه به کتابهای آسمانی خودشان عالم بودند، اما آنان کافر بودند و هرگز حاضر نمی شدند علیه خودشان گواهی دهند.

احتمال دوم: منظور از کتاب همان کتابهای آسمانی قبل از قرآن است، و مقصود از عالم به آنها کسانی هستند که قبلا از علمای یهود و نصاری بودند ولی بعد به اسلام گرایش پیدا کردند و مسلمان شدند مانند سلمان فارسی و عبدالله بن سلام و تمیم الداری که از سویی از محتوای کتابهای آسمانی پیشین مانند تورات و انجیل آگاهی داشتند، و از سویی حاضر بودند درباره آنچه از آن کتابها درباره حقانیت اسلام و رسالت پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - می دانستند گواهی دهند.

این احتمال نیز صحیح نیست زیرا سوره رعد و از جمله آیه مورد بحث، - که آخرین آیه آن است - در مکه نازل شده است و افراد نامبرده در مدینه مسلمان شدند، و معنی ندارد در آیه کریمه کسانی که هنوز کافرند و مسلمان نشده اند علیه آیین خود به شهادت و گواهی دعوت شوند.

از شعبی و سعید بن جبیر روایت شده است که آنان نیز احتمال مذکور را که «من عنده علم الكتاب» عبدالله بن سلام باشد رد کرده اند، به دلیل اینکه سوره مکی است و عبدالله بن سلام در مدینه مسلمان شده است.^{۳۲۷}

احتمال سوم: منظور از «من عنده علم الكتاب» خداوند و منظور از «کتاب» لوح محفوظ است؛ و عطف «من عنده علم الكتاب» بر «الله» از باب عطف صفت بر اسم ذات باشد که در این صورت معنی چنین است: خداوند و کسی که از لوح محفوظ - که تمام حقایق جهان در آن ثبت است - آگاهی دارد، گواه بر رسالت تو است.

این احتمال نیز نمی تواند درست باشد زیرا

اولاً: ظاهر عطف در جمله (قل كفى بالله شهيداً بيني وبينكم و من عنده علم الكتاب) این است که «من عنده علم الكتاب» غیر از خداوند است که در آغاز به عنوان نخستین شاهد مطرح گردیده است.

ثانیاً: در استعمالات عربی عطف صفت بر صفت در مورد موصوف آن شایع و متداول است. در قرآن کریم هم این گونه استعمال وجود دارد مانند این آیه: (تنزيل الكتاب من الله العزيز العليم غافر الذنب وقابل التوب...) ^{۳۲۸} که «غافر الذنب» (آمرزنده گناه) و «قابل التوب» (پذیرنده توبه) دو صفت با فاصله حرف عطف پشت سر یکدیگر آمده و برای خداوند متعال ذکر شده اند، ولی در مواردی که قبلاً اسم ذات ذکر شده هیچ گاه در استعمالات شایع صفت بر آن عطف گرفته نشده است. از این رو نمی توان گفت: در آیه کریمه منظور از «من عنده علم الكتاب» خداوند متعال است.

احتمال چهارم: منظور از کتاب «لوح محفوظ» است و منظور از کسی که علم کتاب نزد اوست، «امیرالمؤمنین علی - علیه السلام -» است. اینک به بررسی و تبیین این احتمال می پردازیم.

لوح محفوظ و حقایق هستی

از آیات متعددی در قرآن کریم استفاده می شود که تمام حقایق جهان در مجموعه ای وجود دارد که قرآن کریم از آن به (کتاب مبین) ^{۳۲۹} و یا (امام مبین) ^{۳۳۰} یا (لوح محفوظ) ^{۳۳۱} تعبیر کرده است. از جمله در سوره نمل می فرماید: (و ما من غائبة فی السماء و الأرض إلا فی کتاب مبین) ^{۳۳۲} یعنی: هیچ پدیده غیبی در آسمان و زمین نیست جز اینکه در کتاب مبین (لوح محفوظ) وجود دارد.

براین اساس این بحث مطرح می شود که آیا می توان از حقایقی که در لوح محفوظ مندرج است آگاهی پیدا کرد؟ و اگر این آگاهی ممکن است چه کسانی و در چه حدّ از آن برخوردارند؟

مطهرون و آگاهی از لوح محفوظ

در این زمینه به آیاتی از سوره واقعه توجه می کنیم:

(فلا أقسم بمواقع النجوم * و إنه لقسم لو تعلمون عظیم * إنه لقرآن کریم * فی کتاب مکنون * لا یمسه إلا المطهرون) ^{۳۳۳} در این آیات، نخست به جایگاه ستارگان سوگند یاد می شود. آنگاه عظمت این سوگند مورد تأکید و یادآوری قرار می گیرد. توجه به این نکته لازم است که سوگند با حقیقتی که برای اثبات و تأکید در مورد آن سوگند آورده شده است مناسبت و توازن دارد. اگر سوگند عظیم و دارای اهمیت باشد حاکی از اهمیت و عظمت حقیقتی است که برای آن سوگند خورده شده است.

حقیقتی که این سوگند عظیم برای آن آورده شده این است: (إنه لقرآن کریم * فی کتاب مکنون * لا یمسه إلا المطهرون) یعنی محققاً آن (قرآن) قرآنی است گرامی که در کتابی مکنون و محفوظ قرار

۳۲۸ - سوره غافر: ۲

۳۲۹ - سوره یونس: ۶۱؛ سوره سبأ: ۳؛ سوره نمل: ۷۵

۳۳۰ - سوره یس: ۱۲

۳۳۱ - سوره بروج: ۲۲

۳۳۲ - سوره نمل: ۷۵

۳۳۳ - سوره واقعه: آیات ۷۵ تا ۷۹

دارد که جز افرادی که از تطهیر ویژه الهی برخوردارند آن را مسّ نمی کنند (با آن ارتباط پیدا نمی کنند). جمله «لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ» شایسته دقت بیشتری است.

در نظر ابتدایی گفته می شود این جمله دلالت دارد بر اینکه جز افرادی که با طهارت باشند حرام است قرآن را مسّ کنند و دست به خط قرآن بزنند. نگرش دقیق در آیه این نکته مهم را روشن می سازد که منظور مسّ ظاهری نیست، و منظور از «مطهّرون» افرادی که با طهارت (با وضو مثلاً) باشند نیست و ضمیر «لَا يَمَسُّهُ» به قرآن کریم بر نمی گردد، بلکه منظور از مسّ، (تماس) معنوی و مقصود از مطهّرون کسانی هستند که خداوند به آنان طهارت و پاکیزگی ویژه موهبت فرموده است، و ضمیر «لَا يَمَسُّهُ» به کتاب مکنون (لوح محفوظ) بر می گردد.

برای استفاده این معنی از آیه کریمه توجه به چند نکته لازم است:

۱- جمله «لَا يَمَسُّهُ» ظهور در إخبار دارد نه انشاء، زیرا ظاهر این است که این جمله مانند سایر اوصافی که پیش از آن آمده صفت باشد و انشاء نمی تواند صفت باشد، در حالی که استفاده حکم تحریم مسّ غیرممتطهّر از آیه بر اساس این است که جمله «لَا يَمَسُّهُ» انشاء باشد نه إخبار.

۲- ضمیر «لَا يَمَسُّهُ» به «کتاب مکنون» که بلافاصله قبل از این جمله واقع شده است برمی گردد، نه به «قرآن» که قبلاً ذکر شده و کلماتی میان آنها فاصله انداخته است.

۳- قرآن کریم توصیف شده است که در کتاب مکنون و محفوظی قرار دارد که در دسترس انسانهای معمولی نیست، و این مطلب با تحریم مسّ آن مناسبت ندارد.

۴- کسانی که دارای طهارت شرعی باشند یعنی وضو (جایی که وظیفه وضو است) یا غسل یا تیمّم (جایی که وظیفه انجام آنها است) دارند از آنها به «ممتطهّر» تعبیر می شود نه «مطهّر».

با این توضیح روشن می شود که آنچه از جمله «لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ» استفاده می گردد این است که جز افراد «مطهّر» (پاک قرار داده شده) «کتاب مکنون» (لوح محفوظ) را نمی توانند مسّ کنند یعنی با آن ارتباط پیداکنند و از حقایق آن آگاهی یابند.

حال ببینیم این طهارت ویژه از آن چه کسانی است و مطهّرون کیانند که می توانند از حقایق لوح محفوظ اطلاع یابند؟

مطهّرون چه کسانی هستند؟

آیا واژه «مطهّرون» در انحصار فرشتگان است چنان که برخی از مفسّران یادآور شده اند^{۳۳۴} یا اینکه دارای عمومیت است و انسانهایی را هم که از تطهیر ویژه الهی برخوردار باشند شامل می شود؟ مسأله ای است که شایسته بررسی است.

مطالعه آیاتی که آفرینش حضرت آدم را بیان می کند و او را به عنوان خلیفه (جانشین الهی) در زمین مطرح می سازد، سپس آگاهی وی را از اسماء یادآور می شود - حقیقتی که فرشتگان از آن اظهار ناآگاهی کردند - آن گاه سجده فرشتگان را برای آدم متذکر می گردد؛ (مطالعه آیات مزبور)^{۳۳۵}

۳۳۴ - مانند روح المعانی، ج ۲۷، ص ۱۵۴، دار احیاء التراث العربی، بیروت

۳۳۵ - سوره بقره: آیات ۳۴-۳۰

این حقیقت را تبیین می کند که شایستگی انسان کامل برای تعلم و آگاهی از علوم ویژه از فرشتگان افزون تر است.

با این وصف دلیل ندارد که مطهرون را در جمله: «لَا يَمْسَهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ» به فرشتگان اختصاص دهیم، با اینکه از دیدگاه قرآن مجید انسانهای برگزیده ای وجود دارند که از این تطهیر خاص برخوردارند.

آیه تطهیر و خاندان گرامی پیامبر (صلی الله علیه و آله)

(إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا)^{۳۳۶}

جز این نیست که خداوند اراده کرده است تا پلیدی را از شما خاندان دور سازد و شما را به نوع ویژه ای پاکیزه قرار دهد.

این آیه کریمه دلالت دارد که خاندان گرامی رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - از طهارتی خاص و ممتاز از جانب خداوند برخوردارند. کلمه «تطهیراً» در آیه کریمه مفعول مطلق نوعی است و نوعی خاص از طهارت و پاکیزگی را مطرح می سازد.

در این بخش در صدد بحث مفصل درباره این آیه نیستیم که این بحث در بخش مربوط به آیه تطهیر مفصلاً آمده است و نتیجه آن، این است که خاندان گرامی پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - که امیرالمؤمنین علی - علیه السلام - در رأس آنان است به مقتضای این آیه کریمه (آیه تطهیر) از تطهیر ویژه الهی برخوردار و از مطهرون شمرده می شوند؛ و آیه کریمه (لَا يَمْسَهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ) آنان را شامل می شود، و آنان می توانند از حقایق لوح محفوظ آگاهی داشته باشند.

«آصف برخیا» و آگاهی وی به بخشی از کتاب

می دانیم خداوند متعال حضرت سلیمان را سلطنتی گسترده موهبت کرده بود به گونه ای که افزون بر انسانها، جن و پرندگان نیز مسخر وی بودند و در اختیار وی قرار داشتند. آن هنگام که جن و انس گرد وی بودند به آنان گفت: کدام يك از شما تخت بلقیس را قبل از اینکه مسلمان شود نزد من حاضر می سازد؟ يك عفریت جنی به آن حضرت گفت: من پیش از اینکه از جایت برخیزی تخت را نزد حاضر می سازم. قرآن مجید^{۳۳۷} می فرماید: «کسی که به بخشی از کتاب آگاهی داشت گفت: من آن را نزد تو پیش از چشم به هم زدن حاضر می سازم»، و همین گونه حاضر ساخت.

این «کتاب» چنان که مفسران^{۳۳۸} یادآور شده اند «لوح محفوظ» است و بنا بر احادیثی که شیعه و اهل سنت آورده اند شخص مذکور «آصف بن برخیا» وزیر حضرت سلیمان بوده است، و چنان که از قرآن کریم استفاده می شود این قدرت خارق العاده و حیرت انگیز آصف به خاطر آگاهی و علم او به بخشی از کتاب (لوح محفوظ) بوده است.

۳۳۶ - سوره احزاب: آیه ۳۳

۳۳۷ - سوره نمل: ۴۰

۳۳۸ - برخی اقوال دیگر نیز هست، که باید به تفاسیر مراجعه شود.

روشن است که طهارت و پاکی دارای مراتبی است. به هر نسبت طهارت کامل تر باشد علم و قدرت گسترده تری را به دنبال خواهد داشت. وقتی از آیه کریمه (لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ) آموختیم که آگاهی از حقایق لوح محفوظ در اثر طهارت ویژه الهی است، و چون از آیه تطهیر این تطهیر ویژه درباره اهل بیت ثابت گردید آن هم تطهیری که هم سنگ تطهیر رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - است؛ با این وصف استبعادی نیست که امیرالمؤمنین علی - علیه السلام - و دیگر امامان معصوم - علیهم السلام - از تمام حقایق لوح محفوظ آگاهی داشته باشند.

از این رو ملاحظه می کنیم ثعلبی - که از امامان و حافظان و شیخ تفسیر نزد اهل سنت^{۳۳۹} است و به گواهی ائمه رجال اهل سنت^{۳۴۰} روایت وی صحیح و مورد اعتماد است - در تفسیر «الکشف و البیان»^{۳۴۱}، و نیز حاکم حسکانی^{۳۴۲} در تفسیر شواهد التنزیل^{۳۴۳} از چند تن از صحابه مانند ابوسعید خدری و عبدالله بن سلام و ابن عباس روایت کرده اند که «من عنده علم الکتاب» امیرالمؤمنین علی - علیه السلام - است.

بلکه از ابوسعید خدری و عبدالله بن سلام روایت کرده اند که آنان از پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - سؤال کردند که «من عنده علم الکتاب» چه کسی است؟ در پاسخ پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - «من عنده علم الکتاب» را علی - علیه السلام - دانستند؛ و همین مطلب را (که «من عنده علم الکتاب» علی - علیه السلام - است) نیز از سعید بن جبیر و ابی صالح و محمد بن حنفیه روایت کرده اند.

همچنین به چند طریق نقل کرده اند که عبدالله بن عطاء هنگامی که همراه امام باقر - علیه السلام - بود فرزند عبدالله بن سلام را دید و از آن حضرت سؤال کرد: آیا این (پسر عبدالله بن سلام) فرزند کسی است که نزد او علم کتاب بوده است؟ آن گرامی فرمود: خیر، «من عنده علم الکتاب» (عبدالله بن سلام نبوده است، بلکه) امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب - علیه السلام - بوده است. و نیز از ابن شهر آشوب^{۳۴۴} در کتاب مناقب خویش^{۳۴۵} می گوید:

محمد بن مسلم و ابوحمزه ثمالی و جابر بن یزید از امام باقر - علیه السلام - و علی بن فضال و فضیل بن یسار و ابوبصیر از امام صادق - علیه السلام - و احمد بن محمد حلبی و محمد بن فضیل از امام رضا - علیه السلام - روایت کرده اند و نیز از موسی بن جعفر - علیه السلام - و از زید بن علی و محمد بن حنفیه و از سلمان فارسی و ابوسعید خدری و اسماعیل سدی روایت شده است که در قول خدای متعال: (قُلْ كَفَى بِاللّٰهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ) گفته اند: مراد از «من عنده علم الکتاب» علی بن ابی طالب - علیه السلام - است.

۳۳۹ - ذهبی که از امامان بزرگ رجال اهل سنت است؛ در *سیر اعلام النبلاء*، ج ۱۷، ص ۴۳۵، درباره ثعلبی می گوید: «الامام الحافظ العلامة شیخ التفسیر».

۳۴۰ - عبد الغافر نیشابوری در کتاب *تاریخ نیشابور*، ص ۱۰۹، درباره وی می گوید: «الثقة الحافظ ... و هو صحيح النقل موثق به».

۳۴۱ - *الکشف و البیان*، ج ۵، ص ۳۰۳-۳۰۲، دار إحياء التراث العربي، بیروت.

۳۴۲ - عبارت ذهبی را در اتقان و استواری و علو اسناد وی در تفسیر آیه صادقین آوردیم مراجعه شود.

۳۴۳ - *شواهد التنزیل*، با تحقیق شیخ محمد باقر محمودی، ج ۱، ص ۴۰۰.

۳۴۴ - ستایش ذهبی را نسبت به فضیلت ها و صدق لهجه وی از زبان ابن ابی طیّ در تفسیر آیه صادقین آوردیم.

۳۴۵ - *مناقب*، ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۲۹، مؤسسة انتشارات علامه، قم.

در احادیث شیعه امامیه به طرق متعدد آمده است که «من عنده علم الكتاب» امیرالمؤمنین - علیه السلام - و دیگر امامان معصوم - علیهم السلام - هستند به عنوان نمونه به این حدیث توجه کنید:

ثقة الاسلام کلینی در اصول کافی^{۳۴۶} به سند معتبر از برید بن معاویه - که از اصحاب امام باقر - علیه السلام - است - روایت کرده است که به آن حضرت گفتیم:

در آیه کریمه (قل کفی بالله شهیداً بینی و بینکم و من عنده علم الكتاب) منظور از «من عنده علم الكتاب» چه کسی است؟ فرمود: تنها ما (امامان معصوم) را اراده کرده است، و علی - علیه السلام - نخستینو برترینو بهترین ما پس از پیامبر - صلی الله علیه و آله وسلم - است.

جالب توجه، مقایسه ای است که در احادیث میان کسی که علم کتاب را داراست (علی ابن ابی طالب - علیه السلام - و دیگر امامان معصوم - علیهم السلام -) و کسی که بخشی از علم کتاب نزد وی است (آصف برخیا) به عمل آمده است.

عن أبي عبد الله قال: «الذي عنده علم الكتاب» هو امير المؤمنين - علیه السلام - ، و سئل عن الذي عنده علم من الكتاب أعلم أم الذي عنده علم الكتاب؟ فقال: ما كان علم الذي عنده علم من الكتاب عند الذي عنده علم الكتاب إلا بقدر ما تأخذ البعوضة بجناحها من ماء البحر.^{۳۴۷}

یعنی: امام صادق - علیه السلام - فرمود: آن کس که نزدش علم کتاب بود امیرالمؤمنین - علیه السلام - است. سؤال شد: آیا آن کس که بخشی از علم کتاب نزد وی بود (آصف برخیا) عالم تر بود یا آن کس که نزدش علم کتاب بود (یعنی علی بن ابی طالب)؟ فرمود: علم کسی که نزدش بخشی از علم کتاب بود نسبت به علم آن کس که به کتاب (بطور مطلق) آگاهی داشت مانند اندازه ناچیزی است که پشه به بال خود از آب دریا برمی گیرد در برابر تمام آب دریا.

این بحثها بر این اساس بود که منظور از «کتاب» در «من عنده علم الكتاب» لوح محفوظ باشد، و اگر مقصود از «الكتاب» جنس کتاب باشد به لحاظ اینکه «الف و لام» برای جنس است و عهدی در کار نیست و هر کتابی را شامل می شود لوح محفوظ هم یکی از مصادیق آن است، شامل کتابهای آسمانی پیشین و قرآن کریم نیز می شود.

در این صورت نیز «من عنده علم الكتاب» علی - علیه السلام - می باشد چه اینکه آگاهی آن حضرت به حقایق لوح محفوظ از آیه کریمه (لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ) به ضمیمه آیه تطهیر استفاده شد، و آگاهی آن حضرت به تمام محتوای قرآن کریم از ادله بسیار از جمله حدیث ثقلین^{۳۴۸} استفاده می شود. بدین لحاظ که در این حدیث شریف آمده است اهل بیت پیامبر - صلی الله علیه و آله وسلم - هرگز از قرآن جدا نمی شوند، و این دلالت می کند بر آگاهی علی - علیه السلام - نسبت به تمام آنچه در قرآن وجود دارد، زیرا اگر چیزی از قرآن را نداند از قرآن به همان نسبت جدا شده است و این خلاف چیزی است که در حدیث آمده است.

۳۴۶ - اصول کافی، ج ۱، ص ۱۷۹

۳۴۷ - نور الثقلین، ج ۴، ص ۸۸-۸۷

۳۴۸ - سنن الترمذی، ج ۵، ص ۶۲۲؛ مسند احمد، ج ۳، ص ۱۴، ۱۷، ۲۶، ۵۹ و ج ۵، ص ۱۸۹-۱۸۸؛ خصائص امیرالمؤمنین - علیه السلام -، نسائی، ص ۸۵-۸۴

آگاهی آن حضرت از کتب آسمانی هم از احادیثی که شیعه و اهل سنت نقل کرده اند استفاده می شود، از جمله حدیثی که از آن حضرت روایت شده است که فرمود:

«لو نُتيت لي الوسادة لحكمت بين أهل التوراة بتوراتهم، و بين أهل الإنجيل بإنجيلهم، و بين أهل الزبور بزبورهم»^{۳۴۹}

اگر مسندی برایم گسترده شود میان اهل تورات به تورات آنان و اهل انجیل به انجیل آنان و اهل زبور به زبور آنان حکم خواهم کرد.

فهرست منابع

(ا)

- ۱ - القرآن الکریم
- ۲ - الاتقان، سیوطی، ت ۹۱۱ هـ، دار ابن کثیر، بیروت، لبنان.
- ۳ - احقاق الحق، قاضی سید نور الله تستری، شهادت ۱۰۱۹ هـ.
- ۴ - احکام القرآن، جصاص، ت ۳۷۰ هـ، دار الکتب العربی، بیروت.
- ۵ - احکام القرآن، ابوبکر ابن العربی المعافری، ت ۵۴۶ هـ .
- ۶ - اربعین، محمد بن ابی الفوارس، مخطوط کتابخانه آستان قدس، رقم ۸۴۴۳ .
- ۷ - ارجح المطالب، عبدالله الحنفی، ت ۱۳۸۱ هـ، طبع لاهور (به نقل احقاق الحق).
- ۸ - ارشاد العقل السلیم، ابوالسعود، ت ۹۵۱ هـ، دار احیاء التراث العربی، بیروت، لبنان.
- ۹ - اسباب النزول، واحدی النیسابوری، ت ۴۶۸ هـ، دار الکتب العلمیة، بیروت، لبنان.
- ۱۰ - اسد الغابة فی معرفة الصحابة، ابن اثیر، ت ۶۳۰ هـ، دار احیاء التراث العربی، بیروت لبنان.
- ۱۱ - الإصابة فی تمییز الصحابة، احمد بن علی، ابن حجر عسقلانی، ت ۸۵۲ هـ، دار الفكر.
- ۱۲ - اضواء البیان، شنقیطی، ت ۱۳۹۳ هـ، عالم الکتب، بیروت.
- ۱۳ - اعیان الشیعة، سید محسن الامین، ت حدود ۱۳۷۲ هـ، دار التعارف للمطبوعات، بیروت.
- ۱۴ - الامامة و السياسة، ابن قتیبة دینوری، ت ۲۷۶ هـ، منشورات الشریف الرضی، قم.
- ۱۵ - انساب الاشراف، احمد بن یحیی بلاذری، ت ۲۷۹ هـ، دار الفكر.
- ۱۶ - ایضاح المکنون، اسماعیل باشا، ت ۴۶۳ هـ، دار الفكر.

(ب)

- ۱۷ - بحار الانوار، محمد باقر مجلسی، ت ۱۱۱۱ هـ مؤسسة الوفاء، بیروت.
- ۱۸ - بحر العلوم، نصر بن محمد سمرقندی، ت ۳۷۵ هـ، دار الکتب العلمیة، بیروت.

١٩ - البحر المحيط، ابو حيان اندلسي، ت ٧٥٤ هـ ، المكتبة التجارية احمد الباز ، مكة المكرمة.

٢٠ - البداية و النهاية، ابن كثير الدمشقي، ت ٧٧٤ هـ ، دار الكتب العلمية، بيروت.

٢١ - البرهان، سيد هاشم بحراني، ت ١١٠٧ هـ ، مؤسسه مطبوعاتي اسماعيليان.

٢٢ - البهجة المرضية، سيوطي، ت ٩١١ هـ ، مكتبة المفيد.

(ت)

٢٣ - التاج الجامع للاصول، منصور على ناصف، ت ١٣٧١ هـ ، دار احياء التراث العربي، بيروت.

٢٤ - تاج الفردوس، سيد محمد مرتضى حسيني زبيدي، ت ١٢٥٠ هـ ، دار الهداية للطباعة و النشر و التوزيع، دار مكتبة الحياة، بيروت

٢٥ - تاريخ الاسلام، شمس الدين ذهبي، ت ٧٤٨ هـ ، دار الكتاب العربي.

٢٦ - تاريخ بغداد، احمد بن علي خطيب بغدادي، ت ٤٦٣ هـ ، دار الفكر.

٢٧ - تاريخ طبري، محمد بن جرير طبري، ت ٣١٠ هـ ، مؤسسة عز الدين للطباعة و النشر، بيروت، لبنان.

٢٨ - تاريخ مدينة دمشق، ابن عساكر، ت ٥٧١ هـ ، دار الفكر، بيروت.

٢٩ - تاريخ نيسابور، عبد الغافر نيشابوري، ت ٥٢٩ هـ .

٣٠ - تذكرة الحفاظ، ذهبي، ت ٧٤٨ هـ ، دار الكتب العلمية، بيروت، لبنان.

٣١ - تذكرة الخواص، سبط بن جوزي، ت ٦٥٤ هـ ، چاپ نجف.

٣٢ - التسهيل لعلوم التنزيل، ابن حزي الكلبي، ت ٢٩٢ هـ ، دار الكتاب العربي، بيروت.

٣٣ - تفسير ابن ابي حاتم، عبد الرحمن بن محمد بن ادريسي الرازي، ت ٣٢٧ هـ ، المكتبة المصرية، بيروت.

٣٤ - تفسير البيضاوي، قاضي بيضاوي، ت ٧٩١ هـ .

٣٥ - تفسير الخازن (لباب التأويل)، علاء الدين بغدادي، ت ٧٢٥ هـ ، دار الفكر .

٣٦ - تفسير علي بن ابراهيم قمي، متوفى اواخر قرن سوم هجري، مطبعة نجف.

٣٧ - تفسير القرآن العظيم، ابن كثير، ت ٧٧٤ هـ ، دار المعرفة، بيروت.

٣٨ - التفسير الكبير، فخر رازي، ت ٦٠٦ هـ ، دار احياء التراث العربي بيروت، لبنان.

٣٩ - تفسير الماوردي، محمد بن حبيب ماوردي بصرى، متوفى ٤٥٠ هـ ، دار المعرفة، بيروت.

٤٠ - تفسير النسفي (مدارك التنزيل و حقائق التأويل) حاشيه تفسير خازن، عبد الله النسفي، ت ٧١٠ هـ ، دار الفكر.

٤١ - تفسير المنار، رشيد رضا ت ١٣٥٤ هـ ، دار المعرفة، بيروت.

٤٢ - تلخيص المستدرک، ذهبي، ت ٧٤٨ هـ ، دار المعرفة، بيروت.

٤٣ - تهذيب التهذيب، ابن حجر عسقلاني، ت ٨٥٢ هـ ، دار الفكر .

٤٤ - تهذيب الكمال، مزّي، ت ٧٤٢ هـ ، مؤسسة الرسالة، بيروت.

(ج)

- ٤٥ - جامع الاحاديث، سيوطي، ت ٩١١ هـ، دار الفكر .
- ٤٦ - جامع البيان، محمد بن جرير طبري، ت ٣١٠ هـ، دار المعرفة، بيروت، لبنان.
- ٤٧ - جامع احكام القرآن، قرطبي، ت ٦٧١ هـ، دار الفكر.
- ٤٨ - الجامع الصحيح الترمذي، محمد بن عيسى ت ٢٧٩ هـ، دار الفكر.
- ٤٩ - جمع الجوامع، سيوطي، ت ٩١١ هـ .
- ٥٠ - جمهرة اللغة، ابن دريد ت ٣٢١ هـ .
- ٥١ - الجواهر الحسان ابو زيد الثعالبي ت ٨٧٦ هـ، دار احياء التراث العربي، بيروت.
- ٥٢ - جواهر العقدين، سمهودي، ت ٩١١ هـ، دار الكتب العلمية، بيروت.

(ح)

- ٥٣ - الحاوي للفتاوى سيوطي ت ٩١١ هـ، مكتبة القدس قاهرة (به نقل احقاق الحق) .
- ٥٤ - حاشية الشهاب على تفسير البيضاوي احمد خفاجي مصري حنفي، ت ١٠٦٩ هـ، دار احياء التراث العربي، بيروت .
- ٥٥ - حاشية الصاوي على تفسير الجلالين، شيخ احمد الصاوي المالكي، ت ١٢٤١ هـ، دار الفكر.
- ٥٦ - حلية الاولياء، ابونعيم اصفهاني، ت ٤٣٠ هـ، دار الفكر.

(خ)

- ٥٧ - خصائص أمير المؤمنين(عليه السلام)، احمد بن شعيب نسائي ت ٣٠٣ هـ، دار الكتاب العربي.
- ٥٨ - خصال، محمد بن علي بن بابويه قمي (صدوق)، ت ٣٨١ هـ، دفتر انتشارات اسلامي.

(س)

- ٥٩ - سفينة البحار، شيخ عباس قمي ت ١٣٥٩ هـ، انتشارات كتابخانه محمودي .
- ٦٠ - السنن الكبرى، ابوبكر احمد بن حسين بيهقي، ت ٤٥٨ هـ، دار المعرفة، بيروت، لبنان.
- ٦١ - السنن الكبرى، نسائي، ت ٣٠٣ هـ، دار الكتب العلمية، بيروت.
- ٦٢ - سير اعلام النبلاء، ذهبي، ت ٧٤٨ هـ، مؤسسة الرسالة، بيروت، لبنان.
- ٦٣ - السيرة النبوية و الآثار المحمدية (حاشية السيرة الحلوية)، سيد زيني دحلان، ت ١٣٠٤ هـ، دار احياء التراث العربي، بيروت، لبنان.
- ٦٤ - السيرة النبوية، ابن هشام ت ٢١٨ هـ، دار احياء التراث العربي، بيروت، لبنان.

(ش)

- ٦٥ - شرح التجريد، قوشجي، ت ٨٧٩ هـ .
- ٦٦ - شرح السنة، بغوي، ت ٥١٠ هـ، المكتب الاسلامي، بيروت.
- ٦٧ - شرح المقاصد، تفتازاني، ت ٧٩٣ هـ، منشورات الشريف الرضي.

- ٦٨ - شرح المواقف، جرجاني، ت ٨١٢ هـ ، منشورات الشريف الرضى.
٦٩ - شرح نهج البلاغة ابن ابي الحديد ت ٦٥٦ هـ .
٧٠ - شواهد التنزيل، حاكم حسانى، ت اواخر القرن الخامس، مؤسسة الطبع و النشر.

(ص)

- ٧١ - صحاح اللغة، جوهري، ت ٣٩٣ هـ .
٧٢ - صحيح ابن حبان، محمد بن حبان بستى، ت ٣٥٤ هـ ، مؤسسة الرسالة.
٧٣ - صحيح بخارى، محمد بن اسماعيل بخارى، ت ٢٥٦ هـ ، دار القلم، بيروت، لبنان - دار المعرفة، بيروت، لبنان.
٧٤ - صحيح مسلم، مسلم بن حجاج نيشابورى، ت ٢٦١ هـ ، مؤسسة عز الدين للطباعة و النشر، بيروت، لبنان.
٧٥ - الصلاة و البشر، فيروز آبادى ت ٨١٧ هـ ، دار الكتب العلمية، بيروت، لبنان.
٧٦ - الصواعق المحرقة، ابن حجر هيثمى، ت ٩٥٤ هـ ، مكتبة القاهرة .

(ط)

- ٧٧ - الطبقات الكبرى، ابن سعد، ت ٢٣٠ هـ ، دار بيروت للطباعة و النشر.
٧٨ - الطرائف، على بن موسى بن طاووس، ت ٦٦٢ هـ ، مطبعة الخيام، قم.

(ع)

- ٧٩ - العمدة، ابن بطريق، ت ٥٣٣ هـ ، مؤسسة النشر الاسلامى.
٨٠ - عوالم العلوم، سيد هاشم بحراني، ت ١١٠٧ هـ ، مؤسسة الامام المهدي(عليه السلام).
٨١ - عيون اخبار الرضا، صدوق، ت ٣٨١ هـ .

(غ)

- ٨٢ - غاية المرام، سيد هاشم بحراني، ت ١١٠٧ هـ .
٨٣ - غرائب القرآن، نيشابورى ت ٨٥٠ هـ ، دار الكتب العلمية بيروت .

(ف)

- ٨٤ - فتح البارى، ابن حجر العسقلانى، ت ٨٥٢ هـ .
٨٥ - فتح القدير، شوكانى، ت ١٢٥٠ هـ ، دار الكتب العلمية بيروت، لبنان.
٨٦ - فرائد السمطين، ابراهيم بن محمد بن جوينى، ت ٧٢٢ هـ ، مؤسسة المحمودى للطباعة و النشر، بيروت .
٨٧ - الفصول المهمة، ابن صباغ مالكى، ت ٨٥٥ هـ .

٨٨ - فضائل الصحابة، سمعاني، ت ٥٦٢ هـ .

(ق)

- ٨٩ - القاموس المحيط، فيروز آبادي، ت ٨١٧ هـ ، دار المعرفة، بيروت .
٩٠ - قواعد في علوم الحديث، ظفر احمد تهانوي شافعي، تحقيق ابو الفتاح ابو غدة .

(ك)

- ٩١ - الكافي، كليني، ت ٣٢٩ هـ ، دار الكتب الاسلاميه .
٩٢ - كتاب الثقات، ابن حبان، ت ٣٥٤ هـ ، مؤسسة الكتب الثقافية، بيروت .
٩٣ - كتاب العين، خليل بن احمد فراهيدي، ت ١٧٥ هـ ، مؤسسة دار الهجرة .
٩٤ - الكشف، زمخشري، ت ٥٨٣ هـ ، دار الكتاب العربي، بيروت .
٩٥ - الكشف و البيان، ثعلبي نيسابوري، ت ٤٢٧ يا ٤٣٧ هـ ، دار احياء التراث العربي، بيروت، لبنان .
٩٦ - كفاية الطالب، محمد بن يوسف گنجي شافعي، ت ٦٥٨ هـ ، دار احياء تراث أهل البيت .
٩٧ - كمال الدين، محمد بن علي بن بابويه، ت ٣٨١ هـ .
٩٨ - كنز العمال، متقي هندی، ت ٩٧٥ هـ ، مؤسسة الرسالة، بيروت .

(ل)

- ٩٩ - اللباب في علوم الكتاب، عمر بن علي بن عادل الدمشقي الحنبلي، متوفى بعد ٨٨٠ هـ ، دار الكتب العلمية، بيروت .
١٠٠ - لسان العرب، ابن منظور، ت ٧١١ هـ ، دار احياء التراث العربي، بيروت، لبنان .

(م)

- ١٠١ - ما نزل من القرآن في علي، ابوبكر الشيرازي، ت ٤٠٧ هـ .
١٠٢ - ما نزل من القرآن في علي، ابو نعيم اصفهاني، ت ٤٣٠ هـ (به نقل احقاق) .
١٠٣ - المتفق و المتفرق خطيب بغدادی، ت ٤٦٣ هـ (به واسطه كنز العمال) .
١٠٤ - مجمع البحرين، طريحي، ت ١٠٨٥ هـ ، دفتر نشر فرهنگ اسلامي .
١٠٥ - مجمع البيان، طبرسي، ت ٥٦٠ هـ ، دار المعرفة، بيروت .
١٠٦ - مجمع الزوائد، هيتمي، ت ٨٠٧ هـ ، دار الكتاب العربي - دار الفكر، بيروت .
١٠٧ - المستدرک على الصحيحين، حاكم نيشابوري، ت ٤٠٥ هـ ، دار المعرفة، بيروت .
١٠٨ - مسند ابی داود طيالسي، ت ٢٠٤ هـ ، دار الكتاب اللبناني .
١٠٩ - مسند ابی يعلى موصلي، ت ٣٠٧ هـ .
١١٠ - مسند احمد، احمد بن حنبل، ت ٢٤١ هـ ، دار صادر، بيروت - دار الفكر .

- ١١١ - مسند اسحاق بن راهويه، ت ٢٣٨ هـ ، مكتبة الايمان، مدينة المنورة.
- ١١٢ - مسند عبد بن حميد، ت ٢٤٩ هـ ، عالم الكتب.
- ١١٣ - مشكل الآثار، طحاوي، ت ٣٢١ هـ ، ط مجلس دائرة المعارف النظامية بالهند.
- ١١٤ - المصباح المنير احمد فيومي، ت ٧٧٠ هـ ، طبع مصطفى البابي الحلبي و اولاده بمصر.
- ١١٥ - مصباح الهداية، بهبهاني، ط سلمان فارسي، قم .
- ١١٦ - المصنف، ابن ابي شيبة، ت ٢٣٥ هـ .
- ١١٧ - مطالب السؤول ابن طلحة نصيبي شافعي، ت ٦٥٢ هـ .
- ١١٨ - معالم التنزيل، بغوي، ت ٢١٠ هـ .
- ١١٩ - المعجم الاوسط، طبراني، ت ٣٦٠ هـ ، مكتبة المعارف الرياض.
- ١٢٠ - المعجم الصغير، طبراني، ت ٣٦٠ هـ .
- ١٢١ - المعجم الكبير، طبراني، ت ٣٦٠ هـ .
- ١٢٢ - المعجم المختص بالمحدثين، ذهبي، ت ٧٤٨ هـ ، مكتبة الصديق سعودي .
- ١٢٣ - معجم مقاييس اللغة، ابن فارس بن زكريا القزويني الرازي، ت ٣٩٠ هـ .
- ١٢٤ - معرفة علوم الحديث، حاكم نيشابوري، ت ٤٠٥ هـ ، دار الكتب العلمية، بيروت .
- ١٢٥ - المعرفة و التاريخ، يعقوب بن سفيان بن بسوي، ت ٢٧٧ هـ .
- ١٢٦ - مغنى اللبيب، ابن هشام، ت ٧٦١ هـ ، دار الكتب العلمية، بيروت.
- ١٢٧ - المفردات، راغب اصفهاني، ت ٥٠٢ هـ .
- ١٢٨ - مقتل الحسين، خوارزمي، ت ٥٦٨ هـ ، مكتبة المفيد.
- ١٢٩ - المناقب، موفق بن احمد خوارزمي ، ت ٥٦٨ هـ .
- ١٣٠ - مناقب ابن مغازلي شافعي، ت ٤٨٣ هـ ، المكتبة الاسلامية.
- ١٣١ - مناقب آل ابي طالب، ابن شهر آشوب، ت ٥٨٨ هـ ، ذوالقربي.
- ١٣٢ - منتهى الارب عبدالرحيم بن عبدالكريم الهندي ت ١٢٥٧ هـ .
- ١٣٣ - الميزان، محمد حسين طباطبائي، ت ١٤٠٢ هـ ، دار الكتب الاسلامية.
- ١٣٤ - ميزان الاعتدال، ذهبي، ت ٧٤٨ هـ ، دار الفكر.

(ن)

- ١٣٥ - نهج البلاغه.
- ١٣٦ - نظم درر السمطين، محمد بن يوسف زرندی حنفي، ت ٧٥٠ هـ ، مطبعة القضاء (به نقل احقاق).
- ١٣٧ - النهاية، ابن اثير جزري، ت ٦٠٦ هـ ، المكتبة العلمية، بيروت، لبنان.
- ١٣٨ - نور الابصار، شبلنجي، ت ١٣٠٨ هـ ، دار الفكر .
- ١٣٩ - نور الثقلين، الهويزي، ت ١١١٢ هـ ، المطبعة العلمية، قم.

(ي)

١٤٠ - ینابیع المودة، شیخ سلیمان حنفی قندوزی.